

آیا احکام قرآن؛ تابع "زمان" و "مکان" هست، نیست؟

فهرست مندرجات:

- 1 - آیا احکام قرآن؛
تابع "زمان" و "مکان" هست، نیست؟
- 2 - سیمای تاریخی و تکامل معاشی و عقلی مخاطبان قرآن
- 3 - دومین بنای مسلمانی ی قرآنی؛ انفاق است!
(بخش 2) سیمای تاریخی و تکامل معاشی و عقلی مخاطبان قرآن
- 4 - آیا قرآن؛ از آیات بیشتر خداوند در کتابی برتر سخن نمیگوید؟
(بخش سوم) سیمای تاریخی و تکامل معاشی و عقلی مخاطبان قرآن
- 5 - بازتاب تصورات آرمانی ی بدوی های شبه جزیره بیابانی عرب!
(بخش چهارم) سیمای تاریخی و تکامل معاشی و عقلی مخاطبان قرآن
- 6 - پیامبران عصر حجر؛ چگونه شریعتی را تنفیذ می کردند؟!
(بخش پنجم) سیمای تاریخی و تکامل معاشی و عقلی مخاطبان قرآن
- 7 - نتیجه گیری ها از بحث:
آیا احکام قرآن؛ تابع "زمان" و "مکان" هست، نیست؟

آیا احکام قرآن؛ تابع "زمان" و "مکان" هست، نیست؟

قرار است به کمک ذات الله متعال؛ به این پرسش ها که توسط دوستی از کابل فرستاده شده؛ 1 پاسخ های قرآنی و علمی و انسانی پیدا نمایم:

آیا درست است که:

1- لت و کوب کردن زن توسط شوهر یک حکم خداوند و نص قرآن است لهذا اینکه قانون منع خشونت علیه زنان گفته که اگر شوهری زنش را لت و کوب کند تا سه ماه زندانی خواهد شد؛ برضد حکم خدا و قرآن است.

2- اینکه قانون مذکور برای ازدواج دختران؛ سن 18 (یا شانزده) ساله گی را قید کرده و متخلف از آنرا مجرم دانسته؛ به معنای مجرم دانستن پیامبر اسلام میباشد که بی بی عایشه را در شش ساله گی و صغارت نکاح کرده بودند.

3- اینکه قانون؛ تعدد زوجات را مشکل ساخته و بیشتر به یک زن داشتن مرد؛ تاکید دارد؛ خلاف امرالله و کفر است؛ خداوند برای مرد مسلمان 4 زن را امر فرموده است.

4 - قانون منع خشونت علیه زنان؛ قانون خارجی هاست که میخواهند برای اهداف استعماری خود جامعه افغان و زن افغان را تغییر بدهند.

5 - قانون ما؛ قرآن است، دموکراسی و قانون های ساخت بشر همه مردود و کفری میباشد.

این سوال ها و سایر پرسش ها از همین گونه؛ را به اشکال و میتود های مختلف میتوان بررسی کرد، به آنها پاسخ هایی داد که تعداد بیش و کم آدمیان را بتواند قانع و راضی نماید؛ ولی اگر بخواهیم آنها را به طور ریشه ای حل و فصل کنیم؛ باید مسأله را قسم کلیدی و بنیادی مطرح نمایم:

- آیا قرآن؛ دارای مخاطب مشخص و زمان و مکان معین بوده است یاخیر؟

- آیا احکام قرآن؛ تابع "مرور زمان" و "تغییر مکان" هست، نیست؟

یکی از عمده ترین، نخ نما ترین و برجسته ترین مدعیات دینی ما مسلمانان که بدبختانه هزاران فرقه و شعبه تشنه به خون هم ایم؛ این است که دین اسلام؛ **کاملترین ادیان** میباشد. این مدعا ظاهراً بر آیه سوم سوره مائده؛ ابتدا دارد که دارای بافتی عجیب به تناسب تمامی آیات دیگر قرآن میباشد و بحث و فحص بیحد و حصری را هم در میان محدثان و مفسران برانگیخته است که وارد آن شده نمی توانیم ولی به هر حال در وسط این آیه جمله ای بدینگونه وجود دارد: «الیوم اکملت لکم دینکم».

سران مذهب شیعه و شماری از پیشوایان سنی مدعی اند که این حکم به تعیین حضرت علی توسط پیامبر اسلام به جانشینی اش ربط دارد که گویا پس از حجت الوداع؛ طی اجتماعی در محل «غدیر خم» صورت گرفته و به مجرد انجام مراسم؛ این آیت و ادامه آن نازل شده است. یعنی اینکه دین اسلام با تحقق خلافت حضرت علی پس از پیامبر اسلام؛ کامل شده و این کمال منوط به زعامت بیچون و چرای آینده حضرت علی بر مسلمانان بوده است. لذا اگر درست هم باشد که الله و رسولش؛ تکمیل دین اسلام را به خلافت و امامت یا ولایت حضرت علی؛ صواب دیده و اعلام فرموده بودند؛ چون عملاً این امر تحقق نیافته و جریانات پس از مرگ پیامبر؛ حتی حالات کاملاً برعکس پیدا کرده رفته است؛ برداشت ها و تفسیر ها و تأویل ها در مورد پا در هوا میماند.

ولی معنای عمومی سخن را میتوان این؛ فرض کرد که دین محمد اُمی عربی قریشی؛ دین کامل است و نقصی ندارد. شاید علامه اقبال لاهوری که از پدران پاکیزه صورت "پاکستان" - این مولود کمپنی هند شرقی و سازمان جهنمی ایم. آی. سکس انگلستان -؛ میباشد؛ به همین مبنا فرموده است:

اسلام؛ به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست در مسلمانی ماست!

ولی این کامل بودن و بی عیب و نقص بودن اسلام محمدی - و نه هر ملغمه ای موسوم و متهم به "مسلمانی"! - یک معنای دیگر و خیلی خیلی مهمتر هم دارد؛ و آن اینکه ادیان پیش از حضرت محمد؛ همه به درجاتی **ناقص و ناکامل** بوده اند!

به این حساب دین بلافاصله پیش از اسلام یعنی عیسویت؛ ناقص، دین ماقبل بر عیسویت یعنی داوودی (زبور) ناقصتر و دین پیشتر از زبور؛ یعنی یهودیت (تورات) ناقص ترین بوده است. اینگونه؛ دین خود حضرت ابراهیم (پیشوای ادیان ابراهیمی)؛ ناقص تر ترین میشود و متناسباً با هر قدمه که عقب میرویم نقصان و ناتکمیلی دین های سلف؛ بیشتر و بیشتر میگردد. در همین سلسله تا 124000 پیامبر که روایات ابوصفیانی - اموی رقمش را به دست میدهند؛ اندازه نقص ها و نارسایی های ادیان گذشته الهی به ترتیب معکوس تا آدم علیه السلام؛ بیشتر شده میرود و بر خلاف به ترتیب مسلسل و مستقیم از آدم تا خاتم (حضرت محمد) کامل و کاملتر میگردد. عقاید و معارف اسلامی همه؛ این را میگویند که تمام این ادیان الهی که متکی به صحیفه ها و سپس رفته رفته متکی به کتاب های بزرگ و بزرگتر بوده اند به یکسان از جانب الله متعال بر پیامبران نزول یافته و وحی شده اند و الله تعالی خود؛ ذاتی ازلی و ابدی و میرا از ضعف و نقص و صاحب کمال مطلق بوده دارای مشیت و تدبیر اعلا و علم غیب لایتنهای میباشد.

منکری ندارد که صحیفه ها و کتاب های مقدس الهی همه حاوی احکام (اوامر و نواهی) بوده اند و میباشدند. پس احکام الهی که توسط یک پیامبر به بنده گان ابلاغ گردیده با آنچه توسط پیامبر بعدی فرستاده شده لزوماً تغییراتی بیش و کم یافته، چه بسا خیلی ها منسوخ و مبدل گردانیده شده است.

با اینکه در متن قرآن کریم؛ رقم و عدد پیامبران الهی قید نگردیده مگر معلوم و مبرهن است که این تعداد بسیار زیاد بوده اند و حتی به مراتب فراتر از آنچه که آقا صدیق افغان تفاؤل کرده (124992 پیامبر)2؛ میتواند زیادتر بوده باشند!

هرگاه طول زمانی ایرا که آدم در روی زمین پیدایش یافته و مداومت داشته است طبق روایات "کتاب مقدس" تورات؛ حدوداً شش هزارسال فرض نمائیم؛ نیز همین رقم 124000 پیامبر میتواند وجود داشته باشند؛ خاصه اینکه چه بسا همزمان اقوام و قبایل هر یک؛ پیامبر جداگانه و حتی همزمان 2 و یا چند پیامبر داشته اند!

اگر فرضیه ها و تنوری های ساینسی را مدنظر قرار داده؛ این مدت را تا پنج میلیون سال بدانیم؛ میتواند با این حساب؛ رقم پیامبران سر به ملیون ها هم بزند.

ولی اینجا کفایت همان روایت مشهور و غالب 124000 پیامبر را اعتبار دهیم. درین صورت معنای منطقی سخن این میشود که الله تعالی طی زمان مورد نظر کم از کم 124000 مرتبه احکام یعنی اوامر و نواهی خویش را تغییر داده درست تر و دقیق تر و خوب تر و کاملتر گردانیده اند. نویسندگان و متفکران و پیشوایان معمولی در جوامع بشری به علت اینکه از کودکی به طرف نوجوانی و جوانی و پخته سالی میروند و از آنچه در زمان ها و مکان های مختلف دیده و دریافته و آموخته و تجربه کرده و میکنند؛ نواقص و نارسایی ها و نادانی ها و ناتوانی های خود را کمتر و پخته گی و عقلانیت و مهارت خویش را افزون تر ساخته میروند؛ آثار و کتاب هایشان را به ترتیب غنی تر و پرمحتوا تر می گردانند! (البته تا اینکه فصل نسیان و ضعف و زهیری مغزی و بدنی فرا رسد و بالاخره مرگ چیره شود.)

آیا چنین روند و روالی در مورد ذات الله متعال یعنی خداوند رب العالمین هم میتواند مصداق داشته باشد؟

به سایر بخش های معارف و حکایات و روایات و تحکامات اسلامی؛ خود را سرگردان نمی کنیم؛ در قرآن کریم چنین روند و روالی در مورد الله تعالی مطلقاً مردود و ناممکن میباشد. خداوند ذات ازلی و ابدی و کامل و علی و عظیم بوده، هست و میباشد.

پس علت چیست که صحیفه ها و کتاب ها و پیامبران الهی؛ اینهمه دچار تغییرات و جرح و تعدیل ها و نسخ و فسخ ها گردیده اند. علت همانا **مقتضیات زمان و مکان در جریان سیر تکاملی بنده یعنی ابنای بشر و آدمیان** است و لا غیر.

نوع بشر؛ منجمله چنانکه مولانای بزرگ بلخ با روشنایی و بار و بار در مثنوی معنوی تمثیل و تبیین فرموده اند؛ از حالت کاملاً حیوانی و غریزی؛ شروع به تکامل و "شدن" نموده است. حتی اسطوره آدم و حوا و هابیل و قابیل چنانکه در خود قرآن؛ بازخوانی گردیده بارزترین و شاخص ترین مظهر این حقیقت اعلم میباشد.

تحقیقات فراوان در تاریخ و ماقبل التاریخ بشر حقایق و مستندات بیشماری را از چگونگی روند پُر خم و پیچ و پُر فراز و فرودِ تطور و تکامل نسل ها و جوامع بشری در زمان ها و مکان های مختلف فراهم آورده است که نسل های خوشبخت امروزی بر خلاف اسلاف محروم؛ امکان بهره وری از آنها را دارا میباشند.

بر اساس این تحقیقات؛ دانشمندان؛ **برهه های متفاوت در عمومیات غالبه** را به دوران هایی چند گانه چون "عصر توحش"، "عصر بربریت" و "عصر تمدن" تقسیم نموده اند که هرکدام دارای دوره های پائینی، میانی و بالایی میباشد و مجموعاً حاوی 9 دوره میگردد.

پس آیا اینکه ذات الهی در قرآن مجید؛ آخرین کتاب آسمانی اش؛ و به ذریعه آخرین پیامبرش حضرت محمد مصطفی؛ از کامل گردانیدن دین و تمام کردن نعمت خود بر مؤمنان به قرآن؛ صحبت کرده است؛ میتواند به معنای **قطع جریان تکامل** مادی و معنوی ی فردی و اجتماعی این مردم و حتی تمامی بشر روی زمین باشد؟

آیا ما قادریم بدون اینکه نعوذ بالله به رد و تخطئه این سخن بپردازیم پاسخ عقلانی و علمی و در عین حال قرآنی به این پرسش بیابیم؟

به نظر این کمترین؛ آری، آری و باز هم آری!
چنانکه به رأی العین دریافتیم صحیفه ها و کتاب های نازل شده از جانب الله متعال؛ محدود به حدود **"وسع"** و توان بنده گان در زمان و مکان معین زیستی و تکاملی آنها بوده **برخلاف کتاب ها و مقالات نویسندگان بشری میباشد که آخرین توانایی های عقلانی و اطلاعات و هنر و لیاقت خویش را غنابخش و تزئین گر آثار خویش می گردانند.**

کتاب خدا؛ حاوی خطاب های هدایتگر برای بنده است؛ لهذا محتوای آنها را **تمامی علم و کمال خداوندی نه؛ بلکه توان برداشت و دریافت و نفع و نیاز** موجود ضعیف و نحیف و غفلت گرا و عطالت طلب و خطا کار و در خسران یعنی بنی بشر میسازد.

بدین برهان؛ کتاب خدا؛ «بنده محور» است نه «خدامحور»؛ چنانکه در علم آموزش و پرورش (پیداگوژی) میتودی را "شاگرد محور" و میتود کهنه و غلط برعکس آن را "استاد محور" می نامند. بنی بشر نیز؛ نه به مقیاس زمان ها (به اندازه روز و ساعت و دقیقه و ثانیه...); در یک حالت ثابت می باشد نه به مقیاس مکاتها (به اندازه شهر و شهرک و ده و قریه و حتی خانه و اتاق...) (حالا چه رسد به اینکه عصر های هزاران ساله ای چون "توحش"، "بربریت" یا "تمدن" و دوره های تاریخی پائینی، میانی و یا بالایی آنها در بین باشد و اقلیم ها و قاره ها و جزیره ها و شبه قاره ها و شبه جزیره های مختلف و دور از هم و ناشناخته و بی رابطه با هم. «بنده محور» و مخاطب محور بودن صحیفه یا کتاب الهی بدین معناست که حداکثر خصوصیات مشخصات همان کتله بنده گان مورد خطاب در این صحیفه ها و کتاب ها منعکس میگردد: برخی از تعیین کننده ترین این خصوصیات و مشخصات عبارت اند از:

- زبان:

خداوند توسط زبان ذات خودش (به فرض محال قایل شدن چنین چیزی) با بنده سخن نگفته است و سخن نمیگوید؛ زبان کلام الله؛ مطلقاً زبان بنده است؛ بدون اینکه این زبان حتی ذره ای هم؛ تصحیح و ویرایش و به اصطلاح آسمانی و ملکوتی بگردد.

- قبیله و قوم:

از آنجاکه اولاده بشر؛ غالباً به اقوام و قبایل منقسم بوده و تا عصر قرآن؛ انواع دیگر تجمعات بشری کم از کم در شبه جزیره عربستان هنوز شکل نگرفته بود؛ صحیفه ها و کتاب ها و پیامبران الهی همه منافع و مصالح و تمنیات و تعلقات قبیله و قوم مخاطبان را برجسته داشته اند و برجسته میدارند.

- فرهنگ:

صحیفه ها و کتاب ها و پیامبران الهی تمامی باورها، اساطیر، رسوم و عنعنات قوم و قبیله مربوط را مرعی و محترم داشته صرف به تصحیح و بهداشت سنت ها و اخلاقیات محدودی پرداخته اند و می پردازند. تغییر در باور ها و اعتقادات کهن و زشت و خرافی هم جنبه های تدریجی و "اصلاحی" دارد و بر **ابلاغ و اقناع** مبتنی است نه بر **اجبار و اکراه!**

- درجه و مرحله تطوری و تکامل اجتماعی - معیشتی و زیست بومی.

حالا اجازه دهید در آئینه خود قرآن؛ ببینیم که مخاطبان آن کی ها بوده اند و کی ها میتوانسته اند باشند؟

در مورد زبان و قومیت و جغرافیا:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ (1) إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ (2) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (3) الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِّنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ (4)

برای آنکه [قبیله]ء قریش با هم الفت گیرند (1) الفتی که در کوچ های زمستانی و تابستانی بر قرار ماند (2) باید یگانه خدای این خانه (کعبه) را بپرستند (3) همان (مکان مقدس) که به ایشان هنگام گرسنه گی طعام داد و از ترس و خوف آنان را ایمن ساخت (4)

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (4 - ابراهیم)

و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [حقایق را] برای آنان بیان کند؛ پس الله هر که را بخواهد بی راه می گذارد و هر که را بخواهد هدایت می کند و اوست ارجمند حکیم (4 - ابراهیم)

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (7) وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (8 - الشورى)

و بدین گونه قرآن عربی به سوی تو وحی کردیم تا أم القرى [مردم مکه] و [عربی] را که پیرامون آنند؛ هشدار دهی و از روز گردآمدن [خلق] که تردیدی در آن نیست؛ بهرسانی [آنگاه که] گروهی در بهشتند و گروهی در آتش (7) و اگر الله می خواست قطعا آنان را امتی یگانه می گردانید؛ لیکن چون اراده کند [کسانی را] به رحمت خویش در می آورد و ستمگران نه یاری دارند و نه یآوری (8)

- الشورى

و اگر [این کتاب را] قرآنی غیر عربی گردانیده بودیم؛ قطعاً می گفتند: چرا آیه های آن روشن بیان نشده؛ کتابی غیر عربی و [مخاطب آن] عرب زبان!؟

بگو این [کتاب] برای [عرب ها]نی که ایمان آورده اند رهنمود و درمانی است و [عرب ها]نی که ایمان نمی آورند در گوشه هایشان سنگینی است و قرآن [با وصف عربی بودن] برایشان نامفهوم است و [گوی] آنان را از جایی دور ندا می دهند (44 - فصیلت)

وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (192- الشعرا) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (193) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (194) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (195) وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ (196) أَوْلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (197) أَوْلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (197) وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (198) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (199) كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (200)

و راستی که این [قرآن] وحی رب عالمیان است (192- الشعرا) روح الامین آن را بر دلت نازل کرد (193) تا از [جمله] هشداردهندگان باشی (194) به زبان عربی روشن (195) و [وصف] آن در کتابهای پیشینیان آمده است (196) آیا برای آنان این خود دلیلی واضح نیست که علمای بنی اسرائیل از آن اطلاع دارند (197) و اگر آن را بر برخی از غیر عرب زبانان نازل می کردیم (198) و [به عرب ها] خوانده میشد؛ به آن ایمان نمی آوردند (199) این گونه در دل های گناه پیشه گان [بهانه گیر] راه می بریم (200)

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبْرُوكٌ مُصَدِّقٌ لِّلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (92 - الانعام)

و این خجسته کتابی است که ما آن را فرو فرستادیم؛ کتاب هایی را که پیش از آن آمده تصدیق میکند و **برای اینکه [مردم] أم القرا [= مکه] و کسانی را که پیرامون آن اند؛ هوشدار دهی؛** مؤمنان به آخرت؛ به این کتاب نیز ایمان می آورند و آنان از نماز های خود محافظت می کنند(92 - الانعام)

کتاب فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (3)
کتابی است که آیات آن به روشنی بیان شده؛ قرآنی است به زبان عربی **برای قومی که [این زبان را] می دانند (3)**

در مورد مرحله معیشتی و تکامل اجتماعی:

و در دامها قطعاً برای شما عبرتی است از آنچه در [لابلای] شکم آنهاست؛ **از میان سرگین و خون؛ شیرینی ناب به شما می نوشانیم** که برای نوشندگان گواراست (66) و از میوه درختان خرما و انگور باده مستی بخش و خوراکی نیکو برای خود می گیرید؛ قطعاً در این [ها] برای مردمی که تعقل می کنند؛ آیت هایی است (67) **و رب تو به زنبور عسل وحی کرد که از پاره های کوه ها و از برخی درختان و از آنچه داربست [و چفته سازی] می کنند خانه هایی برای خود درست کن (68)** سپس از همه میوه ها بخور و راههای پروردگارت را فرمانبردارانه ببوی [آنگاه] از درون [شکم] آن شهدی که به رنگ های گوناگون است بیرون می آید؛ در آن برای مردم درمانی است؛ راستی در این [زندگی زنبوران] برای مردمی که تفکر می کنند؛ نشانه [قدرت الهی] است (69)
و الله شما را **از شکم مادرانتان در حالی که چیزی نمی دانستید** بیرون آورد و برای شما گوش ها و چشم ها و دل ها قرار داد؛ باشد که سپاسگزاری کنید (78) و الله برای شما خانه هایتان را مایه آرامش قرار داد و از پوست دامها برای شما خانه هایی نهاد که آن [ها] را در روز جابجا شدنشان و هنگام ماندنشان سبک می یابید و از پشمها و گُرک ها و موهای آنها وسایل زندگی که تا چندی مورد استفاده است [قرار داد] (80) **و الله از آنچه آفریده به سود شما سایه هایی فراهم آورده و از کوه ها برای شما پناهگاه هایی قرار داده و برای شما تن پوشهایی مقرر کرده که شما را از گرما [و سرما] حفظ می کند و تن پوشها [= زره ها] یی که شما را در جنگتان حمایت می نماید. این گونه وی نعمتش را بر شما تمام می گرداند. باشد که شما [به فرمائش] گردن نهید (81 - النحل)**

اعراب (بادیه نشین) در کفر و نفاق [از شهرنشینان] سخت تر و به اینکه حدود [شریعتی] را که الله بر فرستاده اش نازل کرده؛ ندانند؛ سزاوارترند و الله دانای درست کار است (97- التوبه)
و برخی از آن اعراب کسانی هستند که آنچه را [در راه الله] هزینه می کنند؛ خسارتی [برای خود] می دانند و برای شما پیشامدهای بد انتظار می برند. پیشامد بد [مصیبت] بر آنان باد و الله شنوای داناست (98) **و برخی [دیگر] از آن اعراب کسانی اند که به الله و روز بازپسین ایمان دارند و آنچه را انفاق می کنند مایه تقرب نزد الله و وسیله دعاهای نیک پیامبر می دانند؛ هر آینه این [انفاق] مایه تقرب آنان است. به زودی الله ایشان را در جوار رحمت خویش در می آورد که الله آمرزنده مهربان است (99 - التوبه)**

و برخی از آن اعراب که پیرامون شما [هم] هستند منافقند و از ساکنان [شهر] مدینه [نیز عده ای] بر نفاق خو گرفته اند؛ تو آنان را نمی شناسی؛ ما آنان را می شناسیم به زودی آنان را دو بار عذاب

می‌کنیم؛ سپس به عذابی بزرگ بازگردانیده می‌شوند (101) گروه اخیر کسانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کار شایسته را با [کاری] دیگر که بد است درآمیخته‌اند؛ امید است الله توبه آنان را بپذیرد که الله آمرزنده مهربان است (102) از اموال آنان زکات بگیر تا به وسیله آن پاک و منزّه شان سازی و برایشان دعای خیر کن؛ زیرا دعای تو برای آنان سبب آرامش است و الله شنوای داناست (103- التوبه)

هَأَنْتُمْ هُوَ لَاءِ تَدْعُونَ لِنُتَفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (38 - محمد)

شما [اعراب] همان [قومی] هستید که برای انفاق در راه الله فرا خوانده شده‌اید پس برخی از شما بخل می‌ورزند و هر کس بخل ورزد تنها به زیان خود بخل ورزیده و [گرنه] الله بی‌نیاز است و شما نیازمندید و اگر [از انفاق] روی برتابید [الله] جای شما را به قومی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود (38 - محمد)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یس (1) وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ (2) إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (3) عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (4) تَنْزِيلِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (5) لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (6) لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (7) إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (8) وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (9) وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (10)

یس [یاسین] (1) سوگند به قرآن حکمت‌آموز (2) که قطعاً تو از [جمله] پیامبرانی (3) بر راهی راست (4) [و کتابت] از جانب آن عزیز مهربان [الله] نازل شده است (5) تا قومی را که پدرانشان بیم داده نشدند و در غفلت ماندند؛ بیم دهی - پیش از این در اعراب بنی اسماعیل هیچ پیغمبری مبعوث نشده بود - (6) گرچه گفته‌ای [الله] در باره بیشترشان محقق گردیده است در نتیجه اکثر ایمان نخواهند آورد (7) [گویی] ما در گردن های آنان تا چانه‌هایشان غل‌هایی نهاده ایم به طوری که سرهایشان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته‌اند (8) و [ما] فراروی آنها سدی و پشت سرشان سدی نهاده و پرده‌ای بر [چشمان] آنان فرو گسترده‌ایم در نتیجه نمی‌توانند ببینند (9) و آنان را چه بترسانی [و] چه نترسانی به حالشان تفاوت نمی‌کند ایمان نمی‌آورند (10)

در مورد هر کدام از این آیات قرآنی؛ فراوان میتوان و باید تعمق و تفکر و تعقل نمود؛ امری که تا حدودی در کتاب «معنای قرآن» بنده صورت گرفته است 3؛ ولی اینجا بنا نیست من؛ جز قرار دادن معانی دقیق آیات به زبان فارسی دری و عندالزوم همراه با اصل عربی آنها؛ در معرض دید و دریافت شما عزیزان کاری بکنم. در بخش آتی بحث؛ شما با آیات متعدد قرآن مجید در مورد چگونگی مراحل تکامل معیشتی و اجتماعی و مدنی و فرهنگی و روحی - روانی مخاطبان قرآن تا آخرین آیه که گویا همانا شماره سوم سوره مائده است با "الیوم اکملت لکم دینکم"؛ مقابل خواهید شد و سپس اگر خدا خواست؛ به دو پرسش کلیدی فوق باهم پاسخ خواهیم یافت!

+++++

1 - <http://www.khawaran.com>/مذهبی/آیا-پیامبر-اسلام-کاتب-حدیث-و-حافظ-حدیث-داشت؟.html

2 - http://www.youtube.com/watch?feature=player_detailpage&v=a4vl7gHskmc

3 - <http://www.ariaye.com/ketab/eftekhhar/eftekhhar4.pdf>

سیمای تاریخی و تکامل معاشی و عقلی مخاطبان قرآن

بحث حاضر ادامه مباحثی با عناوین و لینک های زیرین میباشد و لازم است؛ خواننده گرامی به سابقه وارد باشد تا بتواند منظور و پیام را کامل و درست دریافت نماید:

- آیا پیامبر اسلام "کاتب حدیث" و "حافظ حدیث" داشت؟

<http://www.vatandar.at/khat.gif>

- آیا احکام قرآن؛ تابع "زمان" و "مکان" هست؛ نیست؟

<http://www.ariaye.com/dari10/siasi/eftekhar7.html>

قاطعانه عرض میکنم که پرسش های حیاتی - مماتی که بدینگونه پاسخ های عام فهم علمی و قرآنی می یابند؛ در حیطه توان جنابان ملاحظان؛ ولو الاظهروالا و دیوبندی والا و غیره نیست. یکی از روشن اندیش ترین ملاهای مورد نظر؛ جناب محترم دکتور یونس میباشد و خیلی هم تلاش میورزد که گره ای از گره ها را باز نماید ولی بدبختانه به دلیل گرفتاری های متعدد لاعلاج؛ جز اینکه خود و دیگران را بیشتر آسیمه سر و کانفیوز نماید؛ ماحصل چندانانی به بار نمی آورد. تازه ترین نمونه؛ مقاله واکنشی خیر خواهانه شان به دفاع از ارزش های قانون منع خشونت علیه زنان است که در سایت های زیادی نشر گردیده. منجمله آنها از اینجا دریافت و مورد مذاقه و قضاوت قرار دهید:

<http://khawaran.com/اجتماعی/قانون-منع-خشونت-علیه-زنان.html>

بدبختانه به نظر میرسد که ملاحظان ما اغلباً در ناکجاهایی؛ نه اینکه به کور رنگی و کور مغزی گرفتار ساخته میشوند بلکه اساساً ختنه مغزی و از آن بالاتر اخته مغزی میگردند و این است که در بهترین حالات مانند همین جناب دکتور یونس هم هذیان میگویند و مخاطبان خود را دیوانه میکنند. خوب؛ دقت بفرمائید:

" اما موضوع که امروز از نگاه علم زبانشناسی قابل غور و دقت است، این است که با اینکه پیغام خداوند به زبان عربی است و اما انسان قادر نیست که زبان خداوند (قرآن) را از زبان عربی انسانی خودش ترجمه کند. زیرا انسان این قدرت را ندارد که زبان خداوند را ترجمه کند. همانطوریکه قرآن می گوید که انسان قادر نیست یک سوره مانند قرآن از خود بسازد و یا بنویسد، همچنان قادر نیست که سوره که نازل شده، آنها از زبان خود ترجمه کند. به عبارت دیگر وقتی که ما قادر نیستیم یک آیه مانند قرآن بنویسیم، ما ترجمه آنها هم قادر نیستیم. اگر انسان قادر می شد که زبان خداوند را ترجمه

کند، به یقین این قدرت را پیدا میکرد که یک آیه از خود بسازد زیرا زبان انسان و زبان خدا یکی میشود. بلی قرآن ترجمه نه می‌شود و **اما تفسیر میشود**. هر آن جایی که شما میخوانید "ترجمه قرآن" یک حرف غلط و نادرست است."

ولی آنسوتر:

" بر عکس قرآن کریم؛ احادیث تفسیر نه می‌شود زیرا از زبان انسان است بلکه ترجمه میشود. احادیث پیشوای اسلام (ص) از زبان انسان است نه خداوند. و آن حضرت (ص) فرموده است که شما به زبان مردم و عقل مردم سخن گویند. لذا ترجمه زبان انسان به انسان امکان دارد و درست است. حدیث تفسیر نمیشود. **اگر کسی بخواهد سخن پیامبر را تفسیر کند، چنین معنی میدهد که گویا عقل او از پیامبر بلند تر است و یا نیت پیامبر را درک کرده است در حالیکه انسان به نیت دیگران به جزء از خودش و خدایش دسترسی ندارد.**"

توجه! توجه! توجه!

" **اگر کسی بخواهد سخن پیامبر را تفسیر کند، چنین معنی میدهد که گویا عقل او از پیامبر بلند تر است**" مگر به این معنی هم نیست که " **اگر کسی بخواهد سخن خداوند را تفسیر کند، چنین معنی میدهد که گویا عقل او از خدا بلند تر است**"!؟؟

در مورد کیف و کان حدیث یا سخن نامنهاد پیغمبر؛ بنده قبلاً عرایض مشروح داشته ام و اینکه قرآن مبین عربی؛ کلام الله است ولی "بنده محور" و "عرب محور" میباشد؛ آنهم بنده و عرب محصور و محکوم در زمان و مکان معین و محدود؛ عرایض ادامه دارد؛ لذا لطفاً نخواهید که تمامی شاخ و دم هذیان ها را نیز؛ همین جا برملا بسازم.

یک نکته دیگر نیز؛ قابل یاد آوری است که لزوماً درین بحث بعضی سوره های نسبتاً طولانی قرآن چون «یس» و «الرحمن» مکماً با ترجمه دقیق؛ آورده میشود؛ ولی ضرور نیست خواننده آنها را حتماً بخواند؛ کافی است تنها متن بحث مطالعه شود که تحلیل و ارزیابی و قیاس و استقراء و استنتاج ... در مورد عین سوره ها را متضمن میباشد.

اینک بخش دیگر بحث:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ (1) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (2) سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (3) وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (4) فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ (5)

بریده باد دستان ابی لهب و نابود باد خودش (1) ثروتی که اندوخت هیچ به کارش نیامد (2) به زودی در دوزخ پر شرار بیافتد (3) و زنش هیزم کش آتش باشد (4) با طنابی از لیف خرما بر گردن (5)

درینجا؛ اینکه ابی لهب مانند ابی طالب کاکای حضرت محمد پیامبر اسلام بوده ولی بر خلاف ابی طالب بر آن حضرت؛ مهربان نبوده و بلکه با ایشان شدیداً مخالفت و خصومت میورزیده است؛ زیاد مورد نظر نیست. ولی خوب است به خاطر داشت که این آیات؛ به دنبال آزارها و استهزاء های بیحد و تحمل ناپذیر ابی لهب که نام اصلی اش عبدالعزی بوده؛ نازل گردیده است و همو پس از مرگ ابی

طالب؛ به حیث دربان کعبه و بزرگ مکه؛ جانشین ابی طالب شده بوده که میتواند در امر هجرت حضرت رسول از مکه - قلمرو عبدالعزی کاکای متخاصمش - عامل نیرومند و حتی تعیین کننده به حساب آید.

اما تصویری که این آیات؛ از سرانجام زن ابی لهب؛ به دست میدهد به لحاظ موضوع بحث ما بسیار جالب و مهم و فیصله کن است.

سرنوشت و عید داده شده اینست که ابی لهب - کاکای بسیار ثروت اندوخته و توانمند - به جرم مخالفت با برادر زاده اش حضرت محمد و دعوت او؛ در حالی به دوزخ می افتد که زنش؛ هیزم کش آتش دوزخ میگردد و هیزم ها را با طناب یا ریسمانی بافته شده از الیاف خرما توسط گردن اش حمالی مینماید.

به لحاظ این تصویر؛ دوزخ میبایستی نظیر کوره خشت پزی و امثال آن؛ در همان صحرای عربستان بوده باشد و بدبختانی مانند زن ابی لهب؛ برای تأمین سوخت و فروزان نگهداشتن آن؛ هی برایش هیزم جمع و به نزدیکی انتقال داده بروند و بسته های هیزم هم در ریسمان های تابیده شده از لیف خرما و به وسیله دوش و گردن افراد از مبدا به مقصد نقل و انتقال گردد.

بدینگونه معلوم است که خود این هیزم ها از چه چیز ها میتوانند عبارت باشند؟!

مسلماً از چوب و خس و خاشاک و حتی فضله های حیوانات... یعنی همان چیز ها که مردمان مورد خطاب قرآن مبین؛ با آنها برای پخت و پز و مقاصد متصوره آن زمانی و آن مکانی؛ آتش می افروختند نه چیز هایی مانند زغال سنگ و نفت و گاز و مواد مشتعله متعدد دیگر که بعد ها در زمانها و مکانهای متفاوت؛ توسط مردمان تکامل یافته و پیشرفته کشف شدند و مورد کاربرد در آتشدان های عظیم چون کوره های ذوب فلز قرار گرفتند.

البته باید متوجه بود که ما فقط در چوکات موضوع بحث؛ به این و سایر تصاویر قرآنی؛ توجه و تعمق میکنیم و مثلاً به اینکه زن ابی لهب؛ اینجا چرا حتی بدتر و تحقیر آمیز تر و زجر آلود تر از خود ابی لهب؛ محکوم به مجازات است و غیره؛ پرداخته نمیتوانیم.

«مخاطب محوری»ی کلام الله است که پیام ها را با همچو تصاویر و مثل ها و حکایات... که در حد «وسع» مخاطبان میباشد؛ ابلاغ میدارد و برخلاف تصور و توهم جهال متحجر و متشدد گذشته و حال؛ خداوند هرگز و در هیچ کجایی بنا ندارد که علم غیب و احاطه اطلاعاتی فرا زمانی و فرا مکانی خودش را به رخ مشتی شبان 1500 سال قبل که به علل مختلف حتی دچار عقب مانده گی ذهنی بسیار نسبت به عصر و زمان خود هم میباشد؛ بکشد. این حقیقت را در سوره های دیگر قرآن مجید پیگیری مینمائیم:

همه میدانند که سوره شریفه «یس» بیش از سایر سوره ها و آیات قرآن مجید به عنوان تعویز و جادوی درمانی، رد چشم بد و کسب برکت و موفقیت پیشه و کار موارد استفاضه دارد؛ بر علاوه بیماران مزمن و مرموز را «چهل یاسین» میکنند و بر بیماران در حال نزع نیز سوره «یاسین» را میخوانند و می دمند تا عذاب جان کندن برایشان سهل گردد و ایمان ایشان در موقع طلاطم رهایی از زنده گانی توسط شیطان دزدیده نشود.

پس خیلی مهم است که این سوره شریفه را مورد دقت قرار دهیم که آیا در آن معنا و مفهومی برای کاربرد و عملکرد و دریافت سیما و جایگاه و پایگاه مخاطبان قرآن مبین نیز هست یا خیر؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِس (1) وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ (2) إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (3) عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (4) تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (5) لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ (6) لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (7) إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (8) وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (9) وَسِوَاءَ عَلَيْهِمْ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (10) إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ (11) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ (12) وَاصْرَبْ لَهُمْ مَثَلًا بِأَصْحَابِ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (13) إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ (14) قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (15) قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ (16) وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (17) قَالُوا إِنَّا تَطِيرُنَا بِكُمْ لَيْلٍ لَمَّا تَتْتَهُوا لَتَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (18) قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَنْبَأْنِي إِذْ كُذِّبْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (19) وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (20) اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ (21) وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (22) أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بَضْرًا لَأَتَّعَنَّ عَنِّي شِفَاعَتَهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْفِقُونَ (23) إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (24) إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ (25) قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (26) بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (27) وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ (28) إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ (29) يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (30) أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ (31) وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (32) وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (33) وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَحِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ (34) لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (35) سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنَ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (36) وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلَمُونَ (37) وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (38) وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (39) لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقَ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (40) وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ (41) وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِن مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ (42) وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَدُونَ (43) إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (44) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (45) وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (46) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطِعِم مِّن لَّو يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (47) وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (48) مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ (49) فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (50) وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (51) قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (52) إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ (53) فَالْيَوْمَ لَا تَنْظُمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تَحْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (54) إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاعِهُونَ (55) هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرْنَابِ مِتْكَوُونَ (56) لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ (57) سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ (58) وَأَمَّا زُورُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ (59) أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (60) وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (61) وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (62) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (63) اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (64) الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (65) وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ (66) وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ (67) وَمَنْ نَعْمَرَهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (68) وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ (69) لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (70) أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (71) وَدَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ (72) وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبٌ

أَفَلَا يَشْكُرُونَ (73) وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ (74) لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحَضَّرُونَ (75) فَلَا يَحْزَنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ (76) أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانَ أَنَا خَلَقْتَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَأَادَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (77) وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ (78) قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (79) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ (80) أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (81) إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (82) فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (83)

یس [یا سین] (1) سوگند به قرآن حکمت آموز (2) که قطعاً تو از [جمله] پیامبرانی (3) بر راهی راست (4) [و کتابت] از جانب آن عزیز مهربان [الله] نازل شده است (5) **تا قومی را که پدرانشان بیم داده نشدند و در غفلت ماندند؛ بیم دهی** - پیش از این در بنی اسماعیل هیچ پیغمبری مبعوث نشده بود - (6) گرچه گفته [الله] در باره بیشترشان محقق گردیده است در نتیجه اکثر ائمان نخواهند آورد (7) [گویی] ما در گردن های آنان تا چانه هایشان غل هایی نهاده ایم به طوری که سر هایشان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته اند (8) و [ما] فراروی آنها سدی و پشت سرشان سدی نهاده و پرده ای بر [چشمان] آنان فرو گسترده ایم در نتیجه نمی توانند ببینند (9) و آنان را چه بترسانی [و] چه نترسانی به حالشان تفاوت نمی کند ایمان نمی آورند (10)

بیم دادن تو تنها کسی را [سودمند] است که کتاب حق را پیروی کند و از [الله] رحمان در نهان بترسد [چنین کسی را] به آمرزش و پاداشی پر ارزش مژده ده (11)

آری ما [الله] ایم که مردگان را زنده می سازیم و آنچه را از پیش فرستاده اند با آثار [و اعمال] شان درج می کنیم و هر چیزی را در کارنامه ای روشن بر شمرده ایم (12)

[داستان] مردم آن قریه را که رسولان بدانجا آمدند برای آنان مثل بزن (13) آنگاه که دو تن سوی آنان فرستادیم و [لی] آن دو را دروغ زن پنداشتند تا با [فرستاده] سومین [آنان را] تایید کردیم؛ پس [رسولان] گفتند ما به سوی شما به پیامبری فرستاده شده ایم (14)

[ناباوران آن ده] گفتند شما جز بشری مانند ما نیستید و [الله] رحمان چیزی نفرستاده و شما جز دروغ نمی پردازید (15)

گفتند: **رب ما می داند** که ما واقعاً به سوی شما به پیامبری فرستاده شده ایم (16) و بر ما [وظیفه ای] جز رسانیدن آشکار [پیام] نیست (17)

پاسخ دادند ما [حضور] شما را به شگون بد گرفته ایم اگر دست بر ندارید سنگسارتان می کنیم و قطعاً عذاب دردناکی از ما به شما خواهد رسید (18)

[رسولان] گفتند: شومی شما با خود شماسست آیا اگر شما را اندرز (و تعلیم) دهند [هم حمل به شگون بد میکنید] شما قومی اسرافکارید (19)

و [در این میان] مردی از دورترین جای شهر دوان دوان آمد [و] گفت: ای مردم! از این فرستادگان پیروی کنید (20) از کسانی که پاداشی از شما نمی خواهند و خود [نیز] بر راه راست قرار دارند پیروی کنید (21) آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده است و [همه] شما به سوی او بازگشت می یابید (22) آیا به جای او خدایانی را بپرستم که اگر [الله] رحمان بخواهد به من گزند برساند نه شفاعتشان به حالم سود می دهد و نه می توانند مرا برهانند (23) در آن صورت من قطعاً در گمراهی آشکاری خواهم بود (24)

[خطاب به رسولان] من به رب تان ایمان آوردم [اقرار] مرا بشنوید (25)

[وئ] سرانجام به جرم ایمان کشته شد و به او [گفته شد به بهشت درآی؛ گفت: ای کاش قوم من می دانستند (26) که رب من چگونه مرا آمرزید و در زمره عزیزانم قرار داد (27)

پس از [شهادت] وی هیچ سپاهی از آسمان بر قومش فرود نیاوردیم و [پیش از این هم] فرو فرستنده نبودیم (28) تنها يك فریاد بود و بس و بناگاه **[همه] آنها سرد بر جای فسرندند (29)** دریغا بر این بندگان؛ هیچ فرستاده‌ای بر آنان نیامد مگر آنکه او را ریشخند می‌کردند (30)

مگر ندیده‌اند که چه بسیار نسل‌ها را پیش از آنان **هلاک** گردانیدیم که دیگر آنها به سویشان باز نمی‌گردند (31) و قطعاً همه‌آنان در پیشگاه ما احضار خواهند شد (32)

و **زمین مرده** برهاتی است برای ایشان که آن را زنده گردانیدیم و دانه از آن برآوردیم که از آن می‌خورند (33) و در آن [زمین] باغهایی از درختان خرما و انگور قرار دادیم و چشمه‌ها در آن روان کردیم (34) تا از میوه آن‌ها و [از آنچه] **با داستان خود عمل می‌اورند** بخورند آیا باز [هم] سپاس نمی‌گزارند (35)

پاك و منزه است [الله] که از آنچه زمین می‌رویاند و [نیز] از خود آدمی و از آنچه او نمی‌داند همه را [جفت جفت] آفریده است (36)

و نشانه‌ای [دیگر] برای آنها **شب است که روز را [مانند پوست] از آن برمی‌کنیم** و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می‌روند (37)

و خورشید به [سوی] **قرارگاه ویژه خود** روان است. تقدیر آن عزیز دانا [الله] این میباشد (38) و برای ماه منزل‌هایی معین کرده‌ایم تا **چون شاخك خشك خوشهء خرما برگردد (39) نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید** و هر کدام در سپهری شناورند (40)

و نشانه‌ای [دیگر] برای آنان اینکه ما نیاکانشان را **در کشتی انباشته سوار کردیم (41)** و مانند آن برای ایشان مرکوبها [ی دیگری] خلق کردیم (42) و اگر بخواهیم غرقشان می‌کنیم و هیچ فریادرسی نمی‌یابند و روی نجات نمی‌بینند (43) مگر رحمتی از جانب ما [شامل حال آنها گردد] و تا چندی [آنها را] برخوردار سازیم (44)

و چون به ایشان گفته شود از آنچه در پیش رو و پشت سر دارید بترسید امید که مورد رحمت قرار گیرید [نمی‌شنوند] (45)

و هیچ نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان بر آنان نیامد جز اینکه از آن رویگردان شدند (46) و چون به آنان گفته شود **از آنچه الله به شما روزی داده انفاق کنید** کسانی که کافر شده‌اند - به آنان که ایمان آورده‌اند - **می‌گویند آیا کسی را خوراک دهیم که اگر الله می‌خواست [خودش] وی را خوراک می‌داد؛ شما جز در گمراهی آشکاری [بیش] نیستید (47)**

و می‌گویند اگر راست می‌گویید پس این وعده [عذاب] کی خواهد بود (48)

جز يك فریاد [مرگبار] را انتظار نخواهند کشید که هنگامی که سرگرم جدالند؛ غافلگیرشان کند (49) **آنگاه نه توانایی وصیتی** دارند و نه می‌توانند به سوی کسان خود برگردند (50) و در صورت دمیده خواهد شد پس بناگاه از گورهای خود شتابان به سوی رب خویش می‌آیند (51) می‌گویند: ای وای بر ما چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟

این است همان وعده الله رحمان و پیامبران راست می‌گفتند (52)

[باز هم] يك فریاد است و بس و بناگاه همه در پیشگاه ما حاضر آیند (53) در این روز بر کسی هیچ ستم نمی‌رود جز در برابر آنچه کرده‌اید پاداشی نخواهید یافت (54)

در این روز اهل بهشت **کار و باری خوش** در پیش دارند (55) **آنها با همسرانشان در زیر سایه‌ها بر تختها** تکیه می‌زنند (56) در آنجا برای آنها **[هر گونه] میوه است** و هر چه دلشان بخواهد (57)

از جانب رب مهربان [به آنان] سلام گفته می‌شود (58) و ای گناهکاران! امروز [از بی‌گناهان] جدا شوید (59)

ای فرزندان آدم! **مگر با شما عهد نکرده بودم** که شیطان را میپرستید زیرا وی دشمن آشکار شماست (60) و اینکه من [الله] را بپرستید این است راه راست (61) و [او] گروهی انبوه از میان شما را سخت گمراه کرد آیا **تعقل نمی کردید** (62)
این است جهنمی که به شما وعده داده می شد (63) به [جرم] آنکه کفر می ورزیدید اکنون در آن درآیید (64)

امروز بر دهان های آنان مهر می نهیم و دست هایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان بدانچه فراهم می ساختند گواهی می دهند (65) و اگر بخواهیم هر آینه فروغ از دیدگانشان می گیریم تا در راه [کج] بر هم پیشی جویند ولی [راه راست را] از کجا می توانند ببینند (66) و اگر بخواهیم هر آینه ایشان را در جای خود مسخ می کنیم [به گونه ای] که نه بتوانند بروند و نه برگردند (67)
و هر که را عمر دراز دهیم او را [از نظر] خلقت فرو می کاهیم [و شکسته می گردانیم] **آیا نمی اندیشند** (68)

و [ما] به او [محمد] **شعر** نیاموختیم و سزاوار وی جز اندرز و قرآنی روشن؛ اینگونه چیزها نیست (69) تا هر که را [دلی] زنده است بیم دهد و گفتار [الله] در باره کافران محقق گردد (70)
آیا ندیده اند که ما به قدرت خویش **برای ایشان چهارپایانی آفریده ایم تا در تملک آنها باشد** (71) و آنها را برای ایشان رام گردانیدیم **که بر برخی سوار میشوند و از بعضی می خورند** (72) و از آنها سودها و نوشیدنی ها دارند پس چرا شکرگزار نیستید (73)
و غیر از الله؛ خدایانی را به پرستش گرفتند تا مگر یاری شوند (74) [ولی اینگونه خدایان] نمی توانند آنان را یاری کنند و آنان خودشان برای [آن خدایان] چون سپاهی احضار شده اند (75)
پس گفتار آنان تو را غمگین نگرداند که ما آنچه را پنهان و آنچه را آشکار می کنند می دانیم (76)
مگر آدمی [عرب بیابانی] ندانسته است که ما او را از یک نطفه آفریده ایم؛ وانگاه چنین ستیزه جویی آشکار [نسبت به الله] شده است (77) و آفرینش خود را فراموش کرده برای ما مثلی آورده که چه کسی این استخوانهای پوسیده را زندگی می بخشد (78)
بگو همان ذات که نخستین بار آنها را پدید آورد و اوست که به هر [گونه] آفرینشی داناست (79)
همو که برایتان در درخت سبز و تر استعداد سوختن نهاد که از آن [چون نیازتان افتد] آتش

می آفریزد (80)
آیا ذاتی که آسمانها و زمین را آفریده توانا نیست که [باز] مانند آنها را بیافریند؟ آری اوست آفریننده دانا (81)

چون به چیزی اراده فرماید کارش این بس که می گوید: **باش!** پس [بی درنگ] **موجود** می شود (82)
پس [منزه و] پاک است آن ذات که ملکوت هر چیزی در دست اوست و به سوی اوست که بازگردانیده می شوید (83)

به طور یک کل؛ عقل یا خرد آدمی را در دو مرحله عمومی باید مد نظر داشت:

1 - مرحله طبیعی و ناگزیر خرد پریشان (پراکنده - آشفته)

2 - مرحله کمال یابنده و کمال یافته خرد بسامان یا عقل سامانمند.

قطعاً روشن است که در مرحله خرد بسامان ارتباط برقرار کردن، افهام و تفهیم و ابلاغ و ارشاد کار دشواری نیست و فقط همین قدر نیازمندی دارد که به راستی خطاب کننده و مخاطب هر دو؛ حد متعادلی از عقل بسامان داشته باشند.

اما در مرحله خرد پریشان و بی انتظام و بی سیستم - به ویژه در بدوی ترین حالات - ارتباط یافتن و افهام و تفهیم و ارشاد و تبلیغ شاق ترین کار می باشد و اصولاً چنانکه بشر قادر نیست با چارپایان افهام و تفهیم کند؛ افهام و تفهیم با کودکان نارس و افراد و اقوام و ملت ها و امت های «کودک مانده»

و گرفتار «عقب مانده گی ذهنی» قریباً از ناممکنات است؛ مگر اینکه نصرت الله تعالی را دارا بود و به سطح و سبک و سیاق سوره بی نهایت شریف و مبارک و شفا بخش «یس» سخن گفت و ابراز مقصد کرد!

بی گمان افراد دارای خرد بسامان و دانش دین و دنیا؛ ولو که قرآن کریم را منحصراً مجموع یک معجزه قبول نکنند؛ قادر نیستند که از معجزه بودن سوره شگرف «یس» مبارک انکار نمایند. دقت فرمائید :

سوگند به قرآن حکمت آموز (2) که قطعاً تو از [جمله] پیامبرانی (3) بر راهی راست (4) [و کتابت] از جانب آن عزیز مهربان [الله] نازل شده است (5) **تا قومی را که پدرانشان بیم داده نشدند و در غفلت ماندند؛ بیم دهی (6)** گرچه گفته [الله] در باره بیشترشان محقق گردیده است در نتیجه اکثر ایمان نخواهند آورد (7) [گویا] ما در گردن های آنان تا چانه هایشان غل هایی نهاده ایم به طوری که سرهایشان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته اند (8) و [گویا ما] فراروی آنها سدی و پشت سرشان سدی نهاده و پرده ای بر [چشمان] آنان فرو گسترده ایم در نتیجه نمی توانند ببینند (9) و آنان را چه بترسانی [و] چه نترسانی به حالشان تفاوت نمی کند؛ ایمان نمی آورند. (10)

چنانکه میدانیم سوگند برای بشر آخرین شانس اتمام حجت است؛ اما بشر که معمولاً اسیر نفس اماره و شهوت و جنون میباشد؛ خیلی امکان دارد که مثلاً مانند رهبران مجاهدان افغانستان به دروغ قسم بخورد. ولی اینجا الله تعالی جل مجده است که قسم میخورد؛ و آنها بر قرآن عظیم الشان و بدینگونه هیچ شک و شبه ای بر اینکه حضرت محمد مصطفی اولین و آخرین پیامبر بنی اسماعیل؛ پیامبر راستین و هادی صراط المستقیم میباشد؛ برجا نمی گذارد. الله تعالی تصریح میفرماید که قوم مورد خطاب یعنی اعراب بنی اسماعیلی که بر خلاف یهودیان بنی اسرائیلی تاکنون پیامبر برایشان نیامده و هدایت نشده اند؛ اکثراً هدایت شدنی نیستند.

اینجا دو معضله در مورد این قوم مطرح میباشد:

اولاً اینکه حضرت اسماعیل فرزند نخست حضرت ابراهیم خلیل الله بودند ولی بر عکس؛ عنایات بیشمار الهی بر اولاده حضرت اسحق (اسرائیل) دومین پسر حضرت ابراهیم یعنی بنی اسرائیل معطوف گردید؛ آنان لقب پرصوالت و بی همتای **قوم برگزیده** الله تعالی را که قبل از این «یهوه صباوت» نامیده میشدند و نزد بنی اسرائیل همچنان «یهوه صباوت» اند؛ دریافت کردند.

دوم اینکه مخصوصاً در سوره مبارکه یاسین؛ الله تعالی از این قوم محروم از عنایات خویش (کم از کم در هزار سال) با چنین انزجار یاد مینمایند و لقب قوم برگزیده را که اصلاً به ایشان نمی بخشایند. و علاوه میفرماید که «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (7) یعنی هر آینه **قول** [الله] در مورد آنان تحقق یافته است و اکثراً ایمان نخواهند آورد.»

این قول الله؛ کدام است؟

غالباً همان که در مورد حضرت اسماعیل در تورات (آیه 12 باب شانزدهم سفر پیدایش) فرموده اند که «و او مرد وحشی خواهد بود؛ دست و پایی به ضد هرکس و دست هرکس به ضد او» و لذا اینک تیره و سلاله او هم مالا مال از یک چنان وحشی گری اند!

میتوان در مطالب غضب آلود لابلای آیات شریفه 7 و 8 و 9 و 10؛ این حکمت الهی را هم حدس زد که دلیل عدم توجه ذات الهی تا این زمان بر این قوم نیز همین **پسر کنیز بودن** جد ایشان بوده است و الا مشکل است دلیل دیگری پیدا کرد که چرا برای نبی کریم خاطر نشان میشود؛ رسالت داری **تا قومی را که پدرانشان بیم داده نشدند و در غفلت ماندند؛ بیم دهی (6)**

سخت است از جمع این پدران؛ خود حضرت اسماعیل را مستثنی ساخت؛ چه در آنصورت حضرت اسماعیل می بانیست خود؛ پیغمبر باشد و همین سلسله در اولاده او؛ چنانکه در مورد حضرت اسحق و

اولاده اش صدق نموده؛ ادامه یابد. اگر چنین می بود پس اعراب بنی اسماعیل نباید **قومی شمرده میشد** که پدرانشان بیم داده نشدند و در غفلت ماندند!

و انگهی به چه دلیل و علت بیم داده نشدند و از هدایت ربانی بی نصیب ماندند. باز وانگهی چرا حالا که قرار است توسط حضرت محمد بیم داده شوند و هدایت گردند؛ از قبل خاطر نشان میگردد که آنان اکثراً در ضلالت باقی میمانند؛ چه ایشان را بیم دهی و چه بیم ندهی؛ به حال ایشان تفاوت نمی کند. گویی چنانکه تندی و هدایت تو به حال وحوش جنگل تفاوتی نمی کند!

مگر معنای حقیقی ی آیهء مبارکه غیر از این؛ چه میتواند باشد؟! ولی اینهم ناگفته نماند که این قوم از نظر تاریخی دارای مشخصات کاملاً استثنایی به لحاظ جیو پولیتیکی (جغرافیایی - سیاسی) بوده اند. آنان در دل صحرا های شنزار و پر فرود و فراز و غالباً گرم و تفتان از رویداد های معمول و تکاندنده و تحرک بخش و آموزنده جهان آنروز برکنار بودند. حتی هیچ یک از جهانگشایان و ماجراجویان چون سکندر مقدونی و دیگر حمله آوران مثل امپراتور های ایران و روم آهنگ تصرف سرزمین یا تاخت و تاز بر آنان را نکردند. عمدتاً به این دلیل که بیابانهای این شبه جزیره ظاهراً چیزی نداشت که جهانگشایان را وسوسه کند و به هرحال دشواری های سوق الجیشی و نگهداشت مناطق و مردمان این سرزمین؛ در ساده ترین محاسبات مانع همه گونه سوقیات بدین مناطق میشد تا جائیکه حتی نیرو های امنیتی امپراتوری های همسایه (ایران و روم) به تعقیب چندان جدی ی چپاولگران عرب که معمولاً بر متصرفات آنها شبیخون میزدند؛ نیز نمی پرداختند و رفتن در اعماق صحرا ها را ناعاقلانه ترین امر تشخیص میدادند.

بدینگونه وضع کاملاً ویژه جغرافیایی و سوق الجیشی؛ سکون و رکود در وضع عمومی معیشتی را ایجاد میکرد و لذا حالت **بدویت** و **ایستایی عقلی و فرهنگی** بر آنان تداوم پایداری می یافت. البته منکری ندارد که این قوم در چوکات همان بدویت عمومی خویش؛ بازهم جزایر مدنی و فرهنگی بخصوصی در میان خود داشتند. منجمله منطقهء بالنسبه خوش آب و هوای عدن مدنیت های قابل توجهی را در خود پرورانیده بود و رویهمرفته در سراسر عربستان زبان و شعر و شاعری رقت و دقت و توانایی شگرفی یافته و علاوه بر دامداری به عنوان تأمین کننده اصلی حیات آنان؛ تجارت هم رونق کمی را دارا شده بود.

بنابر اینها خود سری و خود رانی و انضباط ناپذیری مخصوصاً در بیرون از سازمان سنتی قبیله؛ مشخصهء غالب اعراب غیور و متعصب قدیم بود و رویهمرفته جز دغدغه های ایمانی که چه بسا منشای ژنتیکی دارد؛ نقطهء اشتراک مهمی در میان آنان برجسته گی نداشت و آنهم به اعتبار قبایل متعدد و بیشتر در حال مخاصمت؛ لا اقل میان 360 مرکز مؤمن بها متشکلت شده بود.

چه بسا با رعایت همین حقیقت و واقعیت؛ بر حضرت محمد رسول الله (ص) هدایت ربانی صادر میگردد که به این قوم حکایت مردم آن قریه را تمثیلاً روایت کن که ما (الله) دو تن از رسولان خود را بر ایشان فرستادیم ولی آنان تکذیب کردند و آنگاه آنان را با فرستادن پیامبر سومی قوت بخشیدیم مگر بازهم آن قوم خود خواه و وحشی رد کردند و پیامبران ما را به شگون بد گرفته تهدید به سنگسار کردن نمودند؛ ولی رسولان ما به ایشان گفتند: **الله تعالی میداند** که ما فرستادهء اوئیم و **جز هدایت شما** وظیفه ای نداریم.

درین گیر و دار مردی از جای دوری در شهر؟ آمد و مردم سرکش را ملامت و مذمت نموده گفت: باید که این رسولان را پیروی کنید؛ ما چرا آفرینندهء خود را نپرستیم؟ اینک من به ایشان ایمان آوردم؛ اقرار مرا بگیریید.

چنانکه در اغلب ترجمه ها آمده است؛ آن مرد به سزای ایمان آوردن کشته شد و الله تعالی او را وارد جنت ساخت. موقع داخل شدن به جنت؛ آن مرد با آه و حسرت گفت: ای کاش؛ قوم من میدانستند که الله در بدل ایمان و شهادت به خاطر آن؛ مرا چه مرتبتهی بخشیده و چه مقدار عزیز داشته است؟!؟

میتواند این مثل کنایه از آن باشد که قوم بنی اسماعیل هم قبلاً مانند مردم همان قریه و بلکه بدتر از آنان بودند؛ لذا فایده ای نداشت که بر ایشان یک یا چند پیامبر پیشتر از این؛ فرستاده شود و همین حالا هم که اکثراً همچون قبل میباشند!

به راستی نابخردی ی بنده - یعنی آنگاه که اختیارات قبلاً عطا شده برای خویش را؛ نادرست مورد استفاده قرار میدهد - حتی صبرِ الله ارحم الراحمین را هم به سر میرساند؛ چنانکه این ذات جلیل در آیه (30) چنین ابراز افسوس میفرماید: وا حسرتا (دریغا) بر این بندگان؛ هیچ رسولی بر آنان نیامد مگر آنکه او را ریشخند می کردند.
شاعری گفته است:

اگر فردوس در روی زمین است همینست و همینست و همین است
به همین فحوا بانیست گفت و ایمان داشت که:

اگر اعجاز قرآن مبین است همینست و همینست و همین است
دو تا مرد ناگهان در میان یک قوم بدوی و خود رأی اظهار پیامبری میکنند؛ قوم چون می بینند؛ ظاهراً ایشان هیچ برتری و منطق و حجت قابل توجه متفاوت از خود آنان ندارند؛ این مدعیان را نمی پذیرند؛ ولی مردم سومی هم به کمک شان می آید و دعوت را دسته جمعی تکرار میکنند؛ مردم جدی میشوند و میگویند:

پیامبران که نیستید و نمی توانید باشید چونکه بشر معمولی همانند خودمان به نظر می آید؛ ولی شاید جادو گران و موجودات مؤذی و خطرناک دیگری باشید و خود و ادعا و عمل تان عاقبت شومی را متوجه ما سازد؛ لذا از نظر ما گم شوید و الا سنگسارتان خواهیم کرد. و اما مدعیان پیامبری بدینگونه حجت را بر همه تمام میکنند:

قَالُوا رَبَّنَا يَعْظُمُ إِنَّا إِنَّا لَمُرْسَلُونَ (16) وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (17)
یعنی گفتند: **رب ما میداند** که ما فرستاده گانش به سوی شما هستیم و وظیفه ای جز ابلاغ آشکار هدایات ربانی بر شما نداریم.

به وضوح این اتمام حجت نهایی است؛ یعنی اگر شما نمیدانید و قبول ندارید؛ حضرت رب و الله تعالی میداند؛ لذا یا گردن نهید یا از ذات الله تعالی بپرسید؛ اگر احیاناً آن ذات اقدس ما را تأیید نکرد؛ آنگاه خواهید توانست از دعوت ما رها شوید!

چونکه مبرهن است و منجمله در آیه صریح قرآن عظیم الشان (51 - الشوری) قاطعانه تصریح شده است که الله تعالی با هیچ بشری جز توسط پیامبر یا از ورای پرده ... سخن نمیگوید؛ مسلم است که این قوم بدبخت قادر نمیشود؛ چگونگی امر را از پیشگاه ذات الله تعالی جویا شود. در نتیجه دو راه بیشتر پیش روی ندارد:

یکی اطاعت بیچون و چرا از پیامبران و
دوم: معروض شدن با مجازات بی امان.

ولی الله ارحم الراحمین یک شانس خارق العاده دیگر نیز به این قوم اعطا می فرماید و آن عبارت است از:

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ (20) اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ (21) وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (22) أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ (23) إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (24)

و [در این میان] مردی از دورترین جای شهر؟ دوان دوان آمد [و] گفت: ای مردم! از این فرستادگان پیروی کنید (20) از کسانی که پاداشی از شما نمی خواهند و خود [نیز] بر راه راست قرار دارند پیروی کنید (21) آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده است و [همه] شما به سوی او بازگشت

می‌یابید (22) آیا به جای او خدایانی را بپرستم که اگر [الله] رحمان بخواهد به من گزندی برساند نه شفاعتشان به حالم سود می‌دهد و نه می‌توانند مرا برهاند (23) در آن صورت من قطعاً در گمراهی آشکاری خواهم بود (24)

سپس خود این مرد به پیامبران **ایمان** می‌آورد؛ ولی قوم از دیدن اینهمه عجایب غیر قابل درک و انتظار که احتمالاً برایشان توطئه آمیز و فریبکارانه نیز جلوه میکند؛ بر آشفته میشوند. به هر حال؛ چنانکه مترجمان قید کرده اند و از فحوای آیات پیهم نیز هویداست؛ مرد ایمان آورده؛ توسط قوم شهید ساخته میشود مگر در عوض؛ به بهشت الهی رهنمایی میگردد. سپس نوبت احتجاجات بسیار محکم الهی فرا میرسد که محاکمهء بیرحمانهء قوم تمثیل شده؛ ولی در واقع محاکمهء بیرحمانهء همین قوم بنی اسماعیل است:

پس از [شهادت] وی (یعنی مرد به بهشت رفته!) هیچ سپاهی از آسمان بر قومش فرود نیاوردیم و [پیش از این هم] فرو فرستنده نبودیم (28) تنها يك فریاد بود و بس و بناگاه **[همه] آنها سرد بر جای** **فسردند** (29)

دریغا بر این بندگان؛ هیچ فرستاده‌ای بر آنان نیامد مگر آنکه او را ریشخند می‌کردند (30) مگر ندیده اند که چه بسیار نسل‌ها را پیش از آنان **هلاک** گردانیدیم که دیگر آنها به سویشان باز نمی‌گردند (31) و قطعاً همهء آنان در پیشگاه ما احضار خواهند شد (32)

و **زمین مُرده** برهاتی است برای ایشان که آن را **زنده** گردانیدیم و دانه از آن برآوردیم که از آن می‌خورند (33) و در آن [زمین] باغهایی از درختان خرما و انگور قرار دادیم و چشمه‌ها در آن روان کردیم (34) تا از میوهء آن‌ها و [از آنچه] **با دستان خود عمل می‌اورند** بخورند آیا باز [هم] سپاس نمی‌گذارند (35)

پاک و منزّه است [الله] که از آنچه زمین می‌رویاند و [نیز] از خود آدمی و از آنچه او نمی‌داند همه را [جفت جفت] آفریده است (36)

و نشانه‌ای [دیگر] برای آنها **شب است که روز را [مانند پوست] از آن برمی‌کنیم** و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می‌روند (37)

و خورشید به [سوی] **قرارگاه ویژهء خود** روان است. تقدیر آن عزیز دانا [الله] این؛ میباشد (38) و برای ماه؛ منزل‌هایی معین کرده‌ایم **تا چون شاخك خشك خوشه خرما برگردد** (39) **نه خورشید را سرد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید** و هر کدام در سپهری شناورند (40)

و نشانه‌ای [دیگر] برای آنان اینکه ما نیاکانشان را **در کشتی انباشته سوار کردیم** (41) و مانند آن برای ایشان مرکوبها [ی دیگری] خلق کردیم (42) و اگر بخواهیم غرقشان می‌کنیم و هیچ فریادرسی نمی‌یابند و روی نجات نمی‌بینند (43) مگر رحمتی از جانب ما [شامل حال آنها گردد] و تا چندی [آنها را] برخوردار سازیم (44) و چون به ایشان گفته شود از آنچه در پیش رو و پشت سر دارید؛ بترسید؛ امید که مورد رحمت قرار گیرید [نمی‌شنوند] (45)

و هیچ نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان بر آنان نیامد جز اینکه از آن رویگردان شدند (46) و چون به آنان گفته شود **از آنچه الله به شما روزی داده انفاق کنید** کسانی که کافر شده‌اند - به آنان که ایمان آورده‌اند - **می‌گویند آیا کسی را خوراک دهیم که اگر الله می‌خواست [خودش] وی را خوراک می‌داد؛ شما جز در گمراهی آشکاری [بیش] نیستید** (47)

و می‌گویند اگر راست می‌گویید پس این وعده [عذاب] کی خواهد بود (48) [همانا این قوم] جز يك **فریاد [مرگبار]** را انتظار نخواهند کشید که هنگامی که سرگرم جدالند؛ غافلگیرشان کند (49)

از قبل بار بار تشریح و تصریح کرده آمدیم که ما نمی توانیم و نباید در آیات الهی «علم غیب» او تعالی را جویا شویم و انتظار داشته باشیم. بلکه آیات متبرکه مشحون از **حکمت** بالغه الهی در منظور داشتن **نیروی عقلی** و **توان ذهنی** مخاطبان است.

نیز (در کتاب معنای قرآن) ثابت کردیم که ذات الهی فقط تا هنگامی بر نوع بشر؛ پیامبران و کتب مقدس فرستاده است که این نوع کمال یافته حیه؛ **مرحله کودکی** و **نوجوانی خود پیش از بلوغ** در مقیاس تاریخ را می گذرانده اند و مانند یتیمان و نابالغان به ولی و مربی و معلم و آموزگار و تنبیه کننده و تشویق کننده نیاز غیر قابل اغماض و اشد داشته اند.

لذا علی الظاهر و بخصوص تا هنگامیکه کلیت سوره ها و جزوات و بافت های کامل کتب مقدس را دقیقاً درنیابیم؛ ما در اغلب آیات شریفه متفرقه فقط عقل و اندیشه و امید و بیم **مردمان اولیه** را می بینیم.

مثلاً امروزه پروفیسوران و متخصصان زمین شناسی و کیهان شناسی و بخصوص دانشمندان در قوانین منظومه شمسی و نتایج و تبعات آنها چون روزها و شب ها و فصل ها و بارنده گی ها و خشکسالی ها و مسایل حیات وحش در خشکی ها و بحر ها، مسایل خسوف ها و کسوف ها و زلزله ها و آتشفشان ها و آب های منجمد و آب های گرم و غیره مسلماً از دریافتن آیاتی با این معانی در قرآن مجید شوکه میشوند:

و نشانه ای [دیگر] برای آنها **شب است که روز را [مانند پوست] از آن برمی کنیم** و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می روند (37) و خورشید به [سوی] **قرارگاه ویژه خود** روان است. تقدیر آن عزیز دانا [الله] این؛ میباشد (38) و برای ماه؛ منزل هایی معین کرده ایم **تا چون شاخک خشک خوشه خرما برگردد (39) نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید** و هر کدام در سپهری شناورند (40)

ضرور نیست با این نخبگان دانش و معرفت روزگار ما که خوشبختانه در یک کُل؛ روزگار بلوغ نیرومند نوع بشر میباشد؛ پیرامون چون و چرای **اقوام بدوی** مورد خطاب قرآن مجید و سایر کتب مقدسه پیش از آن؛ مباحثه کنیم؛ کفایت آنان دوران های کودکی و نوجوانی خود را به یاد آورند که آیا پدران و مادران و اطرافیان و مربیان ایشان در آن هنگام خویشتن را از لحاظ لهجه و ادای کلمات و طریقه های افهام و تفهیم؛ **به سطح کودکی و نوجوانی آنان پائین نمی آوردند؟!**

این محترمان باید حافظه های خود را تداعی کنند و در آن شروع از نخستین آلو و ناز و نوازش و خطاب و تنبیه و تشویق که میشده اند تا هر جا که به قناعت میرسند؛ تفحص نمایند. همه گان به نیکویی هزاران مورد را درخواهند یافت که بزرگان به خاطر نزدیک شدن به آنان **مصنوعاً خود را کودک ساخته و ادای کودکانه در آورده و مفاهیم را به طریق کودکانه ارائه داده اند** که به هیچ وجه با ارائه های علمی و اکادمیک همخوانی ندارد و نمیتوانسته و نمیتواند همخوانی داشته باشد.

همچنان این پیشروان دانش و شناخت امروز؛ مسلماً خود هم همین اکنون صاحب فرزندان کودک و نوجوان و اطرافیان عقبمانده از لحاظ ذهنی نسبت به خویش اند؛ لذا کفایت که به برخورد های لفظی و طرز تکلم و ارتباط برقرار کردن خود با اینان دقیق شوند!

آیا خودشان ناگزیر نیستند **با کودکان؛ کودک گردند** و با دیگران حتی با تمثال های غیر علمی و توهمی به گفت و گو پرداخته؛ منجمله خود را از دست آنان به طریقی رهایی بخشند؟!

آری؛ همیشه مستمع و مخاطب؛ تعیین کننده سطح و کیفیت خطاب و بیان بوده و هست:

مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد

غنچه خاموش بلبل را به گفتار آورد

* دومین بنای مسلمانی ی قرآنی؛ انفاق است!

(بخش 2) سیمای تاریخی و تکامل معاشی و عقلی مخاطبان قرآن

مَثَل عمیق و گویایی داریم که:

«...ملایی نیست که پرپر بخوانی؛ خرکاری هم دریای علم است!»
مصایب و گمراهی هایی که قرون متمادی به اصطلاح "جهان اسلام" را در خود غوطه ور نموده و به موازات تحولات تمدنی ی بشریت؛ به طور روز افزون حدت و شدت می یابد؛ به لحاظ ایدئولوژیک و نظریاتی؛ ماحصل مستقیم همان «ملایی ی پرپر خوانی» است.
مخصوصاً مردمان هردم شهید و بیگناه و بیدفاع کابل و ولایات افغانستان؛ طی چند هفته اخیر ابعاد جدید و جدید تر این توحش و بربریت ناشی از «پرپر خوانی» اسلام و مسلمانی را با گوشت و پوست و استخوان و اعماق روح و روان خود بیش از پیش احساس و درک و دریافت نمودند.
جنایت کبیر ضد انسانی «جهادی» های جنت رو! طالبان و آی. ایس. آی و جمهوریة اسلامیة پاکستان؛ در مزدحم ترین منطقهء مکرورین سوم؛ نمونه واپسین ولی نه آخرین بود.
اینکه در سازماندهی و راه اندازی ی این سلسله توحش و بربریت؛ از تسهیلات علمی و تکنولوژیک عصر حاضر به دقیق ترین وجوه کار گرفته میشود؛ چیزی در مفهوم حزن انگیز «پرپر خوانی» اسلام و مسلمانی؛ به طور اعم در 14 قرن؛ و به طور اخص در دوران «بازی شیطانی» از قرن 19 بدینسو در شرق میانه؛ و نزدیک به چهل سال اخیر در افغانستان؛ تفاوتی نمی آورد.
بنده؛ بنا ندارم وارد مباحث سیاسی، استخباراتی، مسایل «ستون پنجم» و کان و کیف بازی های ارگ نشینان، مافیا ها و غیره شوم. رضامندانه اذعان میدارم که این ماموریت را خیلی از دست اندرکاران قلم و مطبوعات و رسانه... که به سرطان «پرپر خوانی» اسلام و مسلمانی؛ مصاب نیستند و مستقیماً اجیر آی. ایس. آی و شبکه های ابلیسی ی فراتر نمی باشند؛ بسیار عالی و به طور روز افزون هم عالیتر؛ انجام میدهند!
دغدغه بنده؛ **کشف و تشخیص و برملا سازی** و واقعیت، حدود، ابعاد و مضافات مرض مدّش سرطان «پرپر خوانی» اسلام و مسلمانی است!

همه گان چار و ناچار معترف اند که اس اساس اسلام و مسلمانی؛ **قرآن مجید** میباشد و بیشترین ها هم اذعان دارند که مشکلات عدیده حاد و مزمن جهان اسلام؛ بالاخره به کان و کیف فهم مسلمانان و پیشوایان شان از «معنای قرآن» مربوط است!

ولی غالب غالب عوام و خواص و حتی منورین؛ با حیرت و عجب و اغما و بلا تکلیفی؛ گویا انتظار دارند که «دستی از غیب بیرون آید و کاری بکند»؛ کمابیش چیز هایی مانند رویای «امام زمانی» در سر می پروراند و لم میدهند!

اینگونه چشمداشت از ته روانی های دور از دسترس تعقل و اندیشه؛ مایه میگیرد و آن این است که باور ماتحت الضمیر ما به طبقه سنتی ی دین گویان و دین خویان معطوف و منحصر میباشد؛ همان ملا و محدث و مفسر و متشرع و فقیه و مفتی و بالاخره امام و امام حاضر و امام غایب! در حالیکه - به غیر از استثناءات ناچیز در حد توتیا - این طبقه خود؛ «بخش عمده مشکل» است و نه حتی «بخش ناچیز راه حل»!

من؛ فلسفه نمی بافم و بر بنای کدام دستاورد دیگر معرفت جهانی و جهانشمول بشری سنجش و قضاوت نمی کنم؛ "سنگ محک" و "تیزاب سلطانی" برای این کشف و تشخیص همانا **قرآن مبین متفق علیه همه مسلمانان** است!

شما در دو بخش گذشته این بحث(1)؛ در آئینه خود قرآن؛ سیمای تاریخی و سقف تکامل معیشتی و عقلی ی مخاطبان این کتاب مقدس و حدود زمانی و مکانی آیات آن را دیدید و دریافتید و به عون الله در آینده بیشتر و بهتر و روشنتر می بینید و در می یابید.

سیستم های اندیشه و تعقل و تدبیر بشری؛ هرکدام میتود(روش) های ویژه ای را دارا اند. سیستم اندیشه و تعقل ملایی و شرعیاتی یا به اصطلاح «علم الکلامی» - اگر بتوان در موردش واژه های «اندیشه و تعقل» را به کار برد - ؛ از اساس بر بنای چنان میتودی بالا آمده است که امکان نمیدهد به معنای حقیقی قرآن و سایر کتب دینی پی برد. ذم خروس این میتود را جناب دکتور یونس در مقاله مورد اشاره شان در بخش پیشتر بحث جاری؛ به خوبی نشان داده اند. بار دیگر تعمق بفرمایید: «انسان قادر نیست که زبان خداوند (قرآن) را از زبان عربی انسانی خودش ترجمه کند. زیرا انسان این قدرت را ندارد که زبان خداوند را ترجمه کند... اگر انسان قادر می شد که زبان خداوند را ترجمه کند، به یقین این قدرت را پیدا میکرد که یک آیه از خود بسازد زیرا زبان انسان و زبان خدا یکی میشد. بلی قرآن ترجمه نه می شود و **اما تفسیر میشود**».

حالا بگذریم از اینکه خود آقا دکتور یونس در عین مقاله؛ «**تفسیر**» را کار کسی میدانند که عقلش بالاتر از صاحب زبان و کلام - یعنی پیغمبر و نیز خداوند - باشد ولی این اصل میتودیک کلامی یعنی "خدا محور" پنداشتن قرآن و "زبان خدا" دانستن زبان قرآن؛ علناً بر ضد نصوص محکم خود قرآن است؛ طور نمونه:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (4 - ابراهیم)

و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [حقایق را] برای آنان بیان کند؛ پس الله هر که را بخواهد بی راه می گذارد و هر که را بخواهد هدایت می کند و اوست ارجمند حکیم (4 - ابراهیم)

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (7) وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (8 - الشوری)

و بدین گونه قرآن عربی به سوی تو وحی کردیم تا أم القری [مردم مکه] و [عربی] را که
پیرامون آند؛ هشداد دهی و از روز گردآمدن [خلق] که تردیدی در آن نیست؛ بهراسانی [آنگاه که]
گروهی در بهشتند و گروهی در آتش (7) و اگر الله میخواست قطعا آنان را امتی یگانه میگردانید؛
لیکن چون اراده کند [کسانی را] به رحمت خویش در می آورد و ستمگران نه یاری دارند و نه یابوری (8)
- الشوری

و اگر [این کتاب را] قرآنی غیر عربی گردانیده بودیم؛ قطعا می گفتند: چرا آیه های آن روشن بیان
نشده؛ کتابی غیر عربی و [مخاطب آن] عرب زبان؟!
بگو این [کتاب] برای [عرب ها]ئی که ایمان آورده اند رهنمود و درمانی است و [عرب ها]ئی که
ایمان نمی آورند در گوشه هایشان سنگینی است و قرآن [با وصف عربی بودن] برایشان نامفهوم است و
[گویی] آنان را از جایی دور ندا می دهند (44 - فصیلت)

می بینید که الله تعالی به چه صراحت و روشنی و تأکید مؤکد؛ زبان قرآن را؛ زبان قوم مورد
خطاب یعنی اعراب اعلام میدارد و با دقت تمام راه های این توهم را که مبدا زبان قرآن؛ زبان ملکوتی
پنداشته شود؛ می بندد ولی طرز تلقی و تحکم و تاجر ملایی؛ اصلاً به این حقایق ره نمی برد. البته
شرح چرایی موضوع «مثنوی هفتاد من کاغذ» می طلبد.
منجمله میتود اندیشه و بینشی که بر مبنای آن دکاتور یونس و همدیدفان میفرمایند زبان قرآن؛
زبان خداست و بنده قادر نیست آنرا ترجمه و فهم کند؛ العیاذ بالله؛ خداوند را به جایگاه یک مرد عرب
تنزل میدهد و حتی این حقیقت ساده را هم از نظر می اندازد که اوتعالی؛ غیر از قرآن عربی؛ قبلاً
صحیفه ها و کتاب هایی به اقوام دیگر؛ به زبان های همان اقوام نیز فرستاده بوده است که طبق
روایات ابوصفیان - اموی ی مورد اعتقاد دکاتور یونس و همقطاران شان میتواند تا 124000 زبان
مختلف غیر عربی هم برسد.

علاوتاً بر اساس این میتود و طرز تلقی یا همان "پرپرخوانی"؛ قرآن حاوی تمامی آیات و امر و
نهی ذات رب العالمین برای تمامی زمانها و مکانها و برای تمامی بشریت بوده و دیگر تا قاف قیامت؛
همین است و همین است و همین! و آنها غیر قابل ترجمه و غیر قابل فهم عوام و حتی خواص؛ که
صرف بایستی تفسیر شود و تفسیر گر هم باید کم از کم عقل برابر با خود خداوند داشته یا - چه میدانم -
اولیای الله! باشد!!

ملاحظه میفرمایید که چرت است و چرند است و جنون!
ولی بدبختانه؛ از اساس چنین بوده؛ چنین است و هیچ امیدی فراتر از این نمیتوان از اکثریت ملاً و
منبری و شرعیاتی و حدیثی و تفسیری داشت. چرا که معارف نامنهاد اسلامی را - صرف نظر از
عمد و قصد و نفوذ و سمت و سو دهی دشمنان شقی و پایدار حضرت پیامبر اسلام؛ یعنی ابوصفیان و
امویان - همان مردمان مخاطب قرآن با "وسع عقلانی" و درجه بس پائین تکاملی معاشی شان؛ تنظیم
کرده و اساسات آنرا در قرون 1 تا 3 هجری بنا نهاده اند و پس از آن در بهترین حالات تقلید کور و
تعبد و تاجر بی بهره از عقلانیت و منطق و تفکر؛ جاری و ساری بوده است؛
و در حالات بد و بدتر از مدعیان ملایی و دین دانی و قرآن فهمی؛ ارادیل و اوباشی وصف ناپذیر
همانند آنچه خود قرآن؛ تمثیل کرده است؛ درست شده که تجربه های عینی در اوضاع متلاطم سی -
چهل ساله افغانستان هزاران تایی آنها را افشا و برهنه و رسوا ساخته و افشا و برهنه و رسوا ساخته
می رود:

وَآتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (175- الاعراف) وَلَوْ
 شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمَلَ عَلَيْهِ يَلْهَثَ أَوْ تَتْرَكُهُ يَلْهَثُ
 ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (176- الاعراف)
 وَلَقَدْ دَرَأْنَا لِحَبَّتِهِمْ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ
 أَدَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (179- الاعراف)

و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت؛ آنگاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد (175) و اگر می‌خواستیم قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می‌بردیم؛ اما او به زمین [=دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو مثلش؛ **مثل آن سگ است که به او حمله هم کنی زبان خود را از کام بدر میکند و اگر رهایش هم بسازی زبان خود را از کام بدر میکند**؛ چنین است مثل گروهی هم که آیات ما را تکذیب کردند؛ پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن باشد به فکر آیند (176- الاعراف) و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را [گویی] برای دوزخ آفریده‌ایم [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند؛ **آنان همانند چهارپایان اند و بلکه گمراه‌تر**؛ [آری] آنها همان غافل ماندگاند (179- الاعراف)

لطفاً برای دریافت هرچه عمقی‌تر یک بخش از حقایق مورد نظر؛ این ویدیوی جذاب و مستند و متقن حیرت‌انگیز را هم بشنوید و تماشا بفرمائید:

http://www.youtube.com/watch?feature=player_detailpage&v=PG7nvbulfEY

از میتود اندیشه و بینشی که ملایی ی "پرپر خوانی" و عواقب فجیع آنرا بر اسلام و مسلمانان تحمیل کرده است و میکند؛ سخن گفتیم. ولی به محض اینکه میتود و روش تحقیق و تفکر و تعقل در قرآن؛ درست و بانیسته گردد؛ قرآن نه تنها سیما و سقف عقلانی و حد تکاملی مخاطبان خویش در زمان و مکان معینه را نشان میدهد بلکه خواننده و داننده خویش را؛ به انبوه نامحدود آیات آفریدگاری در کتابی بیحد عظیم و کبیر او تعالی یعنی طبیعت و کائنات و هستی رهنمایی میدارد و در حقیقت ترجمه عالمانه و تفسیر عاملانه و هنرمندانه این آیات و این کتاب است که راه‌های دین و دنیا را به قسم نامحدود؛ هموار و پیمودنی میگرداند.

عجالتاً به آیات 33 تا 46 سوره مبارکه "یس" که در بخش پیشتر هم از نظران گذشته است؛ دقت بفرمائید.

بنده عمداً ترجمه این آیات را در بخش قبلی به گونه سنتی؛ گذاشته بودم که طی آن همه جا با دقت عجیبی واژه «آیت» که در اصل عربی موجود است به چیزهایی مانند "برهان" و "نشانه" و غیره برگردانده میشود تا استفاده‌کننده گان از ترجمه؛ متوجه نگردند که قرآن؛ پدیده‌های طبیعت و کائنات و هستی زنده و غیر زنده همه را «آیات» خداوندی می‌نامد و به طرز ممتد و مصرانه؛ توجه و تعقل و تفکر راجع به آنها را امر و ارشاد مینماید:

وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ (33) وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ (34) لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (35) سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ (36) وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ

النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلَمُونَ (37) وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (38) وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (39) لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (40) وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ (41) وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ (42) وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنقَدُونَ (43) إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (44) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (45) وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (46)

و زمین مُرده؛ **آیتی** است برای ایشان که آن را زنده گردانیدیم و دانه از آن برآوردیم که از آن می‌خورند (33) و در آن [زمین] باغهایی از درختان خرما و انگور قرار دادیم و چشمه‌ها در آن روان کردیم (34) تا از میوه آن‌ها و [از آنچه] با دستان خود عمل می‌آورند بخورند آیا باز [هم] سپاس نمی‌گذارند (35)

پاک و منزّه است [الله] که از آنچه زمین می‌رویاند و [تیز] از خود آدمی و از آنچه او نمی‌داند همه را [جفت جفت] آفریده است (36)

و **آیتی** [دیگر] برای آنها شب است که روز را [مانند پوست] از آن برمی‌کنیم و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می‌روند (37)

و خورشید به [سوی] قرارگاه ویژه خود روان است. تقدیر آن عزیز دانا [الله] این؛ میباشد (38) و برای ماه؛ منزل‌هایی معین کرده‌ایم تا چون شاخک خشک خوشه خرما برگردد (39)

نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در سپهری شناورند (40)

و **آیتی** [دیگر] برای آنان اینکه ما نیاکانشان را در کشتی انباشته سوار کردیم (41) و مانند آن برای ایشان مرکوبها [ی دیگری] خلق کردیم (42) و اگر بخواهیم غرقشان می‌کنیم و هیچ فریادرسی نمی‌یابند و روی نجات نمی‌بینند (43)

مگر رحمتی از جانب ما [شامل حال آنها گردد] و تا چندی [آنها را] برخوردار سازیم (44) و چون به ایشان گفته شود از آنچه در پیش رو و پشت سر دارید؛ بترسید؛ امید که مورد رحمت قرار گیرید

[تمی‌شنوند] (45)

و هیچ **آیتی** از آیات پروردگارش بر آنان نیامد جز اینکه از آن رویگردان شدند (46)

بدینگونه بر خلاف؛ توهمات مغز سرطانی ی کُور مُلاها - چه رسد به ملا نقطی‌ها و ملا جهادی‌ها و ملا طالبی‌ها و ملا داعشی‌های ابجد ندان -؛ آیات پروردگار، فقط سطر‌ها و جملات مندرج در قرآن؛ نیست بلکه کافه نمود‌ها و نماد‌ها و قوانین و ضوابط و جبر‌ها و تصادفات طبیعت و هستی هم است و گناه کبیره "تکذیب آیات" الهی و "کفر" قسمیکه اندکی بالاتر دیدیم و مَثَل ارتکاب کننده گان آنرا؛ **مَثَل آن سگ خواند که به او حمله هم کنی زبان خود را از کام بدر میکند و اگر رهایش هم بسازی زبان خود را از کام بدر میکند؛** شامل انکار کننده گان حقایق و دقایق و رمز و راز هستی بیجان و جاندار هم می‌گردد.

با اینکه درین آیات قرآنی؛ همچنان حدود "**وسع**" عقل و برداشت و هضم مخاطبان بیابانگرد و اهل رمه و آغیل مکه قدیم - و نه حتی تمام عربستان کهن؛ مد نظر است و بدینجهت اینکه "**کشتی**" هم به نحوی آفریده الهی و پدیده طبیعی خوانده شده؛ شاید به لحاظ ذهن مخاطبان باشد که هنوز **مصنوع دست بشر بودن** آنرا نمی‌دانستند و باور نداشتند؛ معهذا اغلباً پیام الهی از تعبیر فوق؛ فراتر از افسانه و اغفال کودکانه می‌باشد و آن اینکه شهکارهای عقل و دانش و تخنیک و هنر و عشق و اخلاق

آدمی؛ نیز آیات الهی حساب میشوند. چرا که آدمی؛ آن موجود متعالی است که الله تعالی به مناسبت آفرینش آن؛ بر خویشتن "فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ" (2) گفته است!

به این مبنا بالفرض اگر قرآن کریم؛ در زمان ما نازل میگردید؛ مطمئناً طیارات و سفاین و ریل و تحت البحری و انترنیت و رادیو و تلویزیون و کمپیوتر و موبایل و کلیه دستاورد های بارز ساینس و تکنولوژی و هنر های انسانی؛ نیز حتی مقدم بر کشتی و مرکوب های دیگر؛ تذکار و تجلیل می یافت.

"احسن الخالقین" یعنی بهترین خلق کننده گان؛ بدین معنی نمیتواند باشد که الله تعالی؛ شرکای دیگری هم در امر خلقت جهان؛ برای خویش قایل شده است؛ بلکه از آنجا که این تعبیر به "خلقت آخر" یا آفرینش بشر مربوط و منوط است؛ معنای روشنش این، میگردد که آفریده ای خلق شده است که در جریان تکاملش؛ موجودی خلاق میشود و در حدود اذن و اراده خداوندی؛ پدیده های فراوانی "خلق" مینماید.

لذا به اعتبار افراد خلاق بشری (مخلوق خلق کننده) است که باریتعالی؛ خویشتن را احسن الخالقین؛ (بهترین خلق کننده گان و ایجاد گران) می خواند و به همین برهان؛ خلاقیت های بشری؛ تمام و کمال خلقت های آفریدگار است که یکی از آفریدگانش - اولاده آدمی - را سبب و وسیله آنها گردانیده است.

درین راستا؛ باز هم عندالموقع بروز رسانی ها و آشکار سازی های فراوانتر خواهیم داشت و گنبدیده گی درون "یک نخود کله و یک من دستار" را بیشتر و بیشتر نشان خواهیم داد.

حالا وضاحت هایی در مورد متباقی آیات سوره شریفه "یس":

دومین بنای مسلمانی ی قرآنی؛ انفاق است؛ مقدم بر نماز:

و چون به آنان گفته شود از آنچه الله به شما روزی داده انفاق کنید کسانی که کافر شده اند - به آنان که ایمان آورده اند - می گویند آیا کسی را خوراک دهیم که اگر الله می خواست [خودش] وی را خوراک می داد؛ شما جز در گمراهی آشکاری [بیش] نیستید (47) و می گویند اگر راست می گویند پس این وعده [عذاب] کی خواهد بود (48) [همانا این قوم] جز يك فریاد [مرگبار] را انتظار نخواهند کشید که هنگامی که سرگرم جدالند؛ غافلگیرشان کند (49)

نخستین برداشت میسر از این آیات مبارکه این است که علی الوصف برابر عقل و ذهن مخاطبان بودن یا موافق به یک اصطلاح پیداکوژی «مخاطب محور بودن» قرآن مجید؛ باز هم آثاری از علم غیب و مظاهری از دانش الهی در این کلام مقدس اینجا و آنجا لزوماً تبارز دارد. از جمله همین آیات مبارکه 47 و 48 سوره شریفه یاسین سخت قابل دقت میباشد.

اصلاً شک نیست که این آیات هم از لحن و طرز بیان منطبق بر توان عقلی مخاطبان زمانه برخوردار میباشد ولی در ورای مفاهیم آن؛ حدود مقدرات الهی را به روشنی میتوان دریافت؛ البته مشروط بر اینکه عاقل و بالغ و صحتمند و نافذ جمیع تصرفات امور شرعیه خویشتن بوده و در عین حال عنصر عقل (یا خرد) مان در حوزه «خرد بسامان» کمابیش توفیق ورود یافته باشد. با عقل پریشان اصلاً راه بردن به جایی میسر نیست!

به هر حال در آیه های 47 و 48 مراتب آتی را داریم :

- از اموال خود که الله برایتان داده است؛ انفاق کنید!

- چرا به کسی نفقه دهیم که الله اگر میخواست خودش او را رزق میداد؟!

- پس ما که نفقه نمیدهیم گمراه نیستیم شما که مارا به آن امر میکنید؛ علناً گمراه هستید!
- اگر ما با امتناع از انفاق سزار عذاب شویم؛ کو آن عذاب؟

ملاحظه میشود که تمام معضله؛ در جملهء «الله برایتان داده است»؛ مضمرب میباشد. عقل روزمره که پیوسته فازی از عقل پریشان و آشفته؛ میباشد؛ چون فقط میتواند اشکال را ببیند و دریابد؛ داد و دهش الله را هم مانند داد و دهش بشر آنچنانکه به تصویر در می آید؛ می پندارد.

خوب است که در همچو موارد اصلاً انکار از این اصل به عمل نمی آید که کجا و چطور ما را الله داده است؛ ما که با زحمت و لیاقت و هنر و مهارت خود همه چیز را به دست آورده ایم؟! شاید اینکه ابر و باد و مه و خورشید و فلک... برای آنچه ما کسب میکنیم عملاً و علناً در کار اند؛ عقل روزمره را تا حدودی از این جهت متقاعد میکند؛ ولی واقعاً دشوار است دریافته شود که همه آنچه اسباب داد و دهش الهی برای ما بوده برای دیگران هم هست و آنگهی آنان چرا محتاج ما باشند؛ پس چون اراده الله در بین است؛ واضحاً خود الله نخواستہ است که به ایشان چیزی نصیب کند؛ پس به آنکه الله نداده؛ ما چرا بدهیم؟

ملاحظه میشود که منطق نیرومندی است؛ مگر اینکه ما در معنای داد و دهش الله بیشتر غور کنیم.

الله رب العالمین فرداً فرداً به هر بشر و حتی گروه گروه و قوم قوم و ملت ملت و امت امت به نوع بشر عطایای جداگانه نمی بخشد. حتی داد و دهش رب العالمین نوعاً نوعاً در میان انواع موجودات حیه هم قسمت نمیشود.

مثلاً به باران توجه و تعمق کنید:

آیا ممکن است مقداری معینی از قطرات باران به یک فرد بشر، به یک قوم، به یک ملت و حتی اختصاصاً به نوع بشر یا کدام نوع موجود حیهء دیگر قسمت و قباله شده باشد؟!

برعکس رب العالمین تمامی ذرایع و امکانات و استعدادها و توانمندیها را با تناسب و ترتیب در وجود هر فرد بشر، هر فرد موجودات حیه و نیز در زمین و آب و هوا و قوانین و ضوابط جاری و حاکم در سراسر طبیعت نهاده است.

لذا بشر و هر موجود حیه - اگر هرچه از طبیعت - به هر نحوی فراچنگ میآورد؛ همانا داد و دهش رب العالمین است. حتی ما اگر با جادو گری و چشم بندی هم چیزی را از کسی یا جایی می ربائیم بالاخره از استعداد عطا کرده رب العالمین - منتها به طرز ناباب و نادرست و نازیبا و ناصواب - استفاده کرده ایم.

ولی تمام فعل و انفعالات که برای گردش روزگار و از جمله تأمین رزق موجود حیه در پدیده ها و منابع و جریانات و عملکرد های طبیعی صورت میگیرد؛ فقط یک خطی و همیشه مثبت و بی ریسک و بی خطر بیش و کم برای بشر یا دیگر موجودات حیه نیست.

اینجاست که عوامل و اسباب مختلف؛ استعدادها و امکانات را در همه جا و همه چیز و همه کس متفاوت می سازد. از وقوع خرابی در فصل و سیلاب و زلزله گرفته تا بیماری ها و آفات زراعتی و دامی و بشری؛ وضع را چنان میسازد که عده ای کم یا بیش نتوانند رزق کافی برای خویش گرد آوری کنند و یا داشته های خود را تدریجاً یا به ناگهان در آب و آتش و افساد و تجزیه و سرقت و جنگ و غیره از دست بدهند. (البته بحث بی لیاقتیها و تنبلیها و نادانیها و بیکاره گیها و بدکاره گیها

و تجاوزات و چور و چپاول پنهان و عیان ... از این محدوده بیرون است)

اینجاست که نیاز به انفاق به وجود می آید. چون قرآن مجید مطابق عقل روزمرهء مردم زمان است؛ چنین که ما امروز وارد صغرا و کبرا و تجزیه و تحلیل میشویم؛ در آن زمان وارد اینگونه

مباحث نمیشود و بیشتر - چه بسا در حد بیش از 90 درصد - فقط به تنذیر و تخویف و یا تولید امید و ایقان بر اجر و پاداش اتکا میکند.

از یکطرف بنابر اهمیت و ضرورت؛ انفاق را حتی به نوعی قرض دادن به الله **(مثلاً در آیه 11 - الحديد)** تشبیه و تجلیل میدارد و از سوی دیگر از نزول عذاب های مخوف بر استنکاف کننده گان از انفاق بیم میدهد. این بیم دادن در سوره محمد - آیه اخیر(38)؛ صورت عجیب و فوق العاده ای هم به خود میگیرد:

هَأَنْتُمْ هُوَ لَاءِ تَدْعُونَ لِنُتَفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (38- محمد)

شما [اعراب] همان [قومی] هستید که برای انفاق در راه الله فرا خوانده شده‌اید پس برخی از شما بخل می‌ورزند و هر کس بخل ورزد تنها به زیان خود بخل ورزیده و [گرنه] الله بی‌نیاز است و شما نیازمندید و اگر [از انفاق] روی برتابید [الله] جای شما را به قومی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود(38 - محمد)

درینجا واضحاً اعراب بنی اسماعیلی که امتیاز الهی بعثت پیامبر خاتم از میان شان، عطیه قرآن عربی و تعالیم اسلامی به ایشان عنایت شده در قبال استنکاف از انفاق و بخل ورزی هایشان؛ به حدی تهدید میشوند که همه این عنایات از آنها ستانده شده و به قوم دیگری داده خواهد شد؟ بدینگونه عیان است که هدف غایی ی **انفاق قرآنی** خیلی ها بزرگتر و پردامنه تر از طعام دادن تصادفی و سرسری به مساکین است. ولی نه تنها توده های مردم عادی مسلمان به کنه آن پی نبرده اند بلکه منم گویان زورکی و نیز اندیشمندان واقعی که در عرصه انتظامات شرعی و فقهی و حقوق و وجایب... هم تلاش نموده اند؛ ره به جایی نبرده اند و یا هم نخواستند؛ ره به جایی ببرند. این مسأله در مورد تنظیم و ترتیب؛ **"پنج بنای مسلمانی"**(3) در اهل تسنن و بناهای چند و چندین گانه که در سایر مذاهب و فرقه مرعی داشته شده؛ به طرز عجیبی آشکار است.

طبق نصوص متعدد قرآن مجید و منجمله آنچه در بالا آمد؛ انفاق؛ دومین بنای **مسلمانی ی قرآنی** میباشد؛ حقیقتی که اخیراً توسط کاوشگر و متتبع ژرفنگر قرآن؛ جناب شفیع عیار نیز تثبیت و طی برنامه های تلویزیونی و ستلایتی مدلل و متقن شان اعلام گردیده است! بر علاوه ارشاد ملکوتی اخیر الذکر در سوره محمد؛ که از محکمت قرآن مجید میباشد؛ جای هیچ گونه شک و تردید و دغدغه ای باقی نمی گذارد که این کلام مقدس **اختصاص کامل به یک قوم معین یعنی اعراب بنی اسماعیلی در یک و نیم هزار سال قبل** دارد و تحمیل آن بر اقوام دیگر خاصاً با جبر و زور و در قالب محضاً عربی و شبان - رمه ای قدیم آشکارا مردود میباشد. فعلاً از گفتنی های مزید درین استقامت میگذریم.

درک اینکه چقدر تنذیر و تبشیر - بیم دادن و امیدوار ساختن - در قرآن مجید به ویژه در سوره مبارکه یاسین برای مخاطبان مشخص آن در یک و نیم هزار سال پیش؛ دقیق و درست و متناسب و به هنگام بوده است؛ نیازمند **حضور همه جانبه ذهن ما در همان زمان و در میان همان مردم** است. توجه فرمائید وقتی افق امید و پاداش بزرگ به مطابعت کننده گان و مؤمنان و متقیان ارائه میگردد؛ چنین مناظری تصویر میشود:

در این روز (روز موعود نهایی) اهل بهشت کار و باری خوش در پیش دارند (55) **آنها با همسرانشان در زیر سایه ها بر تخت ها** تکیه می‌زنند (56) در آنجا برای آنها **[هر گونه] میوه است و هر چه دلشان بخواهد (57)** از جانب رب مهربان [به آنان] سلام گفته می‌شود (58)

مسئلاً برای کسانی که حاضر یا قادر نیستند؛ سوای محیط و ماحول و امکانات زیست کنونی؛

واقعیت های زمان پیشین را در تصور آورند؛ این مناظر جذابیت زیاد ندارد.

راستی مخصوصاً برای کسی که در محیط یخبندان قطبی زیست میکند و تمام عمر در آرمان یک

لحظه درخشش و گرمای خورشید؛ دور از وز باد و سوز و گزش کولاک است؛ تکیه زدن با

همسران بر تخت ها زیر سایه ها فاقد جاذبه میباشد و اما این تصویر؛ آرمان سیری ناپذیر مردمان

صحراهای سوزان حوالی استواست که حتی اینک در قعر زمستان ناگزیراند با باد بزن ها و پکه های

برقی و ایرکاندیشن ها هوا را برای خود گوارا نمایند.

در یک و نیم هزار سال آنسوتر که خبری از اینهمه عمارت و سقف و زیر زمینی و بلند منزل و

سردکن و ایرکاندیشن مختلف النوع نبود؛ تصور نمائید که **سایه سرد کنار آبشار و برخورداری از**

میوه ها و سایر خوراکی های طرف آرزو به این مردمان بدوی گرفتار عسرت و محرومیت شدید و

تحت شرایط مداوماً **کیاب شدن** چه نعمت و آرماتی بود.

و بالمقابل:

این است جهنمی که به شما وعده داده می شد (63) به [جرم] آنکه کفر می ورزیدید اکنون در آن

درآیید (64) امروز بر دهان های آنان مُهر می نهیم و دست هایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان

بدانچه فراهم می ساختند گواهی می دهند (65) و اگر بخواهیم هر آینه فروغ از دیدگانشان می گیریم تا در

راه [کج] بر هم پیشی جویند ولی [راه راست را] از کجا می توانند ببینند (66) و اگر بخواهیم هر آینه

ایشان را در جای خود مسخ می کنیم [به گونه ای] که نه بتوانند بروند و نه برگردند (67)

آری! هراس جهنم برای مردمان طبیعتاً دارای حیات و روزگار جهنمی؛ تصویر نکبت بید و بی

قیاس است؛ در حالیکه برای محکومان به گذران در **یخیال های قطبی**؛ یا چیز غیر قابل درک است یا

حتی دلپذیر و خواستی میباشد. آنان تا چشم شان کار میکند یخ می بینند و سرمای منجمد کننده را

تجربه میکنند؛ اگر در آن حال کوه هایی از آتش را هم در نظر آورند و احياناً خود را نیز میان آنها

تصورکنند؛ باز هم احساس خوش آیندی را تجربه خواهند نمود و رویهمرفته ترس و هراس و عذاب

استواییان را حس نخواهند کرد.

مردمی که مخاطب قرآن اند؛ همراه با درجه شعور و سطح و مرحله زنده گانی شان توسط خود

قرآن کریم منجمله در همین سوره یاسین شریف؛ تصویر جاویدانه یافته اند:

آیا ندیده اند که ما به قدرت خویش **برای ایشان چهارپایانی آفریده ایم تا در تملک آنها باشد** (71) و

آنها را برای ایشان رام گردانیدیم **که بر برخی سوار میشوند و از بعضی می خورند** (72) و از آنها

سودها و نوشیدنی ها دارند؛ پس چرا شکرگزار نیستید (73)

و سپس با برجسته کردن اسطوره آفرینش خود ایشان؛ حجت خود را بر این مردم تمام میکند:

مگر آدمی [= عرب شبان پیشه بیابانی] ندانسته است که ما او را از یک نطفه آفریده ایم؛ وانگاه

چنین ستیزه جویی آشکار [نسبت به الله] شده است (77) و آفرینش خود را فراموش کرده برای ما مثلی

آورده که چه کسی این استخوان های پوسیده را زندگی می بخشد (78) بگو همان ذات که نخستین بار

آنها را پدید آورد و اوست که به هر [گونه] آفرینشی داناست (79) **همو که برایتان در درخت سبز و تر**

استعداد سوختن نهاد که از آن [چون نیازتان افتد] آتش می آفریزد (80) آیا ذاتی که آسمانها و زمین

را آفریده توانا نیست که [باز] مانند آنها را بیافریند؟ آری اوست آفریننده دانا (81) چون به چیزی

اراده فرماید کارش این بس که می گوید: **باش!** پس [بی درنگ] **موجود** می شود (82) پس [منزه و] پاک

است آن ذات که ملکوت هر چیزی در دست اوست و به سوی اوست که بازگردانیده می شوید (83)

هیچ می دانی خرد به یا روان من بگویم تا بداری استوار
آدمی را عقل باید در بدن ور نه جان در کالبد دارد حمار

(در بخش بعدی؛ با تحلیل و بررسی سوره متبرکه "الرحمن" به حضور عزیزان خواهیم آمد. لطفاً
بخصوصه نشوید و به دیگران نیز؛ این را توصیه کنید. 14 قرن طی بازی با تکه پاره ها و شقه های
قرآن؛ و مزج و خلط و مغالطه آنها با احادیث و روایات دروغین و جعلی؛ روز و روزگار اسلام و
مسلمانان را سیاه و تباه کرده اند؛ همت کنید تا این کلام مؤمن بهی خودمان و همکیشان مان در کلیت
و تمامیت با صحیح ترین میتود؛ بررسی و تدقیق گردد و راه از چاه تمیز گردد!
زاهد؛ ار رندی حافظ نکند فهم چه پاک
دیو؛ بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند)

+++++

رویکرد ها:

1 -

- آیا پیامبر اسلام "کاتب حدیث" و "حافظ حدیث" داشت؟
<http://www.kokchappress.com/index.php/society/culture/3189> - آیا-پیامبر-اسلام-کاتب-حدیث-و-
حافظ-حدیث-داشت؟

- آیا احکام قرآن؛ تابع "زمان" و "مکان" هست؛ نیست؟
<http://www.ariaye.com/dari10/siasi/eftekhar7.html>
- سیمای تاریخی و تکامل معاشی و عقلی مخاطبان قرآن
<http://www.vatandar.at/efkhar161.htm>

2 - وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ طِينٍ (12) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ (13) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (14- المؤمنون)

و به یقین انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم (12) سپس [در مرحله تکرر و زاد و ولد] او را [به صورت]
نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم (13) آنگاه نطفه را به صورت خون بسته درآوردیم؛ پس آن خون بسته را [به
صورت] گوشت پاره گردانیدیم و آنگاه گوشت پاره را استخوانهایی ساختیم؛ بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم؛ آنگاه
آفرینشی دیگر و آخر [مختص به آدمی] را اراده کردیم؛ آفرین باد بر الله که «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» = بهترین آفریننده گان است
(14- المؤمنون)

3 - کلمه طیبیه، نماز، روزه ماه رمضان، زکات، حج خانه کعبه

این ترتیب بناهای مسلمانی؛ بر حدیث ها ابتدا دارد که متأسفانه اشکالات انبوهی بر آنها وارد بوده و میباشد؛ منجمله
همه فرق و مذاهب؛ آنرا به یکسان رعایت نمیکنند و مثلاً "جهاد" را به آن می افزایند. اما دقت مقایسوی در متن قرآن؛
نشان میدهد که جایگاه انفاق؛ خیلی ها بالاست تا جاییکه نام دوم اسلام قرآنی را بایستی "دین انفاق" گذاشت. انفاق؛ غیر از
زکات و صدقه فطر و قربانی است و مستقیماً به معنای نفقه دادن نیازمندان؛ از دیگران و دسترخوان یا گدام و دکه ... اهل
استطاعت میباشد و با تمثال بسیار باشکوه " قرض دادن به الله" عظمت آن مورد تأکید قرار گرفته است.

آیا قرآن؛ از آیات بیشتر خداوند در کتابی برتر سخن نمیگوید؟

(بخش سوم) سیمای تاریخی و تکامل معاشی و عقلی مخاطبان قرآن

هموطنان شریف مسلمان؛

خواننده گان ارجمند؛

جوانان؛ - صاحبان فردای وطن جهل و بربریت کوبیده مان!

لطفاً توجه داشته باشید که نصب العین این سلسله مباحث پاسخ یافتن به یک سلسله سوالات کلیدی زمان ماست که از مخالفت های اخوانی ها؛ وهابیون و سلفی های بربری وطنی ی مان با تصویب قانون منع خشونت علیه زنان در پارلمان؟! نشئات کرده است! (1)

طبق معتبر ترین و مستندترین بخشبندی های تاریخ و سرگذشت 5 میلیون ساله بشر؛ روزگار نزول قرآن کتاب مقدس مسلمانان؛ به عصر بربریت میانی در مکه و شبه جزیره عربستان؛ مصادف میباشند که عمده ترین شاخصه آن شمشیر است.

پیش از آن در عصر توحش؛ سلاح تعیین کننده نیزه و تیر و کمان بود و سپس در عصر تمدن سلاح های آتشین؛ جایگزین سلاح های اعصار توحش و بربریت گردید. البته این بحث بسیار طولانی، بسیار مهم و بسیار دلچسپ است ولی اینجا مجال پرداختن به آن را نداریم.

صرف میخوام توجه داشته باشید که توده های مخاطب قرآن مجید در یک و نیم هزار سال پیش؛ به لحاظ مرحله تکامل معیشتی و عقلانی؛ مانند سایر هم عصر های تاریخی شان در سراسر گیتی؛ **"بربرها"** بودند - بربر های عرب - و تعیین کننده ترین شاخصه ها و خصوصیات مردمان عصر بربریت را داشتند.

بدین برهان؛ تحریک سلفی و متفرعات آن اخوانیت، وهابیت، طالبانیت، القاعده، داعشیت و جریانات تکفیری؛ همه به لحاظ منطق تاریخی، بازگشت کننده گان به سلف یعنی ارتجاع کننده گان به "عصر بربریت" استند و لذا تاریخی ترین نام و عنوان آنها؛ همانا بربرهای امروزی میباشد. یکی از شاخصه های خیلی زندهء بربر های امروزی؛ طرز نگاه شان به زن و همسر و جنس دختر میباشد که گاه هم خیلی ها افراطی تر از بربر های سلف است؛ چنانکه بربر های عرب سلف شاید هرگز اینگونه برخورد و پیشامد با زن و همسر و منکوحه نداشته باشند که بربر های امروزی ثبت تاریخ عصر تمدن در قرن 21 مینمایند:



به گزارش پیام آفتاب به نقل از سایت پارسینه، یک تازه داماد لیبیایی، این عکس را با افتخار در مراسم عروسی اش انداخته است.

بر روی پلاکارد نوشته شده است: «امشب، شب عروسی من است. من آماده ام تا همسرم را به مجاهدین [شورشیان سلفی] در سوریه هدیه دهم تا بشار اسد را ساقط کنند.» از زمان آغاز ناامنی و جنگ در سوریه، علمای وهابی و سلفی با صدور فتوایی که به «جهاد النکاح» مشهور شده است؛ از زنان جهان عرب خواسته اند تا با رفتن به سوریه و قرار دادن خود در اختیار شورشیان مسلح مخالف دولت سوریه؛ نیاز جنسی آنان را برآورده کنند و سهمی در این جنگ داشته باشند. (2)

لطفاً ادامه بحث را دنبال فرمائید:

وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (الشعرا - 192) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (193) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (194) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (195) وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ (196) أَوْلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (197) وَلَوْ نَرَأَيْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (198) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (199)

و راستی که این [قرآن] وحی رب عالمیان است (192- الشعرا) روح الامین آن را بر دلت نازل کرد (193) تا از [جمله] هشدار دهندگان باشی (194) به زبان عربی روشن (195) و [وصف] آن در کتابهای پیشینیان آمده است (196) آیا برای آنان این خود دلیلی واضح نیست که علمای بنی اسرائیل از آن اطلاع دارند (197) و اگر آن را بر برخی از غیر عرب زبانان نازل می‌کردیم (198) و [به عرب ها] خوانده میشد؛ به آن ایمان نمی‌آوردند (199)

در علم روانشناسی؛ "فوبیا" بیماری ای شایع و مزمن و تقریباً لاعلاجی است که تقریباً همه افراد بشری بیش و کم به آن مصاب اند. فوبیا؛ ترس از هیولاهای اوهام خویشتن است. ولی نباید مغالطه کرد؛ که خود "ترس"؛ بیماری نیست؛ برعکس ترس عیناً مانند تب؛ قابلیت بس مهم سیستم دفاعی ی جسمانی و روانی ماست. ترس از قرار گرفتن در برابر خطر واقعی و یا انعکاساتی که خطر آفرین جلوه میکنند؛ به وجود می آید.

ترس از انعکاسات اخیر الذکر ولو اینکه قطعاً غیر واقعی بوده اشتباه بصری و یا دماغی؛ موجب خطرناک تلقی گشتن آنها شده باشد؛ هم فوبیا و مرض محسوب نمی گردند؛ چرا که این انعکاسات؛ تازه اند و از بیرون مغز و ضمیر مان؛ بر ما بازتاب می یابند.

برعکس فوبیا؛ ترس از توهمات و تصوراتی است که در درون، یعنی در مافی الضمیر ما، وجود دارند و درست مانند آنچه در رؤیا ها و کابوس ها می بینیم در بیداری نیز ما را رها نمیکنند. یکی از فوبیا های مهم و همه گیر (اپیدیمیک) خاصتاً در کشور های عقب مانده، منزوی و نامتمدن؛ "ترس از دانستن" است؛ و این مورد؛ با نداشتن همت و التفات و امکانات و تسهیلات برای دانستن و دانا شدن؛ یکی نیست!

بدترین و فاجعه بار ترین نوع فوبیای "ترس از دانستن"؛ فوبیای دانستن در باره باور هاست که ما از نوزادی به بعد با آنها بزرگ شده ایم؛ و چه بسا آنها را به مثابه حقایق مطلق بر رخ آدم و عالم کشیده ایم و به لحاظ آنها عشوه به ماه و ناز بر ستاره ... فروخته ایم.

ترس از دانستن در باره باور ها؛ مختص به باور ها و منابع باورهای صرفاً دینی و مذهبی نیست. باور های قومی و قبیله‌ای و خونی و خاندانی و نژادی و جنسیتی (باور های مرد سالارانه).... حتی نیرومند تر از باور های دینی و مذهبی اند و چه بسا همان باور های قومی و قبیله‌ای و خونی و خاندانی و نژادی و جنسیتی.... است که مانند مورد طالبان و داعشیان و دیگر اکسترمیست های مذهبی نما؛ عبا و قبا و رنگ و روغن مذهبی زده میشوند.

ولی به هر حال؛ فوبیای دینی و مذهبی یعنی ترس مزمن و مرموز و مرضی از دانستن در باره باور ها و مدعیات مقدس یا مقدس پنداشته شده؛ نیز واقعیتی انکار ناپذیر است.

این است که ما از دانستن در باره اینکه کتاب مقدس ما قرآن؛ چه دارد، چه ندارد، چه معنی میدهد، چه معنی نمیدهد، به زمان (عصر) و مکان (جغرافیا)، به قوم و فرهنگ و جهانبینی خاص و غیره مربوط هست؛ نیست؛ می ترسیم و بسا که خیلی ها بد می ترسیم! توجه و دقیقاً توجه کنید؛ در قرآن مجید مؤکداً آمده است که:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (47 - یونس)

و هر امتی را پیامبری است پس چون پیامبرشان بیاید میانشان به عدالت داوری شود و بر آنان ستم نرود (47 - یونس)

و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [حقایق را] برای آنان بیان کند؛ ... (4) -

ابراهیم)

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ (7- الشورى)

و بدین گونه **قرآن عربی** به سوی تو وحی کردیم تا **أم القرى** [مردم مکه] و **[عربی] را که پیرامون آند؛** هشدار دهی و از روز گردآمدن [خلق] که تردیدی در آن نیست؛ بهرسانی... (7) -
(الشورى)

إِنَّمَا يَسِرَّنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (58 - الدخان)

در حقیقت [قرآن] را بر زبان تو آسان گردانیدیم تا [همزبانانت] تذکراتش را دریابند (58 - الدخان)

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ءَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آدَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (44 - فصیلت)

و اگر [این کتاب را] قرآنی غیر عربی گردانیده بودیم؛ قطعاً می‌گفتند: چرا آیه‌های آن روشن بیان نشده؛ کتابی غیر عربی و [مخاطب آن] عرب زبان؟! ... (44 - فصیلت)

و بالاخره:

و راستی که این [قرآن] وحی رب عالمیان است (192- الشعرا) روح الامین آن را بر دلت نازل کرد (193) تا از [جمله] هشدار دهندگان باشی (194) به زبان عربی روشن (195) و [وصف] آن در کتابهای پیشینیان آمده است (196) آیا برای آنان [عرب ها] این خود دلیلی واضح نیست که علمای بنی‌اسرائیل از آن اطلاع دارند (197) و اگر آن را بر برخی از غیر عرب زبانان نازل می‌کردیم (198) و [به عرب ها] خوانده میشد؛ به آن ایمان نمی‌آوردند (199)

اینجا به پهلوی های دیگر مفاهیم آیات متبرکه؛ درنگ نمی‌کنیم صرف این تصریح و تبیین بیحد مؤکد که اگر قرآن؛ غیر عربی می‌بود و بر برخی از غیر عرب زبانان نازل میشد؛ عرب‌ها بر آن ایمان نمی‌آوردند؛ طرف مذاقه ماست.

هر جمله حکمی، خبری و غیره؛ همزمان معنای برعکس خویش را به مانند سایه با خویشتن حمل میکند؛ مثلاً اینکه می‌گوئیم خربوزه؛ شیرین است این معنا را سایه وار داراست که میوه یا چیز دیگری تلخ، شور، ترش ... است. لهذا این حکم و فرمایش الهی که:

و اگر قرآن را بر برخی از غیر عرب زبانان نازل می‌کردیم و [به عرب ها] خوانده میشد؛ به آن ایمان نمی‌آوردند؛

این معنای برعکس را مانند سایه با خود دارد که:
و اگر که قرآن را بر **عرب زبانان** نازل می‌کردیم و **[به غیر عرب ها]** خوانده میشد؛ به آن ایمان نمی‌آوردند

این فرموده را که از حالت تحت الفظی بیرون آوریم؛ بدون شک چنین میشود که قرآن عربی برای غیر عرب زبانان - حد اقل در 14 قرن قبل - دانستنی و پذیرفتنی نبوده و نیاوستی می‌بوده است!
این در حالیست که قرآن نه تنها به زبان عربی بوده بلکه **به زبان عربی مبین**؛ یعنی به زبان فوق العاده ساده و روشن و عام فهم و بیسواد فهم و چوپان و بیابانگرد فهم... در آورده شده بوده و عمداً و قصداً به سطح و سویه اینان "**آسان**" گردانیده شده بوده است.
با تمام اینها نیز خود قرآن؛ حاکیست که بیشترین عرب ها - کم از کم دفعتاً و به راحتی - به آن ایمان آورده نخواستند؛ و نه تنها ایمان نیاوردند بلکه به جنگ ها و مقابله ها و مقاتله های بسیار شدید علیه آن پرداختند!

عمده ترین و تعیین کننده ترین عامل درینجا؛ همانا فویبای ترس از دانستن در باره باور هاست.
چنین نبود که قرآن؛ تمامی باور ها و اعتقادات پیشین عرب ها را رد و نفی میکرد؛ منجمله به این برهان ساده که قرآن "در حقیقت؛ بر زبان پیامبر اُمی و محروم از سواد نوشت و خوان؛ آسان گردانیده شده بود تا [همزبانان اُمی و محروم از سواد نوشت و خوانش] تذکرات آنرا تمام و کمال دریابند؛"
زیرا درین آوان سواد نوشت و خوان در "أم القرى" (مکه) و حوالی آن در پائین ترین سطح قرار داشته و تازه به تازه عده ای انگشت شمار؛ آنهم از طریق سفر های تجارتنی به شام یا بغداد و توابع آنها به الفبا ها و خط های خیلی بسیط آشنا شده بودند و چنانکه به مدد کتاب «تاریخ تمدن اسلام» نشان داده ایم؛ حتی تا دهه ها پس از مرگ حضرت محمد؛ نیز این خط ها و الفبا ها فاقد نقطه و زیر و زبر و پیش و تنوین و خیلی ضروریات دیگر بودند.

دانشمندان خبره؛ یکی از شگرد های این آسان سازی را؛ "**گفتاری**" و نه "نوشتاری" بودن قرآن میدانند که سخن دقیقی است ولی این؛ به هیچ وجه کافی نیست.
درست است که صورت گفتاری و شنیداری ی بیان و تبلیغ عام فهم تر و توده گیر تر میباشد؛ ولی اگر همین طرز سخن گفتن هم محتوایی نا آشنا و متفاوت با **ذهنیات مسلط** مردم داشته باشد؛ دریافت و هضم آن "آسان" نه که ممکن هم نیست!

لذا محض امر "آسان گردانیدن" قرآن برای فهم اعراب عصر برده گی و بربریت (ماقبل تمدن)؛ رعایت دقیق و موی به موی "**جهانبینی**" مسلط بر آنها را الزامی میگرداند. این جهانبینی به ناگزیر وهمی و اساطیری است و بر بنای آن؛ زمین مرکز عالم است، مسطح و یک رویه است، بر آب و بر سر شاخ گاو ماهی قرار دارد که حین شور خوردن ماهی دچار زلزله میشود.

آفتاب از گوشه شرقی زمین بر میخیزد، روی چت آسمان بالای زمین راه میرود و در گوشه شرقی ی زمین در یک "عین حمنه" (چشمه سیاه گل آلود) غروب میکند(3). بالای زمین هفت طبقه آسمان قرار دارد که در آنها فرشته گان و 124000 پیغمبر گذشته و ارواح یا زنده شده گان پس از مرگ؛ به سر میبرند و الله اکبر در بالای بالا با عرش و کرسی و لوح و قلم... تشریف دارد.

ولی جهانبینی مردم عرب آنزمان؛ همه اش؛ همین نیست. این جهانبینی با خود عرف ها و قرار داد ها و اخلاقیات و بکن نکن ها و حرام و حلال ها و وجایب و حقوق و مکافات و مجازات و خلاصه **شریعت و طریقت** دارد. مانند تعدد زوجات؛ تبادل و خرید و فروش و به قمار زدن زنان؛ حقیر و بی حق و حقوق داشتن آنها؛ ننگ دانستن تولد دختران تا سرحد زنده به گور کردن شان...
این جهانبینی با خود باور ها و عقاید و مراسم و مناسک و مکانها و زمانها برای اجرا و تبارز و تجلیل و تقدیس آنها دارد.

- مانند کعبه و آداب و رسوم حج که تمام و کمال پیش از اسلام و پیش از قرآن وجود داشته و معمول و مرسوم بوده است و قرآن هیچ چیزی به اساسات آن نه افزوده و نه از آنها چیزی کاسته است؛ حتی توتم (پیشابنت) شهاب سنگ "حجرالاسود" را مورد اما و اگری قرار نداده است.
- مانند قوانین و مقررات برده داری و کنیز داری که قرآن به آنها همچون چیز های کاملاً طبیعی و ازلی و ابدی نگریسته است. و... و... و....

بسیار مهم است در نظر گیریم که قرآن از **علمای بنی اسرائیل** ذکر و تجلیل میکند؛ ولی به علمای بنی اسماعیل (اعراب قوم حضرت محمد) هیچگونه اشارتی ندارد و برعکس طی تأکیدیاتی چون:
إِنَّمَا يَسِرَّنَا بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (58 - الدخان)

اساساً توده های عام مردم را مورد توجه و تمرکز قرار میدهد و بدینگونه حتی اصحاب نزدیک پیامبر را نیز قشر "علما" حساب نمیکند و اصلاً یک چنین قشر و طبقه ای مورد خطاب قرآن نیست؛ چرا که در واقعیت جامعه مربوط هم چنین قشر و طبقه ای موجودیت ندارد.

قرآن در آیاتی از **راسخان در دانش** یا **الوالالباب** سخن گفته است که بیشتر بار آرماتی دارد و صرف گویا مقداری متشابهات تاویل پذیر قرآن؛ در حد توان و صلاحیت آنها دانسته شده است، ولی هیچ آیت و سوره ای مختص به اهل دانش و تحقیق یا خواص و بالاتر از مردم عادی و توده نمیباشد. اگر چندی که قبل از بعثت حضرت محمد و نزول قرآن؛ کوشنده گان در راه توحید و تعالیم بهتر و عالیت در شبهه جزیره عرب وجود داشتند؛ منجمله آنان پسر خدا بودن حضرت عیسی را رد میکردند. آنان اهل مطالعات در شقوق مختلف عیسویت و ادیان ماقبل بوده و تعالیمی را تحت عنوان **دین حنیف** ترویج میکردند. **نام خدای واحد** نزد اینان عمدتاً بنا بر ملحوظات زبان عربی؛ "یهوه" نبود بلکه در ساحتی "الله"، در ساحتی دیگر "الرحمن" و در جایی هم "الرحیم" بود.

آیه صدر قرآنی ((بسم الله الرحمن الرحيم))؛ منجمله هر سه نام محترم نزد دسته جات مختلف حنفا را وحدت بخشید و آنان را تحت تعالیم کتاب مقدس جدید متحد ساخت.

رمز و راز این را که چرا الله تعالی طبقه خاصه علما و روحانیون را نه؛ بلکه عامه مردم را به "دانستن" و تعقل و تفکر... ممتد و مکرر در مکرر فرا میخواند و حتی امر و تکلیف مینماید و قرآن را به همین غایت "**آسان**" و "**مبین**" گردانیده است؛ درین مختصر مجال گشودن ندارد ولی یک چیز مانند آفتاب؛ و حتی برتر از آفتاب؛ روشن است که قرآن ایمان "دانسته" و با سنجش و عقل و فکر از مخاطباتش طلب مینماید و به نظر میرسد که در پی مداوای بیماری فویبای ترس از دانستن بوده؛ است و میباید.

اصلاً؛ صرف نظر از سایر ملاحظات و ضرورت ها و جبر ها... **انسان بودن به معنای «دانستن» است؛** البته در حال حاضر؛ دانستن با **میتود های قراردادی** عموم بشری و همه جهانی اعتبار دارد و بس!

یعنی که دیگر؛ طرز و شیوه دانستن؛ دلخواه هرکس نیست و هیچ حقی در حقوق بشری؛ وجود ندارد که بر مبنای آن هرکس طوری "بداند" که دلش میخواهد!!

چه بخواهیم و چه نه؛ فویبای ترس از دانستن؛ ما را به گودال جهل و تاریکی و سیاهی پرتاب میکند؛ تا جائیکه از رمز های قرار دادی و شناخته شده و مورد احترام «انسان بودن» پرت میگردیم. بدبختانه باز هم "دانستن" کار دارد که ما و بسیاری گذشته گان ما در یک چنین گودالی زاده شده ایم، بزرگ شده ایم و عمر گذرانده ایم!

آری؛ دانستن کار دارد؛ دانستن، دانستن، دانستن...! از گهواره تا گور!

انسان؛ **مخیر** به دانستن نیست؛ **محکوم** به دانستن است چرا که در او؛ ملکه و استعداد عقل و خرد؛ افزود شده؛ و همین افزوده او را از سایر حیوانات متمایز کرده است.

در مباحث گذشته؛ در پیوند با مسأله عقل و خرد؛ سامانندی و تناسب و تراتب و یا حالات برعکس آن؛ ایضاحاتی داشتیم ولی باید فراموش نکرد که در عین حال **غریزه** هم توأمان عقل و خرد با بشر؛ هست و لذا نمیشود آن را در محاسبه نگرفت.

در واقع همان کتیش های غریزی است که قسماً با امکانات فراهم کرده عقل و خرد اولیه؛ در بشر ضریب های بالایی پیدا میکند و موجب میشود که بشر به **زیست نباتی و جانوری** قانع باقی نمانده در دامان طبیعت و در ماورای طبیعت **افزون خواه و آرمان خواه** گردد.

شک نیست که همین افزون خواهی و آرمان جویی بشر؛ بالاخره موجب تکامل و تعالی ی نوع بشر و منجمله سبب شگوفایی 23 مدنیت قدیم و تمدن صنعتی و تکنولوژیک عظیم عصر حاضر گردیده است؛ اما بخصوص در اوایل؛ افزون خواهی و آرمان پرستی موجب اشتباهات بدبختی آور و فلاکتبار بیشتری میشد و رویهمرفته از نوع بشر؛ موجود حیهء گناه کار و خطاکار و گمراه ... رقم میزد و تصویر میکرد.

چنانکه دیدیم قرآن مجید و کتب تقدس یافته پیش از آن؛ همه و همه با یک چنین بشری سر و کار دارند و از یک چنین بشری تصویر و تصور کاملاً روشن و مشخص به دست می دهند:

علاوه بر اینکه سورهء مبارکهء یاسین درین عرصه؛ از محکمت شاخص قرآن مجید است اما گسترده گی موضوع به حدی است که همه سوره ها و آیات قرآنی به نحوی از انحا خواهی نخواهی به آن تماس می یابد؛ و یکی از سوره های شاخص دیگر؛ همانا سورهء مبارکهء «الرحمن» می باشد که پس از سورهء شریفهء یس مورد استفاضهء کافهء مسلمانان است؛ در مواردی حتی مقام و اهمیت این سوره مبارکه بالاتر از سوره شریفه یاسین هم متبارز میگردد.

مثلاً در ختم ها و نماز ها؛ حینی که قاریان و امامان به تلاوت سوره «الرحمن» می پردازند؛ آشکارا احساس غرور و کبریای ویژه می نمایند؛ و ای بسا که توسط تلاوت های سوره بسیار مسجع و آهنگین «الرحمن» است که ذواتی بر فضل و علو مقامات و درجات خویشتن تأکید میگذارند.

بنده به مراتب شاهد بوده ام و یقیناً عزیزان دیگر هم؛ کمابیش تجربه مرا دارند؛ آنانی که رواندرمانی ی قرآنی می کنند؛ در مورد های خیلی مهم و مشکل یا با ارزش...؛ بیشتر سوره «الرحمن» تلاوت و بر درمانجویان "چوف" و دم می نمایند.

اینک به عون اوتعالی شرف مطالعهء این سوره والای قرآنی را هم می یابیم:

(این انالیز بدیع، بی پیشینه و حیرت انگیز را در بخش آینده مرور خواهید فرمود)

+++++

رویکرد ها :

1 - قسمت های پیشینه این بحث:

- آیا پیامبر اسلام "کاتب حدیث" و "حافظ حدیث" داشت؟

<http://www.kokchappress.com/index.php/society/culture/3189> - آیا پیامبر - اسلام - کاتب - حدیث - و -

حافظ - حدیث - داشت؟

- آیا احکام قرآن؛ تابع "زمان" و "مکان" هست؛ نیست؟

<http://www.ariaye.com/dari10/siasi/eftekhari7.html>

- سیمای تاریخی و تکامل معاشی و عقلی مخاطبان قرآن

<http://www.vatandar.at/eftkhar161.htm>

- آیا قرآن؛ از آیات بیشتر خداوندی در کتابی برتر سخن نمیگوید؟

http://voiceofwomenafg.blogspot.in/2013/06/blog-post_16.html

2 - <http://payam-aftab.com/fa/news/22971> - داماد-لیبیایی:- عروسم-را-به-شورشیان-سوری-هدیه-می-

کنم!/-جهادالنکاح-ادامه-دارد

3 - حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرَبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْ تَعَذَّبَ وَإِنَّمَا أَنْ

تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا (86 - الكهف)

تا آنگاه که [ذوالقرنین] به غروبگاه خورشید رسید که [خورشید] در چشمه‌ای گل‌آلود و سیاه غروب می‌کند و نزدیک آن طایفه‌ای را یافت؛ فرمودیم ای ذوالقرنین [اختیار با توست] یا عذاب می‌کنی یا در میانشان [روش] نیکویی پیش می‌گیری (86 - الكهف)

بازتاب تصورات آرمانی ی بدوی های شبه جزیره بیابانی عرب!

(بخش چهارم) سیمای تاریخی و تکامل معاشی و عقلی مخاطبان قرآن

یکی از عزیزان که صاحب اطلاعات و معلومات بزرگی استند و مخصوصاً همه آثار دکتور شریعتی، دکتور سروش و آثار مهم روشنفکران دینی دیگر را خوانده اند؛ در واکنش به این بحث؛ طی ایمیل برایم نوشتند که " شما با نوشته اخیر همه را متعجب ساختید!"

به دلایل معلوم از ایشان خواستم که مطلب خود را روشنتر کنند؛ در جواب نوشته اند: " من فقط میخواستم بگویم که شما دارید هر روز کشف تازه و نسبت به دین و تاریخ میکنید یعنی متن حاوی تاریخی بودن آیت قرآنی را نشان میدهد و در عین حال میتواند آیاتی فراتاریخی باشد یعنی ذاتی و جهان الشمول و هکذا... من در رابطه معلومات و آگاهی کافی ندارم" برحسب تصادف و تقریباً همزمان؛ خانم جوانی طی تماس تلفونی فرمودند که: "مطالعه؛ مشغولیت همیشه گی من است و بیشتر آثار مذهبی چون کیمیای سعادت، قصص الانبیا، تفسیر ها، حدیث ها، تاریخ های اسلام مثل روضت الصفا و سیرت رسول الله را میخواندم؛ وقتی شنیدم که شما کتابی به نام «معنای قرآن» نوشته اید؛ حیران شدم؛ همان کس که به من خبر داد یک قسم دیگر بود؛ این طور گفت:

- خبر نداری؛ افتخار «عین به قرآن دست زده!»؛

وقتی فهمیدم منظورش کتاب است که شما نوشته اید؛ پرسیدم این کتاب را میخواهم بخوانم؛ گفت: «چه؟! میخواهی گور و ایمان خود را بسوزانی، خوده گمراه کنی؟!، او کدام علامه و اولیا خو نیست که معنای قرآن بدانه؛ خدا میدانه، چه کفر گفته باشه!؟»

این عزیز فاضله و عالمه ام؛ بالاخره فرمودند که طی 45 روز اخیر؛ کتاب «معنای قرآن» (1) را دوباره و با دقت زیاد خوانده و همینک ختم کرده اند. در نتیجه ده ها سوال شان که طی مطالعه اول؛ پیدا شده بوده حل گردیده و با تعجب به اینجا رسیده اند که چطور در همه این زمانه ها؛ علما و مشایخ و امامان و دیگر دانشمندان؛ به اینهمه حقایق ساده در قرآن و در مورد هر آیت آن متوجه نشده اند؟!* نهایتاً ایشان ضمن تعارفات و تبصره های ویژه؛ انگیزه تماس شان را؛ ابراز سپاس و تبریک نسبت به این کار بزرگ و در عین حال سراغ گرفتن از جلد دوم کتاب «معنای قرآن» وانمود فرمودند. و من هم عجالتاً ایشان را مخصوصاً به بحث جاری رجعت دادم. (2)

با اینکه درین بحث؛ به دلایل معلوم نمیتوانم اسامی دوستان فرهیخته را بگیرم؛ ولی از ایشان سخت ابراز سپاس میکنم. اصلاً توان گفتن ندارم که مخصوصاً این دو مورد؛ چقدر ها برایم انرژی و الهام بخشیده است!

لطفاً به ادامه بحث، یعنی به معنا و انالیز سورهء متبرکه «الرحمن» و موارد مشابه آن؛ دقت فرمائید؛ البته میتوانید اصل عربی سوره و ترجمه بلافاصله آنرا؛ پس از متن "**انالیز**"; بخوانید و در آنها غور مزید فرموده؛ در حالیکه خواستید؛ این بنده عاجز رب العالمین و خواننده گان محترم را در جریان نظر و نقد و داوری خویشان قرار دهید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّحْمَنُ (1) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (2) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (3) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (4) الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (5) وَالنَّجْمُ
وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (6) وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (7) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (8) وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ
بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (9) وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (10) فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (11)
وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ (12) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (13) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (14)
وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ (15) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (16) رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (17)
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (18) مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (19) بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (20) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ (21) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ (22) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (23) وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي
الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (24) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (25) كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (26) وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ
وَالْإِكْرَامِ (27) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (28) يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (29)
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (30) سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ (31) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (32) يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ
وَإِنْسِ إِنِ اسْتِغْتَمْتُمْ أَنْ تَنْفَدُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفَدُوا لَا تَنْفَدُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (33) فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (34) يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ شَوَاطِئَ مِّن نَّارٍ وَبِحَاسٍ فَلَا تَنْتَصِرُونَ (35) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
(36) فَاِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ (37) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (38) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ
ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ (39) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (40) يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُوْخَذُ بِالنُّوَاصِي
وَالْأَفْدَامِ (41) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (42) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ (43) يَطوفُونَ بَيْنَهَا
وَبَيْنَ حَمِيمٍ أَنْ (44) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (45) وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ (46) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ (47) دَوَاتَا أَفْئَانٍ (48) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (49) فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ (50) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ (51) فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ رُّوْجَانٍ (52) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (53) مُتَكِنِينَ عَلَى فُرْشٍ بَطَانِيهَا
مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ (54) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (55) فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ
إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ (56) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (57) كَاتِبَتُنَّ الْيَاقُوتِ وَالْمَرْجَانِ (58) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ (59) هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (60) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (61) وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ
(62) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (63) مُدْهَمَمَتَانِ (64) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (65) فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّخَتَا
(66) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (67) فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ (68) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (69) فِيهِنَّ
خَيْرَاتٌ حِسَانٌ (70) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (71) حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ (72) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ (73) لَمْ يَطْمِئِنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ (74) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (75) مُتَكِنِينَ عَلَى رُفْرَفٍ
خُضِرٍ وَعَنْقَرِيٍّ حِسَانٍ (76) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (77) تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (78)

[الله] رحمان (1) قرآن را آموزش داد (2) انسان را آفرید (3) به او بیان آموخت (4) خورشید و ماه بر حسابی [روان] اند (5) و بته و درخت [برایش] سجده میکنند (6) و آسمان را برافراشت و

ترازو را وضع کرد (7) تا مبادا از اندازه درگذرید (8) و وزن را به انصاف برپا دارید و در سنجش [چیزی] مکاهید (9) و زمین را برای مردم وانهاد (10) در آن میوه [ها] و نخلها با خوشه‌های غلاف دار (11) و دانه‌های پوست‌دار و گیاهان خوشبوست (12) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (13)

انسان را از گل خشکیده‌ای سفال مانند آفرید (14) و جن را از تشعشی از آتش خلق کرد (15) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (16)
رب دو مشرق است و رب دو مغرب (17) دو بحر را [به گونه‌ای] روان کرد [که] با هم برخوردنی اند (19) [ولی] میان آن دو حد فاصل [نهاده] که به هم تجاوز نمی‌کنند (20) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (21)

از هر دو [دریا] مروارید و مرجان حاصل می‌آید (22) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (23)
و او راست در دریا سفینه‌های بادبان‌دار بلند همچون کوهها (24) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (25)

هر چه بر [زمین] است فانی‌شونده است (26) و [تنها] ذات باشکوه و انعام بخش رب تو باقی می‌ماند (27) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (28)
هر که در آسمانها و زمین است از [الله] درخواستی دارد و او هر زمان در حالتی است (29) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (30)
ای جن و انس فراغت پرداختن به شما هم میرسد (31) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (32)

ای گروه جنیان و انسیان اگر می‌توانید از کرانه‌های آسمانها و زمین به بیرون رخنه کنید؛ پس رخنه کنید [ولی] چنین سلطه را ندارید (33) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (34)
بر سر شما شراره‌هایی از [نوع] تفته آهن و مس فرو فرستاده خواهد شد و [از جایی] مدد دریافته نمی‌توانید (35) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (36)
آنگاه که آسمان از هم بشکافتد و چون چرم سرخ گردد (37) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (38)

در آن روز هیچ انس و جنی از گنااهش پرسیده نشود (39) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (40)

تبهکاران از سیماها شناخته می‌شوند و از پیشانی و پای [به جهت عذاب] کش می‌گردند (41) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (42)

این است همان جهنمی که تبهکاران آن را دروغ می‌خواندند (43) آنگاه میان [آتش] و میان آب جوشان سرگردان باشند (44) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (45)
و کسی را که از [قرار گرفتن] در پیشگاه رب خویش حذر داشته اند دو بوستان [نصیب] است (46) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (47)
[بوستانهایی] که دارای شاخسارانند (48) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (49)
در آن دو [باغ] دو چشمه روان است (50) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (51)

در آن دو [باغ] از هر میوه‌ای دو گونه است (52) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (53)

[چنان نیک فرجامان] بر بسترهایی از حریر ضخیم تکیه می‌زنند و هر میوه [از] آن دو باغ [به آسانی] در دسترس شان است (54) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (55)

در آن [باغها دلبرانی] فروخته‌نگاهند که هیچ انس و جنی پیش از این با آنها آمیزش نکرده است
(56) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (57)

زیبا همانند یاقوت و مرجانند **(58) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (59)**
مگر پاداش احسان جز احسان است **(60) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید (61)**
و غیر از آن دو [بوستان] دو باغ [دیگر نیز] هست **(62) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را**
انکار میکنید (63)

که از [شدت] سبزی سیه‌گون جلوه میکنند **(64) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید**
(65)

در آن دو [باغ] دو چشمه همواره جوشان است **(66) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار**
میکنید (67)

در آن دو بوستان میوه و خرما و انار است **(68) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید**
(69)

در آنجا [هم زنانی] نکوخی و نکوروی [حاضر] اند **(70) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را**
انکار میکنید (71)

حورانی نگهداشته شده در [دل] خیمه‌ها **(72) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید**
(73)

هیچ انس و جنی پیش از این با آنها جماع نکرده است **(74) پس کدام يك از نعمتهای رب تان را**
انکار میکنید (75)

[آنان هم] بر بالشهای [حریر] سبز و فرشهای عبقری تکیه زده‌اند **(76) پس کدام يك از نعمتهای**
رب تان را انکار میکنید (77) بسی خجسته است نام رب پر جلال و با اکرام تو (78)

انالیز:

چنانکه می بینیم درین سورهء شریفه که 78 آیه دارد؛ 30 آیه فقط تکرار مؤکد آیهء واحد «پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید؟!» میباشد .
قبلاً (در کتاب معنای قرآن) به تأکید گفته آمدیم که قرآن مجید شعر نیست و تصنیف موسیقی نیز نمی باشد؛ لذا این آیهء مبارکه شبیه یک ترجیع بند در صنعت شعری نیست که تکرار می شود تا هارمونی و موسیقائیت آنرا تأمین کند؛ بلکه این آیه به خاطر 30 مرتبه در میان 78 آیت الهی تکرار می شود که مفهوم و پیام آن اهمیت خارق العاده دارد.
بشر گناهکار در ترمینولوژی ادیان ابراهیمی؛ همان منکر نعمت های الله تعالی (صرف نظر از اسامی متعدد که دست کم در قرآن؛ حاوی همین مفهوم واحد میباشد)، ناسپاسگذار به این نعمات، تخطی کننده از اوامر الهی و شریک گیرنده به آن ذات احد است که در نتیجه آن نعمت ها و فرصت های حیاتی و ماورا حیاتی نیک و سعد که عطیء الهی است؛ و نیز امتحان و عقاب و عذاب که از اراده های اوست؛ به چیز هایی غیر از این ذات لاشریک؛ نسبت داده میشود.
وقتی **غریزه** مطرح بحث باشد؛ وضع طور نیست که موجود زنده از خود **اختیار** ندارد و چون مختار نیست در برابر تصورات و اعمالش مسؤول نمی باشد ولی بشر؛ موجود مختار است و درست به همین دلیل نیز هست که در کتب مقدس؛ آفرینش بشر کاملاً به طور جداگانه خاطر نشان میگردد.

رویهمرفته آیه های نخستین سوره شریفه «الرحمن» با معنای [الله رحمن] انسان را آفرید، به او بیان آموخت و نیز قرآن را آموزش داد؛ همینگونه مستدل میشود.

اما این انسان عام در مقام مخاطب؛ در عالم واقع؛ انسانی خاص و دارای صفات و توانایی ها و ناتوانی های معین می باشد؛ چنانکه در مناسبات اجتماعی او تازه **داد و ستد** به وجود آمده و اجناس و امتعه قابل تبادل با وزن کردن؛ سنجش می شود. لهذا **ترازو**؛ یک عنصر بی نهایت مهم و شاخص این دوران و این مرحله از مناسبات بشری است؛ به همین دلیل **ترازو دار شدن بشر**؛ مترادف با افراشتن آسمان ها در هنگام خلقت؛ می آید.

بدین قرار آیه «و زمین را برای مردم و انهدا» حاکی از این است که مردمان نسبتاً به تازه گی؛ شروع کرده اند؛ **از زمین حاصل گرفتن** و جریان طوری پیش میرود که زنده گانی عمومی به جای شکار و تکیه بر علوفه و برگ و بار و میوه های آماده طبیعی؛ وابسته به محصول در آوردن از طبیعت به طریق زراعت و فلاحت گردد. (با اینکه اینجا؛ طرح؛ جمعی و کلکتیفی است؛ معهداً آغاز اندیشه مالکیت خصوصی بر زمین را نیز میتوان از همین آیات استنتاج نمود.)

دو بحر غالباً عبارت از بحیره سرخ و بحیره مدیترانه است که در حوالی عربستان بزرگ قرار گرفته و با قطعه خاک حایلی از هم جدا میگردد و اما اینکه از این دریا ها لؤلؤ و مرجان به دست می آید؛ حاکی از این است که زیبایی شناسی و تجمل دوستی مردمان مخاطب در حد معینی رشد کرده و یا هم این اشیای تجملی؛ تجارت خوب و درآمد بالایی برای آنان دارد. (3)

حوالت این آیه به دریا ها و ابحار دور دست جهان که برای اعراب آنزمان؛ قابل تصور هم نبوده است؛ منطقی و درست نیست و از این گونه حواله ها؛ پرابلم های عقلانی و علمی ی لاینحل و اکثرأ شرم آوری پدید می آید؛ وانگهی مگر دروغ و ریا و منافقت؛ بزرگترین حرام ها و گناه ها در قرآن نیستند؟!

به دلایل معلوم؛ بنده اینجا ریفرنس نمیدهم که همچو حوالت ها چه افتضاحاتی به بار آورده است!؟

در همین جا یک بار دیگر؛ گفتنی است که ما در آیات الهی **بر خلاف کلام های بشری** لزوماً خود **خطاب کننده و متکلم یعنی علم غیب و ابهت و عظمت واقعی الله تعالی** را نمی بینیم بلکه تنها میتوانیم **وضع و مقام و موقعیت مخاطبان کلام الله** را بیابیم.

اصلاً اعجاز کلام الهی اینست که با نیرو و جبروت محیر العقول با مخاطبانی گسترده در پائین ترین سطوح و کمترین توانایی های ذهنی و عقلی ارتباط برقرار مینماید و پیام و الهام روشن و شفاف میرساند.

و الا؛ کی میتواند مدعی شود و ثابت کند که در زمان نزول قرآن عظیم الشان؛ در علم غیب الهی معلوم نبود که در زیر خاک شبه جزیره عربستان؛ بحر عظیم نفت وجود دارد که با لؤلؤ و مرجان و سایر محصولات بحرین یاد شده اصلاً مقایسه پذیر نیست و اگر قرار بود که ذات الهی؛ خویشتن خویش را بیان فرماید؛ بیچون و چرا از ذخایر عظیم نفت و معادن و منابع ناگشوده دیگر یاد بمراتب بیشتر می فرمود.

در باره **سفینه های بادباندار بلند...**؛ در بخش دوم بحث (و بیشتر در کتاب معنای قرآن؛ مبنی بر اینکه به لحاظ **ذهن مخاطبان** این مصنوعات بشری در شمار نعمات طبیعی آمده است؛ و به لحاظی؛ آنچه بشر هم خلق و تولید میکند؛ خلقت احسن الخالقین باید دانسته شود که یکی از مخلوقاتش را سبب و وسیله آنها گردانیده است) سخن گفته ایم؛ اما نکته قابل تأمل دیگر درین سوره مبارکه و سوره مستقل «الجن» و جاهای دیگر قرآن مجید؛ این است که آنقدر ها هم انسان به تنهایی مورد خطاب و عتاب نیست؛ بلکه در مواردی جن ها هم که از آتش آفریده شده اند؛ مانند انسان مورد خطاب و تنبیه قرار میگیرند.

در نتیجه می بایستی جن ها هم دارای اختیار باشند و فراتر از آن بهره ای از عقل و هوش را مانند بشر داشته و لابد همه آنچه را که از عقل و هوش بشری در دنیا نتیجه گردیده و پدید آمده است و می آید؛ آنان نیز بروز داده باشند و بروز بدهند.

چندان مسأله ندارد که بگوئیم چنین چیزی در عالم واقع نبوده است، نیست و نخواهد بود. لذا اینجا نیز جز اصل مسلم و مبرهن «مخاطب محور بودن قرآن عظیم الشان» چیزی نمیتواند صورت حل معما را به دست دهد.

برین مبنا جن ها؛ واقعیت مجازی اند که در باور ها و روان های اعراب و مردمان دشت های شرق میانه - و فراتر از آن - دارای ریشه های بسی کهن و پرتوان میباشند و به همین اعتبار آیات الهی چنانکه در موارد برده گی، زنان و غیره دیدیم و می بینیم؛ نابهنگام در صدد تردید و تلعین این باور بر نمی آید و در برابر؛ اینگونه برخورد اعجاز آمیز عتاب و تنبیه را نسبت به آن موجودات ذهنی مخاطبان نیز؛ اتخاذ میکنند.

جالب است که جن و انس (بشر) درین سورهء مبارکه و جاهای دیگر قرآن پاک؛ همزمان مورد حشر و مواخذه و باز پرس قرار میگیرند؛ بنابراین می بایستی در میان جن ها هم مانند انسانها؛ صالحان و عاصیان و جنتیان و دوزخیان وجود داشته باشد؛ اما در بوستان های جنت - آنچنانکه انسان های صالح و آمرزیده مورد الطاف و عنایات قرار میگیرند - از جن ها خبری نیست. شاید هم بتوان دلیل امر را در آن جست که چون جن ها جنساً از آتش اند؛ لهذا در هر حال جایگاه آنان دوزخ - یعنی آتشگاه! - میباشد. درین صورت اصل حشر و مواخذه و باز پرس آنان همسان با بشر؛ چه معنا پیدا میکند؛ مگر نه این است که مواخذه و باز پرس ناگزیر به مجازات و مکافات منجر میشود؟!

با اینهم در سورهء قدسیهء «**الکهف**» آیه ای هست که در آن ابلیس از جنس جن خوانده شده؛ و این افزون بر آنچه است که ذات فرشته گان در مجموع از آتش میباشد:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (50 - **الکهف**)

و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم؛ آدم را سجده کنید پس [همه] جز ابلیس سجده کردند که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید؛ آیا [با این حال] او و نسلش را به جای من؛ دوستان خود می گیرید و حال آنکه آنها دشمن شمایند و چه بد جانشینانی برای ستمگرانند (50 - **الکهف**)

بدینگونه جن ها در شمار ملائیک و فرشته گان می آیند. با در نظر داشت اینکه ابلیس پیش از مطرود و ملعون شدن؛ فرشتهء مقرب و باتقوی و با دانش ها و فضایل بوده و بزرگترین معلم ملائیک به شمار میرفته است؛ اینجا مفهوم جن بیشتر پیچیده گی پیدا میکند ولی با آنها تصور شده میتواند که حوالت این نسبت به ابلیس هم اساساً به اعتبار ذهن و باور مخاطبان بوده باشد.

فرموده هایی چون "ابلیس و نسل او" و نیز "حوریانی که هیچ ... جنی با ایشان نزدیکی (نکاح و جماع) نکرده است" هم بازتاب هایی از خصوصیات بشری درین موجودات مجازی یا غیرمادی است. چرا که هیچ شرح و بیان و ادعا و ثبوتی ارانه نمیشود که موجودات آفریده شده از آتش هم؛ مانند بشر و سایر موجودات حیه "کاربن بیز" (خاکی!) زاد و ولد نمایند و عین اندام ها و غرایز و شهوات... را داشته باشند.

اگر احياناً چنين می بود حالا در عالم واقع هم لااقل به طور نمونه موجوداتی پيدا ميشد که از نزديکی و همخوابه گی ی جن و انس، شيطان و انسان يا موجود حيه مشابهی به وجود آمده باشند؟! مجموعه علوم بيولوژیک بسيار پيشرفته معاصر که توسط تکنولوژی های مربوط نه تنها اثبات شده اند؛ بلکه حتی اعجاز میکنند؛ از چنين موجوداتی خبر و اثر ندارند!

بر علاوه؛ همين احکام که جن و فرشته از "آتش" و "آدمی" از خاک است؛ به فیزیک ذهن مخاطبان تعلق دارد که در آن روزگار معتقد به 4 عنصر در طبيعت بودند:

1- آب؛ 2- باد؛ 3- خاک؛ 4- آتش.

در حالیکه امروزه ثابت و مسلم شده است که طبيعت حد اقل از 120 عنصر کاملاً متفاوت و دارای خصوصيات کاملاً متمایز از هم؛ تشکیل گردیده است!

الله تعالی با علم محیط و محاط خویش؛ ممکن نیست و نمی بایستی ممکن باشد که چنين باور و همی بدوی در حد 4 عنصر؛ داشته بوده باشد!

در سوره مبارکه «الرحمن» که سوره مدنی است و در سال های پس از هجرت نازل شده است؛ تصوير سيما و خصوصيات مخاطبان طوريست که **در آنها غریزه به مراتب از عقل نیرومند** است و جامعه مردسالار مخاطبان هم؛ به غرایز شکمی خویش منهدم ميشد و هم به غرایز جنسی؛ درین حد که بلافاصله پس از اشباع غرایز شکمی - خوردنی ها و نوشیدنی ها - غرایز جنسی سربلند میکند و برای اطفا و ارضای این غرایز؛ جنت - که همان بوستان و باغ پارسی است - سرشار از حوری ها و زنان خوشخوی و خوبروی ميشود که تاکنون انس و جنی با آنان نزديکی (نکاح و جماع) نکرده است یعنی به قسم کاملاً ظاهره و باکره و تشنه و مشتاق معاشقه و هماغوشی در خدمت مردان وارد شونده به جنت قرار دارند.

آیا این حوریان؛ عبارت از زنان و دختران و دختر بچه گان حشر شده پس از مرگ و رستگار شده و اهل بهشت گردانیده شده اند؟

در آیات قرآنی؛ چنين تصريح وجود ندارد و برعکس؛ این تخيل را به وجود می آورد که "حوریان نگهداشته شده **در خیمه ها**" اصلاً به مثابه جزو نعمات جنت آفریده شده و دوران زندگانی و مرگ دنیایی را از سر نگذرانیده اند!

"دو بوستان پرشاخساران که دو چشمه در آنها روان است" و "دو باغ دیگر" هم که باز؛ دو چشمه در آنها خروشان ميشد و "از شدت سبزی سیه گون جلوه میکنند" اینجا تصوير يا نماي همه بهشت وانمود گردیده که در ذهن توسعه یافته بشریت امروزی خیلی ها خورد و ناچیز می آید؛ ولی یقیناً در ذهن مخاطبان قرآن در پانزده قرن پيش عربستان بدوی؛ چنين نمی آمده است.

حتی در مواردی برای نوازش همجنس گرایان مرد؛ غلمان ها - پسران خوشخوی و خوشروی آماده معاشقه و جماع لواطی - هم به بساط های بهشت افزوده ميشود:

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (- الطور 19) مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (20) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ (21) وَأَمْدَدْنَاَهُمْ بِفَاكِهِةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ (22) يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَعْنٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيهِمْ (23) وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ (24)

[به جنتی شده گان گفته ميشود] به [پاداش] آنچه به جای می آوردید بخوريد و بنوشید گواراتان باد (19) [آنان] بر تختهایی رديف هم تکیه زده اند و حوران درشت چشم را همسر آنان گردانیده ایم (20) و

کسانی که مؤمن بوده و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده‌اند فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد و چیزی از کار[ها] شان را نمی‌کاهیم هر کسی در گرو دستاورد خویش است (21) با [هر نوع] میوه و گوشتی که دلخواه آنهاست آنان را مدد [و تقویت] می‌کنیم (22) در آنجا جام [شراب] از دست هم می‌ربایند [و بر سرش همچشمی می‌کنند] که در آن نه یاهه گویی است و نه گناه (23) و برای [خدمت] آنان غلمان [پسر بچه] های مروارید گونه آماده است که بر گردشان همی‌گردند (24)

عین همین مفاهیم و تصاویر در آیات 10 تا 26 سوره طیبه "الواقعه" نیز وجود دارد و از جمله آیه 17 و 18 چنین است :

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُلْدَانٌ مَّخْلُودُونَ (17) بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ (18 - الواقعه)
بر گردشان [خوبرو]- پسرانی جاودان [به خدمت] می‌گردند (17) با جامها و آبریزها و پیاله[ها]یی از باده ناب (18 - الواقعه)

آری متأسفانه وضع مخاطبان از نظر تکامل اجتماعی و روانی و اخلاقی در حدی نازل (و در عین حال انحرافی) میباشد که از زن و دختر باکره و غلمان خوبرو- پسر؛ جز به حیث بازیچه عیش و دفع شهوت؛ توقع و تصویر دیگر ندارد. لذا مخاطب محوری قرآن مبین؛ موجب میشود که بر موضوع همین گونه پردازد.

اینکه زنان هم انسان اند و آفریدگان الله تعالی با غرایز و مشتتهیات کامل؛ و رسیدن به مردان جوان و ایده آل؛ عشق و خواست آنان هم می باشد؛ مانند موارد واقیعت غیر قابل درک زمین و کرات و اجرام سماوی و برده گی و دفتینه ها و نعمات مستور و یا نادسترس برای مخاطبان؛ مسکوت میماند. حالت مخاطبان قرآن مبین؛ حتی تصریح این حقیقت اعظم را که زن؛ مادر و پرورنده کلیه افراد بشر است و بدون وی نسل و نوع آدمی ممکن نیست ادامه یابد؛ چنانکه باید؛ میسر نمی سازد. تصویر محیط هایی با بالاش های مخمل سبز و فرش های عبقری و بستر هایی از حریر ضخیم در عشرتکده های جنت؛ بیانگر آن است که این سطح تزئین و تجمل منازل در میان مردمان اغلب شبان و کوچنده و بیابانگرد؛ هنوز کاملاً استثنایی و ناگزیر مورد آرزومندی و حسرت آتشین بوده است.

با تمام اینها یک محاسبه سر انگشتی هم نشان میدهد که در سراپای سوره مبارکه «الرحمن» حتی ده هزارم حصه 1 فیصد از نعمات و ثروت ها و فرصت ها و استعداد هایی که در محیط زیستی بشر (و نه در مقیاس همه جهان!) و در تن و دماغ و روان او آفریده شده؛ تذکار نیافته است. چنانکه از هزاران نوع میوه نیم کره شرقی زمین؛ صرف خرما و انگور و انار مورد تذکر قرار گرفته و گل ها و پرنده گان و انوار و الوان و آواز های زیبا و گاز های حیاتبخش چون اکسیژن یا در مجموع هوای جانبخش... و حتی زیبایی های معنوی و روانی حوری ها و غلمان ها و غیره اصلاً اشارتی نمونه وی را هم نصیب نگشته اند... و با این وصف؛ پیهم و پیهم تأکید میشود که:

«پس کدام يك از نعمتهای رب تان را انکار میکنید؟!»

چرا؟ فقط و تنها به این دلیل که قرآن مجید «مخاطب محور» یعنی «عرب محور» است و آنهم در یک و نیم هزار سال پیش؛ و بیشتر از این؛ برای آن مخاطبان نه لازم است و نه قابل درک و دریافت؛ و لذا **افزون گویی زاید است** و بر صراحت و سلاست پیام های الهی اثر خوب ندارد!

چنانکه وصف جنت در سوره های دیگر قرآن کریم نیز با تفاوت های اندک؛ عین تصاویر را داراست منجمله:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنهَارٌ مِّن لَّيْنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنهَارٌ مِّن حَمْرٍ لَّدَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنهَارٌ مِّن عَسَلٍ مُّصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءُهُمْ (15- محمد)

مَثَل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده [چون باغی است که] در آن نهرهایی است از آبی که [رنگ و بو و طعمش] برنگشته و جویهایی از شیری که مزه اش دگرگون نشود و رودهایی از بادهای که برای نوشندگان لذتبخش میباشد و جویبارهایی از انگبین ناب و در آنجا از هر گونه میوه برای آنان [فراهم] است و [از همه بالاتر] آموزش پروردگار آنهاست [آیا چنین کسی در چنین باغی دل‌انگیز] مانند کسی است که جاودانه در آتش است و آبی جوشان به خوردش داده می‌شود [تا] روده‌هایش را از هم فرو پاشد (15- محمد)

و اینک یکی از سوره های شاخص دیگر قرآنی "الغاشیه" که امیدوارم با مرور و مذاقه برآن؛ همه گان به طور قانع کننده و آرمانی به نهایت هدف این بحث واصل گردند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَاشِيَةِ (1) وَجُوهٌ يَوْمَنذِ خَاشِعَةٍ (2) عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ (3) تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً (4) تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ أَنِيَّةٍ (5) لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيحٍ (6) لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ (7) وَجُوهٌ يَوْمَنذِ نَاعِمَةٍ (8) لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ (9) فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (10) لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَعِيَّةٍ (11) فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ (12) فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ (13) وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ (14) وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ (15) وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ (16) أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (17) وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (18) وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (20) فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (21) لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ (22) إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ (23) فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ (24) إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ (25) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (26)

آیا خبر پشت پرده [قیامت] به تو رسیده است (1) در آن روز چهره‌هایی زبوند (2) که تلاش کرده رنج [بیهوده] برده‌اند (3) [ناچار] در آتشی سوزان درآیند (4) از چشمه‌ای داغ نوشانیده شوند (5) خوراکی جز **خار خشک** ندارند (6) [که] نه فربه کند و نه گرسنگی را باز دارد (7) در آن روز چهره‌هایی شادابند (8) از کوشش خود خشنودند (9) در بهشت برین‌اند (10) سخن بیهوده‌ای در آنجا نشنوند (11) در آن چشمه‌ای روان باشد (12) تختهایی بلند در آنجاست (13) و قدحهایی نهاده شده (14) و بالشهایی پهلوی هم [چیده] (15) و فرشهایی [زرلفت] گسترده (16) آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده (17) و به آسمان که چگونه برافراشته شده (18) و به کوه‌ها که چگونه نصب گردیده (19) و به زمین که چگونه گسترده شده است (20) پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده‌ای (21) بر آنان تسلطی نداری (22) مگر کسی که روی بگرداند و کفر ورزد (23) که الله او را به آن عذاب بزرگتر معذب کند (24) در حقیقت بازگشت آنان به سوی ماست (25) آنگاه حساب [خواستن از] آنان به عهده ماست (26)

یادمان نرود که هدف ما از رجوع به این سوره های ملکوتی؛ نشان دادن گفتاری بودن و کاملاً در خور فهم بادیه نشینان صحرا های عربی بودن آنها؛ در یک و نیم هزار سال پیش میباشد. اگر امروزه کمابیش درک این سوره ها به آسانی ازمنه گذشته نیست؛ دلیل عمده آن همانا مرور زمان و دور شدن ما از وقایع و علامات و طرز گفتار گذشته گان میباشد؛ با اینهم متن قرآن عظیم

الشان از هر کتاب دینی و غیر دینی گذشته تازه تر و روشنتر و فهما تر است و این امر تا حدود بالایی مرهون مزیت های زبان عربی قریشی میباشد که مانند آسمان همیشه باز و شفاف صحرا؛ درخشش و توانایی ویژه ای داشته است.

چنانکه در سوره شریفه الغاشیه؛ محیط **سوزان** دوزخ، با از **آب چشمه داغ** نوشانیده می شوند و **خوراکی جز خار خشک** ندارند؛ دوزخ را بسیار زیاد به صحرا های سوزان خود عربستان مانده نشان میدهد و دوزخیان را آدم های بدبختی که درین صحرا ها محکوم به گذران شده اند؛ ولی هنوز میتوانند در حد شتران؛ **خار خشک** و **آب چشمه داغ** پیدا نمایند!

بر علاوه؛ توجه به آیات «آیا نظر نمیکنند به خلقت شتر که چگونه آفریده شده است، به آسمان که چگونه بر آفرشته شده است، به کوه ها که چگونه نصب گردیده اند و به زمین که چگونه مسطح گردانیده شده است» خیلی مهم میباشد.

هر فرد خردمند و با سواد و دارای معلومات آفاقی در دنیای امروز؛ در می یابد که این آیات فقط بر عقل روزمره شبانان کوچنده و بیابانگرد 1400 سال پیش و همطرازان آنان در روزگار پسین تر مطابقت دارد و بس. ناگفته نماند که خود مکرمه هم در 1400 و اندی سال پیش؛ بیابانی خشک با مردم کم شمار اغلب چادر نشین در حالت کوچیگری یعنی در حالت «**رَحْلَةُ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ**» پیش نبوده است.

مخاطب محور بودن قرآن کریم؛ بیشتر هم از رسیده گی به شهوات غریزی مردانه؛ در باغ های بهشت مبرهن میباشد:

نه تنها در بشر و آدمی بلکه در اغلب گیاهان و نباتات و حیوانات تقسیم جنسیتی وجود دارد و رغبت متقابل جنس نر به جنس ماده و برعکس؛ طبق سلسله ای از قوانین و تعاملات طبیعی؛ تولید و محقق میگردد و غایت آن؛ **ادامه نسل** موجودات حیه است.

وقتی ضرورت یا امکان ادامه نسل وجود نداشته باشد؛ بانیستی کارکرد تعاملات و انگیزش های جنسی؛ از بین برود. و حتی خود آلت ها و دستگاه های جنسی؛ تحت شرایط **اختتام امر ادامه نسل**؛ دیگر معنایی ندارند؛ خاصه که به باور عموم که بنده از کودکی تا کنون می شنوم؛ در بهشت؛ ضرورت **ادرار و مدفوع و عرق** ... هم منتفی میباشد!

به هر حال معلوم است که در جنت؛ امر **ادامه نسل** وجود ندارد؛ پس وسایل و ابزار و امکانات آن یعنی شور و لذت جنسی و امر عاشقه و همخوابگی و جماع؛ چرا باید حتی با قوت و وسعت بیشتر از دنیا؛ وجود داشته باشد؟!

و اگر؛ این همان شور و جذبه و لذت متقابل جنسی برای لقاح تخمک توسط سپرم است و هورمون های تستسترون و پروجسترون؛ عملیه ها را ممکن میسازد؛ که به انعقاد نطفه و بالاخره پیدایش جنین و تولد طفل منجر میشود؛ دیگر تکرر دوران های زنده گانی و مرگ نسل ها از سر گرفته شده است. درین صورت **زنده گانی جاوید** بهشتی؛ چه میشود؟

پس آیا این مناظر؛ جز برای رعایت خاطر ذوقزده و نوازش غرایز سرکوفته محرومان جنسی و یا دارنده گان هیستری ی شهوات در بدویان بربری (ماقبل تمدن)؛ بوده است و میتوانسته است بوده باشد؟!

آیا حتی اغذیه و اشربه و بساط های مخملین و عبقری نیز در همین حکم نمی آید؛ یعنی در سلسله تصورات آرزویی و آرمانی ی بدویان شبه جزیره بیابانی و حاره ای ی عرب؟!

(تا بخش بعدی...)

+++++

رویکرد ها :

1 - کتاب معنای قرآن (جلد اول) را از اینجا دانلود فرمائید:
<http://ariaye.com/ketab/eftekhar/eftekhar4.pdf>

2 - - قسمت های پیشینه این بحث:
- آیا پیامبر اسلام "کاتب حدیث" و "حافظ حدیث" داشت؟
<http://www.kokchapress.com/index.php/society/culture/3189>
حافظ-حدیث-داشت؟

- آیا احکام قرآن؛ تابع "زمان" و "مکان" هست؛ نیست؟
<http://www.ariaye.com/dari10/siasi/eftekhar7.html>
- سیمای تاریخی و تکامل معاشی و عقلی مخاطبان قرآن
<http://www.vatandar.at/efthkar161.htm>
- آیا قرآن از آیات بیشتر خداوندی در کتابی برتر سخن نمی گوید؟
http://voiceofwomenafg.blogspot.in/2013/06/blog-post_16.html
- اگر قرآن غیر عربی می بود؛ عرب ها به آن ایمان نمی آوردند!
<http://www.afghanmaug.net/index.php/-mainmenu-32/1799-2013-06-23-14-31-59>

3* - منجمله در قبال ابراز تعجب خانم محترم یاد شده در اول؛ "که چطور در همه این زمانه ها؛ علما و مشایخ و امامان و دیگر دانشمندان؛ به اینهمه حقایق ساده در قرآن و در مورد هر آیت آن متوجه نشده اند؟؟" عجالتاً بخشی از این مقاله را هم مرور فرمائید:
<http://payam-aftab.com/fa/news/23020>
شمه‌ای-از-هنر-اندیشی‌های-بشر-و-پیش-درآمدی-بر-هنر-ابراهیمی-رضا-مهریزی

..... حال که شمه ای از هنر اندیشی های بشر را نشان دادیم. بهتر است سراغ خودمان در تمدن

مدرن اسلام و ایران بیاییم .

متأسفانه ما در تمدن متقدم اسلام و ایران و در فلسفه اسلامی به دلیل کم کاری گذشتگان و فضای فقه زده جامعه سنتی ، میراث چشمگیر و قابل توجهی نداریم و لذا نیازمند تامل و تفلسف جدی در عرصه هنر هستیم .

به نظر می رسد که برای رونق هنر اندیشی و فلسفه هنر ، چاره ای نیست جز اینکه ابتدا خود را از سنگینی سیطره فقه رها کنیم و فکر را جایگزین فقه گردانیم تا شاید بتوانیم کاری کنیم . (باید اذعان کرد که حذف هنر از یک تمدن ، با هر بهانه و دستاویزی که باشد ، بسان پاشیدن اسید در صورت یک انسان است که وی را کریه المنظر می سازد و لذا تمدن بی هنر و یا کم هنر نیز تمدنی زشت و مشمنز کننده و کریه می باشد) .

البته باید هنر را از سیطره فقه نجات بخشید و نه از لوای اسلام . زیرا به نظر می رسد که راه رهائش و گشایش ما توجه به عقلانیت آزاد قرآنی و حتی عقلانیت آزاد ابراهیمی و فروگذاری فقه فرقه ای است؛ جای تعجب و تأسف است که فقه و آیات الاحکام که کمتر از ۹ درصد قرآن را به خود اختصاص داده امروز به ۱۰۰ درصد و حتی هزار درصد قرآن و اسلام تبدیل شده اند و این یکی از عوامل عقب افتادگی مسلمین است). یکی از هنر اندیشی هایی که از دل همین عقلانیت آزاد قرآنی بیرون می آید؛ اندیشه «خدا مانندگی انسان در عین خدا بندگی و خدا بندگی او در عین خدا مانندگی» است؛ («صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ» ۱۳۸ سوره بقره : رنگ خدایی بخود بگیرید و چه رنگی

بہتر از رنگ خدا و {بگوئید} ما تنها او را پرستش می‌کنیم» در مدار این اندیشه انسانِ مسلمانِ مدرن می‌تواند همانند خدا به ایجاد نمایی و آفرینشگری بی محدودیت و گسترده در همه عرصه‌ها و از جمله هنر دست‌زند و نه تنها دیگر مانعی برای هنرهایی چون مجسمه‌سازی و صورتگری و موسیقی نیست بلکه هر چه آزادانه‌تر و جدیدتر به ایجاد نمایی هنری دست‌زند به خدا شبیه‌تر و نزدیک‌تر شده است؛ چرا که خدا خود اولین و بزرگترین هنرمند است (چه مجسمه‌ساز و چه معمار و چه صورتگر و ... چرا که خود فرمود: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ۲۴ سوره حشر: او خداوندی است خالق، آفریننده‌ای بی سابقه، و صورتگری (بی نظیر) برای او نامهای نیک است.»). گرچه باید توجه داشت که این خداگون‌شدن به معنای تقلید و محاکات افلاطونی از طبیعت نیست بلکه به معنای آفرینش کاملاً بدیع و بی سابقه همانند خداوند است زیرا خدا خود نو و بدیع آفرین است» بدیع السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۱۰۱ سوره انعام: پدیدآورنده بی سابقه و بی‌الگوی آسمان‌ها و زمین است.

پیامبران عصر حجر؛ چگونه شریعتی را تنفیذ می کردند؟!

(بخش پنجم) سیمای تاریخی و تکامل معاشی و عقلی مخاطبان قرآن

طوری‌که مؤکداً خاطر نشان ساخته بودم نصب العین این سلسله مباحث؛ پاسخ یافتن به یک سلسله سوالات کلیدی زمان ماست که منجمله از مخالفت های اخوانی ها؛ وهابیون و سلفی های بربری وطنی ی مان با تصویب قانون منع خشونت علیه زنان در پارلمان؟! نشنات کرده است! (1) طبق معتبر ترین و مستندترین بخشبندی های تاریخ و سرگذشت 5 ملیون ساله بشر؛ روزگار نزول قرآن کتاب مقدس مسلمانان؛ به عصر بربریت میانی همراه با برده داری؛ در مکه و شبه جزیره عربستان؛ مصادف می باشد که عمده ترین شاخصه آن؛ شمشیر است. پیش از آن در عصر توحش؛ سلاح تعین کننده؛ نیزه و تیر و کمان بود و سپس در عصر تمدن سلاح های آتشین؛ جایگزین سلاح های اعصار توحش و بربریت گردید. البته این بحث بسیار طولانی، بسیار مهم و بسیار دلچسپ است ولی اینجا مجال پرداختن به آن را نداریم. علاوه بر بخشبندی های تاریخ - باستانشناسی؛ دوران بسیار طولانی ای هست به نام «عصر حجر» که خود به دوره ها و برهه های زیادی تقسیم میگردد. البته که قرآن؛ اثر عصرحجری نیست ولی به حد کافی از هدایت مردمان اعصار دور توسط الله تعالی؛ به وسیله پیامبران سخن میگوید که مسلماً شامل عصر حجر نیز میگردد!؟

طبق روایات اسلامی؛ شماره پیامبران گذشته الهی 124000 تن بوده است که بدین حساب میتواند بیش و کم یکصد هزار تن آنها پیامبران دوران بیحد طولانی «عصر حجر» بوده باشند؛ پس بسیار جالب و مهم است دریابیم که پیامبران عصر حجر چگونه شریعتی را تبلیغ و تنفیذ میکردند و امر به معروف و نهی عن المنکر در نزد آنان عبارت از چه چیز هایی بود؟

آیا همه این پیامبران؛ مرد و مذکر بودند و یا با در نظر داشت اینکه در حواشی عصر حجر نظام خانواده گی و طایفه ای مادر سالاری وجود داشته، در بسا اوقات ابویت (پدری) قطعی نبوده و بنابراین نسب اولاد از طرف زن تعیین میگردد و اعتبار داشته است؛ پیامبران زن نیز وجود داشته اند؟ عمده ترین واقعیت مبرهن شده در مورد عصر حجر این است که در سراپای آن؛ خط و کتابت وجود ندارد؛ لهذا پیامبران الهی درین عصر نمیتوانسته اند؛ صحیفه و کتاب داشته باشند و ناگزیر می بایستی به طور شفاهی و عرفی با مردمان ارتباط دشوار برقرار نمایند.

عصر حجر به مقیاس تاریخی و تکاملی؛ دوران کودکی نوعی بشر؛ بوده بنابراین؛ پیامبران می بایستی همچون دایه ها با این آدمیان و آدمیزاده گان برخورد حمایتی و تربیتی پیشه میکرده اند. اینکه شریعت های پیامبران الهی در مورد بشر اولیه عصر حجر؛ چنین بوده؛ نبوده؛ برای ما معلوم نیست؛ اینکه آن آدمیان کودک مانند غالباً معصوم که بار عظیم مشقات تکاملی نوع بشر را بدوش کشیده و انسانیت را وارد دوران «تاریخ مکتوب» و مدارج بالای دیگر کردند؛ در یوم الدین - روز حساب و کتاب و داوری و عدل الهی چه مقام و منزلتی خواهند داشت؛ نیز در پرده غیب است. اما چیزی که معلوم است این است که آنان؛ هیچگاه قادر نشدند کلمه طیبه بخوانند؛ نماز اقامه کنند، روزه بگیرند، زکات بدهند و از همه مهمتر؛ غایی ترین عبادت الله تعالی را در خانه کعبه شریفه اداء نمایند!؟

بر علاوه مجموعه تحقیقات باستانشناسی؛ اثبات میکند که شریعت آمیزیش و نکاح و جماع زن و مرد؛ درین دوران هیچ وجه مشترکی با آخرین شریعت الهی یعنی دین مقدس اسلام نداشته است! بدو آمیزش ها حالت گله ای داشته و هیچ استنایی هم میان خواهر و برادر و کافه آنان که بعد ها «محارم» تلقی گشتند؛ موجود نبوده است. درین سپیده دمان زنده گانی بشری یا عصر حجر قدیم؛ خانواده، مالکیت خصوصی و چیز هایی مانند دولت و معبد و ملزومات آنها به مفهوم امروزی و اسلامی موجود نبوده است.

بیانید با استفاده از منابع قابل دسترس در مورد وضع این برهه از زیستار نیاکان مان معلوماتی بیاندوزیم تا بهتر دیده بتوانیم که آیا آنان هم تابع یک شریعت ازلی و ابدی و لا یتغییر و تعدیل ناپذیر بوده اند؟

آیا چنین چیز فرازمانی و فرامکانی و بدون دخل و ربط به وضع تاریخی و تکامل معاشی و عقلی مردمان؛ میتواند وجود داشته باشد و ممکن و میسر است که وجود داشته باشد؟؟
توجه میفرمائید که اکتساب چنین معلوماتی؛ استنتاج های نهایی مان از این بحث را ریشه ای و قانع کننده و قطعی میگرداند:

"منظور از پارینه سنگی یا عصر حجر قدیم یا عصر سنگ قدیم (Palaeolithic) دوره ای است که در طول آن تنها صنعت بشر؛ ساخت ابزارهای سنگی بوده و در میان ابزار هایی که مورد استفاده قرار می داده اند مثل شاخه درخت، استخوان و... استفاده از سنگ غلبه داشته است.
این عصر حدود 2/5 میلیون سال قبل در آفریقا آغاز می شود و حدود 12 هزار سال قبل از میلاد به پایان می رسد.

عصر پارینه سنگی که اصطلاحی مبتنی بر تاریخ فرهنگی است؛ خود به سه دوره تقسیم می شود:
الف) پارینه سنگی تحتانی (Lower P.) 2/5 میلیون سال قبل تا 125 هزار سال قبل؛
در این دوره دو گونه انسان زندگی می کردند:
1. هومو هابیلیس ها در آفریقا.

آنها از راه مُردارخواری و جمع آوری مواد غذایی آماده در طبیعت زندگی می کردند. فرهنگ ابزارسازی آنان را که قدیم ترین ابزارسازها هستند؛ الدوان می نامند. در این فرهنگ ابزارسازی؛ اطراف سنگ را به منظور تیز کردن آن می تراشند.

هوموهابیلیس در همین عصر انقراض می یابد.

2. هوموارکتوس ها که فرهنگ ابزارسازی آنان؛ آشولین نام دارد.

هوموارکتوس ها تا عصر بعدی پارینه سنگی نیز به زندگی ادامه دادند. آتش برای اولین بار توسط آنها مورد استفاده واقع شد و موفق به پخت غذا شدند.

کشف آتش و پخت غذا؛ نشان از کانون خانه و مکانی دارد که دور آن جمع می شده اند.

هوموارکتوس اولین انسان مهاجر است که با مهاجرت از آفریقا؛ فرهنگ و زندگی را در سایر

مناطق گسترش داد. هوموارکتوس زندگی خود را از طریق شکار حیواناتی همچون گوزن، اسب، بچه کرگدن، گاو نر، گاو کوهاندار، گراز وحشی، کفتار و گرگ می گذراند.

نیزه ابزارسازی است که اولین بار توسط هوموارکتوس ساخته شد. همچنین شواهدی از هم نوع خواری میان ارکتوس ها دیده شده است. دلیل این امر را مساللی همچون قحطی یا عقیده به انتقال ویژگی افراد از طریق خوردن مغز آنها عنوان کرده اند.

الگوی زندگی بشر در این دوره مطلقاً مبتنی بر زندگی در غار هاست و بشر خود اقدام به برپا کردن پناهگاه نمی کند.

اما حدود 125 هزار سال قبل؛ مقدمات ساخت پناهگاه اولیه فراهم آمد و ابزارسازی بشر نیز رشد کرد، به دلیل همین تغییرات؛ پایان عصر پارینه سنگی تحتانی را در همین زمان می دانند.

ب) پارینه سنگی میانه (Middle P.) ۱۲۵ هزارسال قبل تا 40/35 هزار سال قبل

از مهم ترین وقایع این عصر؛ یخبندان "وورم" است که 85 تا 70 هزار سال قبل در بیشتر مناطق نیمکره شمالی زمین اتفاق افتاد.

در این دوره سه گونه انسان زندگی می کردند:

1. هوموارکتوس ها که احتمالاً با ظهور یخبندان منقرض شدند.

2. هوموساپینس های قدیم. مهم ترین آنها نئاندرتال ها بودند که فرهنگ ابزارسازی آنها را موثرترین می نامند.

در این فرهنگ برای اولین بار از استخوان و چوب برای ساخت ابزار استفاده می شود.

الگوی معاش نئاندرتال ها مبتنی بر سکونت در غارها بوده است. احتمالاً شروع آیین ها هم مربوط به همین گونه است. نئاندرتال ها؛ مُردگان خود را به خاک می سپردند و به نظر می رسد این کار با آیین خاصی مثل قراردادن استخوان حیوانات و ابزارها و گیاهان در قبر همراه بوده است.

آنها همچنین این توانایی را از خود بروز دادند که از پوست حیوانات پوشاک تهیه کنند. در واقع

دوره زندگی آنان دوره بسیار سرد و خشکی بوده است و شاید به همین دلیل نوعی ثبوت و عدم نوآوری در ساخت ابزارهایشان به چشم می خورد که ممکن است ناشی از عدم جابه جایی و ثابت بودن مکان زندگی آنان هم باشد.

برای نئاندرتال ها دو گونه الگوی معاش تصور کرده اند:

اول اینکه آنها نوعی زندگی خانوادگی داشته اند که در آن مردان و زنان بدون فرزند شکار می کرده اند و برای مادران و کودکان و ضعیف تر ها می آورده اند.

دوم اینکه مردان دوره گرد بوده و **فقط برای تولید مثل** به خانه بر می گشتند. در نبود آنها زنان خودشان آذوقه تهیه کرده و از فرزندان نگهداری می کردند. زنان نئاندرتال هم به اندازه مردانشان قوی بوده اند.

احتمالا نناندرتال ها از معلولان و سالخوردهگانشان نگهداری می کردند و با توجه به همکاری و کار گروهی بین نناندرتال ها و سایر شواهد؛ آنها توانایی گونه ای سخن گفتن را داشته اند. نناندرتال ها هم مانند ارکتوس ها؛ هم نوع خواری می کرده اند.

3. هوموساپینس ساپینس ها هم در همین دوره بودند که البته در نقاط مختلف زمین؛ زمان ظهور آنها فرق می کند. قدیمی ترین تاریخ ظهور آنها مربوط به آفریقا و جدیدترین آن مربوط به اروپاست. آنها در مناطقی مثل لوانت با نناندرتال ها همزیستی داشته اند که به نظر می رسد آمیزشی میان آنها صورت نگرفته باشد. سوزن های عاجی نشانگر دوخت لباس توسط این گونه میباشد. تدفین هوموساپینس ساپینس آیینی تر است.

ج) پارینه سنگی فوقانی (Upper P.) ۳۵/۴۰ هزارسال قبل تا 12 هزار سال قبل یخبندان وورم که در دوره قبل آغاز شده بود؛ اواخر این دوره به پایان می رسد. ابزارسازی بشر در این دوره؛ استاندارد می شود و از لحاظ جنس و نوع؛ تنوع فراوانی در آن به وجود می آید. برای اولین بار استفاده از تله، تیر و کمان، تور و قلاب آغاز می شود. تنها گونه بشری این دوره یعنی هوموساپینس ساپینس دست به آفرینش های هنری می زند. اعتقادات آیینی کاملا شکل گرفته است.

با افزایش جمعیت؛ زندگی بشر میان غارها و پناهگاه های طبیعی به همراه پناهگاه های مصنوعی ساخت بشر؛ تقسیم می شود.

در آفریقا از چوب وگل، در اروپا از استخوان و پوست جانوران بزرگ؛ سرپناه می سازند. در این دوره برای اولین بار شرق سیبری، استرالیا، آلاسکا و شمال کانادا مسکونی می شود. هنرهای این دوره عبارتند از: نقاشی درون غارها...»

فشرده ای در باره عصر حجر از ویکی پدیا:

"عصر سنگ یا عصر حجر دوره ای است که در آن ساخت وسایل کار و مبارزه از سنگ؛ در راستای تکامل انسانی گسترده شده و زندگی انسانی از شرق **آفریقا** به سراسر جهان پراکنده گردید. این دوره با پیشرفت **کشاورزی**، رام کردن دامها، و گداختن سنگ مس و فلزکاری به پایان رسید. از آنجا که **نوشتن** را آغاز تاریخ می دانند، عصر سنگ در دوره پیش از تاریخ جای می گیرد. یعنی خط و نگارش در عصر سنگ وجود ندارد.

اصطلاح عصر سنگ را نخستین بار **رومیان** و چینیان باستان به کار برده اند. با این حال در سال ۱۸۱۹ کریستیان یورگنسن تامسن، نخستین موزه دار موزه ملی **دانمارک**، به هنگام ساماندهی مجدد اشیای موزه اش، تصمیم گرفت آن ها را براساس مواد معمول به کار رفته در زمان ساخت شان بچیند. تامسن آثار موزه اش را سه بخش کرد: عصر سنگ، **عصر مفرغ** و **عصر آهن**.

عصر سنگ کهن یا **دوره پارینه سنگی** بیش از یک میلیون سال به درازا کشید و در درازای این زمان تغییرات آب و هوایی رخ داد که اثر بسیاری بر تکامل انسان گذارد.

دوره نوسنگی یا عصر سنگ نو با کاربرد کشاورزی شناخته می شود، برای این ویژگی؛ گاه این دوره را انقلاب نوسنگی نیز می خوانند. همچنین **کوزه گری** در این زمان گسترش یافت و زیستگاه های انسانی بزرگتری همانند **اریحا** و **چاتال هویوک** پدید آمد. نخستین فرهنگ های نوسنگی در ۸۰۰۰ **(پیش از میلاد)** در **هلال بارور** آغاز شدند. از آنجا بود که کشاورزی و فرهنگ به کرانه **مدیترانه، دره سند، چین** و جنوب شرقی آسیا گسترده شد.

به دلیل گسترش کشاورزی و نیاز به خرمن و فرآیند کاشت، ساخت و تراش ابزارهای سنگی که به کار تیزکردن، ساطوری کردن، بریدن و تیشه زدن می آمد گسترش یافت. نخستین گواهی ها برای

موجودیت **بازرگانی** در این دوره در دست است. کالاهای گوناگون صدها میل آنسوتر برده می‌شدند. یک نمونه خوب برای یک دهکده دوره نوسنگی **اسکارا بری** در **جزیره اورکنی** در **اسکاتلند** است. این اجتماع دارای بسترهای سنگی، طاقچه سنگی و حتا آبریزگاهی خانگی و پیوسته به یک جوی بوده.

خوراک مردمان این دوران از سوی شکارچیان و گردآورندگان گیاهان؛ و از گوشت جانوران فراهم می‌گشت.

پژوهش‌ها نشان می‌دهد که دوسوم انرژی مورد نیاز مردمان آن دوران از گوشت به دست می‌آمد. گمان برده می‌شود که نخستین مصرف شراب که از ترش‌شدن انگورهای وحشی ساخته شده بوده در این دوره رخ داده باشد.

دو میلیون سال پیش در شرق **آفریقا** نخستین سازه انسانی پدید آمد که عبارت بود از ستون‌هایی سنگی که شاخه‌های درختان را مانند بام نگاه می‌داشتند. سازه سنگی گرد ساده‌ای که در **ترا آماتا** در نزدیک **نیس فرانسه** یافت‌شده به ۵۰۰ هزار سال پیش باز می‌گردد. جز این سازه‌های سنگی دیگری که زیستگاه مردمان آن دوران شمرده می‌شده در جای‌جای جهان یافت شده‌است. شماری از آنها در پی می‌آیند:

- ساختاری سنگی چادر مانند در درون غاری در نزدیکی **گروت دولازاره** در نیس فرانسه
- ساختاری سنگی با بامی از چوب بافت شده در **دولنی وستونیتسه چکسلواکی**، از ۲۳ سال پیش از میلاد مسیح

- کلبه‌های بسیاری ساخته شده از استخوان **ماموت** در اروپای خاوری و **سیبری**
- چادری از پوست جانوران از ۱۵ هزار ۱۰ هزار سال پیش از زایش عیسی در پلاتو پارت فرانسه
- نیایشگاه‌هایی دارای چند اتاق و یا تک اتاقه و دارای چندین ستون، از آسیا تا اروپا
در دوره **پارینه‌سنگی** نگاره‌های بر روی دیواره غارها کمیاب هستند. این نقش‌ها در برگرفته جانورانی مانند گریه‌سان و **کرگدن** می‌باشد. نمونه این اثرها را می‌توان در **غار شووه** دید. سنگ نگاره‌های این غار به ۳۱ هزار سال پیش از میلاد باز می‌گردند. **غار آلتامیرا** در **اسپانیا** به ۱۴ تا ۱۲ هزار سال پیش از میلاد باز می‌گردد و نقاشی‌های آن در بردارنده نگاره‌هایی از گاو میش کوهان‌دار آمریکایی است.»

و اما در مورد زن و ازدواج و خانواده:

«تا اوایل سالهای ۱۸۶۰ چیزی به اسم تاریخ خانواده وجود نداشت. در این زمینه علوم تاریخی هنوز کاملاً تحت تأثیر "پنج کتاب" موسی بود [انجیل عهد عتیق]. شکل پدرسالاری خانواده، نه تنها بطور ضمنی بصورت قدیمی‌ترین نوع خانواده پذیرفته شده بود، بلکه همچنین - بعد از کنار گذاشتن چند-همسری - این نوع خانواده، با خانواده بورژوازی کنونی یکی تلقی شده بود، گویی در حقیقت خانواده ابداً مشمول تکامل تاریخی نشده است.

حداکثر چیزی که پذیرفته شده این بود که ممکن است یکی دوران روابط جنسی مختلط [Promiscuous] یا روابط جنسی بی قید و بند] در زمانهای اولیه وجود داشته بوده باشد. البته باید گفت که علاوه بر تک-همسری، چند-همسری شرقی و چندشویی هندی و تبتی هم شناخته شده بودند، ولی این سه شکل در هیچ توالی تاریخی قرار داده نمی‌شدند و بصورت جداگانه در کنار یکدیگر قرار می‌گرفتند.

بر این حقیقت واقف بودند، و نمونه‌های جدیدی هم هر روزه آن را روشنتر میکرد، که در میان پاره‌ای از مردمان عهد کهن، و در میان پاره‌ای از انسانهای وحشی کنونی، نسب نه از پدر، بلکه از

مادر برده میشود و بنابر این فقط تبار از طرف زن معتبر شناخته میشود. و اینکه در میان بسیاری از مردمان کنونی، ازدواج بین گروههای بزرگتر معینی - که در آن زمان بررسی دقیقی از آن نشده بود - ممنوع بود، و اینکه این رسم را در تمام نقاط جهان میتوان مشاهده کرد.

ولی کسی نمیدانست که چگونه از آن نتیجه‌گیری کند،

مطالعه تاریخ خانواده از سال ۱۸۶۱ با انتشار "حق مادری" نوشته باکوفن آغاز شد. مؤلف، در این اثر، این احکام را میدهد:

1- بشر در ابتدا در یک حالت اختلاط جنسی زندگی میکرد، که مؤلف ناخرسندانه آن را "هیتاریسم" میخواند؛

2 - چنین اختلاطی باعث میشود که ابویت [اینکه کی پدر است] بکلی غیر قطعی باشد، و بنابراین اصل و نسب فقط از طریق زن - بنابر این بر حق مادری - قابل تشخیص باشد؛ و دیگر اینکه این امر، در ابتدا در مورد تمام مردمان عهد کهن صادق بوده است؛

3 - بالنتیجه از بین والدین نسل جوان، تنها زنها که بمثابه مادر بطور قطعی مشخص بودند، از توجه و احترام زیادی از این جهت برخوردار میشدند، که بنا بر برداشت باکوفن، این تا حد حکومت مطلق زنان (Gynecocracy زن سالاری) پیش رفت؛

4 - گذار به تک-همسری که در آن زن منحصراً به یک مرد تعلق دارد، متضمن نقض مقررات مذهبی اولیه بود (یعنی در حقیقت عملاً نقض حق سنتی کهن مردان دیگر نسبت به همان زن) کتاب حجیم باکوفن به آلمانی نوشته شده بود، یعنی به زبان ملتی که در آن زمان کمتر از هر ملت دیگری - درست مانند ملت کنونی افغان - به وضع ماقبل تاریخ خانواده کنونی علاقمندی نشان میداد. بنابر این؛ او ناشناخته ماند.

فرد بعدی که در این رشته در سال ۱۸۶۵ ظاهر شد، ابداً نامی از باکوفن نشنیده بود.

این جانشین، ج. اف. مک‌لنن J.f. McLennan بود.

مک‌لنن، در میان بسیاری از مردمان وحشی، بربر، و حتی متمدن عصر کهن و جدید، یک نوع ازدواج را مییابد که در آن داماد، به تنهایی یا به همراه دوستانش، مجبور است تظاهر کند که عروس را از دست وابستگانش بزور می‌رباید.

این رسم باید از بقایای رسم گذشته‌ای باشد که در آن مردان یک قبیله زنان خود را از قبیله دیگری در واقع به زور می‌گرفتند. وگرنه این "ازدواج از طریق ربودن [marriage by abduction]" از کجا مایه می‌گرفت؟

تا زمانی که مردان تعداد کافی زن در قبیله خود مییافتند ابداً لزومی به این کار نبود. ولی غالباً در میان مردمان عقب مانده مشاهده میکنیم که گروههای خاصی وجود دارند (که در حوالی سال ۱۸۶۵ هنوز با خود قبیله یکی گرفته میشدند) که ازدواج داخلی در بین آنها ممنوع است، بطوری که اجباراً، مردان زنان خود، و زنان شوهران خود را در خارج از گروه انتخاب میکنند، در حالی که در میان دیگران این رسم وجود دارد که مردان یک گروه معین مجبورند که زنان خود را فقط از درون گروه خود برگزینند.

مک‌لنن گروههای نوع اول را برون-همسر Exogamous، و نوع دوم را درون-همسر

Endogamous مینامد و بدون اینکه درد سر بیشتری بخود بدهد، یک آنتی‌تیز سخت و سفت بین

"قبایل" برون-همسر و درون-همسر قائل میشود.

گرچه بررسی‌های خود او در مورد برون-همسری، این حقیقت را درست جلوی چشم او میگذارد که در بسیاری از - اگر نه در غالب، یا حتی در تمام - موارد، این آنتی‌تیز فقط در پندار او وجود دارد، معهذاً او آن را اساس کل تئوری خود قرار میدهد. بر این مبنا او معتقد است قبایل برون-همسر، زنان

خود را فقط از خارج انتخاب میکنند؛ و در حالت جنگ مداوم بین قبایل که مشخصه توحش است، این کار فقط با ربودن میسر است.

شایستگی مک‌لنن این است که توجه را به شیوع و اهمیت فراوان چیزی که آن را برون-همسری مینامد، جلب کرده است. ولی او به هیچ وجه کاشف وجود گروه‌های برون-همسر نبود و مهمتر این که، آن را درک نکرده بود. علاوه بر یادداشتهای قدیمتر و پراکنده بسیاری از ناظرین که منابع مک‌لنن بودند، لاتام (مردم‌شناسی توصیفی، ۱۸۵۹) بدقت و درستی هر چه بیشتر این نهاد را در میان ماگارهای Magars هندی توصیف کرد و اعلام نمود که این امر در تمام نقاط جهان عموماً وجود و شیوع داشته است - عبارتی که بوسیله خود مک‌لنن نقل شده است.

و لوئیس مورگان نیز حتی در سال ۱۸۴۷ در نامه‌هایش درباره ایروکویی‌ها Iroquois در آمریکن ریویو (American Review) و در سال ۱۸۵۱ در "اتحادیه ایروکویی‌ها" ثابت کرد که این مسأله در این قبیله وجود داشته است و آن را بدرستی توصیف کرد.

این هم از شایستگی مک‌لنن است که تشخیص داد سیستم رسیدن به نسب از طریق مادر، سیستمی است که در ابتدا وجود داشته است، گرچه همانطور که بعدها خود ذکر کرد باکوفن قبل از او به این تشخیص رسیده بود. ولی در اینجا نیز او ابداً صریح و روشن ادای مطلب نمی‌کند، دائماً از "خویشاوندی فقط از طریق زنان" سخن می‌گوید و مرتباً این عبارت را - که در مورد مراحل اولیه صحیح است - در مورد مراحل بعدی تکامل هم بکار می‌برد؛ در صورتی که گرچه نسب و توارث هنوز منحصر از طریق تبار زن مشخص میشوند، خویشاوندی از طریق تبار مرد نیز تشخیص داده شده و عنوان گردیده است.

در این اثنا فاکت‌های بیشتر و بیشتری روشن شدند که دیگر در این طرح تر و تمیز نمی‌گنجیدند. مک‌لنن فقط سه شکل ازدواج را می‌شناخت - چند-همسری، چند-شویی و تک-همسری.

ولی هنگامی که توجه به این نکته معطوف شد، دلایل همواره فراوان‌تری بدست آمد مبنی بر اینکه در میان مردمان عقب مانده شکل‌هایی از ازدواج وجود داشت که در آن یک گروه از مردان به طور اشتراکی صاحب یک گروه از زنان میشدند، لوبوک (در منشأ تمدن، ۱۸۷۰) تشخیص میدهد که این ازدواج گروهی ("ازدواج اشتراکی") یک حقیقت تاریخی است.

بلافاصله بعد در سال ۱۸۷۱، مورگان با اسناد جدید و از بسیاری جهات تعیین کننده، ظاهر شد. او قانع شده بود که سیستم خویشاوندی عجیبی که در میان ایروکویی‌ها حاکم بود، در میان تمام بومیان ایالات متحده هم وجود داشت و بنابراین در سرتاسر یک قاره گسترده بود.

بنابراین او حکومت فدرال آمریکا را وادار کرد که درباره سیستم‌های خویشاوندی مردمان دیگر، بر مبنای پرسشنامه و جداولی که خود او وضع کرده بود، به جمع‌آوری اطلاعات مبادرت ورزد، و از روی جوابها به کشف این نکات نائل آمد:

1- اینکه سیستم خویشاوندی سرخپوستان آمریکا در میان قبایل بیشمار دیگری در آسیا، و در شکل تعدیل یافته‌ای در آفریقا و استرالیا هم حاکم بود؛

۲- اینکه آن سیستم بوسیله یک شکل ازدواج گروهی در هاوایی و در جزایر استرالیا، که اکنون در حال نابودی بود، کاملاً قابل توضیح بود؛

3- اینکه به هر حال در کنار این شکل، در همان جزایر، یک سیستم خویشاوندی دیگر هم وجود داشت که فقط بر مبنای یک شکل ازدواج گروهی از این هم بدوی‌تر، که اکنون از بین رفته بود، قابل توضیح بود.

او مدارک جمع‌آوری شده و نتیجه‌گیری‌های خود را از آنها، در کتاب سیستم‌های همخونی و خویشاوندی سببی، در سال ۱۸۷۱ منتشر کرد و از آنجا بحث را به عرصه بینهایت وسیعتری کشاند.

او با شروع از سیستمهای خویشاوندی، شکلهای خانواده منطبق با آنها را از نو ساخت و به این طریق راه جدیدی برای بررسی، و چشم‌انداز بسیار وسیعی به ماقبل تاریخ بشریت گشود.

در اثر عمده مورگان، جامعه باستان (۱۸۷۷) **Ancient Society** چیزی که مورگان آن را در سال ۱۸۷۱ بطور مبهم حدس میزد، با احاطه هر چه بیشتر تکامل یافته است. درون-همسری و برون-همسری آنتی‌تزیکی دیگر نیستند، تاکنون هیچ "قبیله" برون-همسر، در جایی شناخته نشده است. ولی در زمانی که ازدواج گروهی هنوز شایع بود - و این به احتمال زیاد در همه جا، در این یا آن زمان وجود داشته است - قبیله شامل گروههای چندی بود که از طریق خونی، توسط مادر به هم وابسته بودند - تیره‌ها - که ازدواج بین آنها اکیدا ممنوع بود، بطوری که گرچه مردان تیره میتوانند زنان خود را از درون قبیله خود بگیرند و این کار را هم علی‌القاعده می‌کردند، ولی مجبور بودند که آنها را از خارج از تیره خود انتخاب کنند. به این طریق خود تیره اکیدا برون-همسر بود، قبیله که شامل تمام تیره‌ها میشد اکیدا درون-همسر بود.

معهد مورگان به این قانع نبود. تیره‌های سرخپوستان آمریکا باعث پیشرفت تعیین کننده دیگری در زمینه بررسی او شدند. او کشف کرد که تیره بعدی - که بر مبنای حق پدری سازمان یافته بود و ما آن را در میان مردمان متمدن عهد کهن مشاهده میکنیم - از تکامل شکل بدوی تیره‌ای بوجود آمده است که بر مبنای حق مادری سازمان یافته بود.

تیره یونانی و رومی که برای همه مورخین گذشته بصورت معمایی جلوه میکرد، اکنون بوسیله تیره سرخپوستان آمریکایی تبیین میشد، و به این طریق بنیان جدیدی برای کل تاریخ جوامع اولیه یافته شد.

کشف مجدد تیره حق مادری اولیه، بمثابة مرحله مقدم تیره حق پدری در میان مردمان متمدن، در زمینه تاریخ جوامع همان اهمیتی را داراست که تنوری تکامل داروین برای زیست‌شناسی، و تنوری ارزش اضافی مارکس برای اقتصاد سیاسی. این کشف، مورگان را قادر ساخت که برای اولین بار طرح یک خانواده را بریزد که در آن لااقل مراحل کلاسیک تکامل - روی هم رفته، بطور موقت، تا آنجا که میزان اسناد موجود اجازه میداد - تثبیت گردند.

بدیهی است که این امر، دوران جدیدی را در برخورد با تاریخ جوامع اولیه باز میکند. تیره حق مادری ستون قائمی شده است که کل عمل بر محور آن میچرخد. پس از کشف آن میدانیم که بررسی‌های خود را در چه جهتی انجام دهیم، چه چیزی را بررسی کنیم و چگونه نتیجه بررسی‌های خود را طبقه‌بندی نماییم. در نتیجه، پیشرفت در این زمینه بسیار سریعتر از زمان مورگان شده است.

(تا بخش نهایی ...)

+++++

رویکرد ها :

1 - کتاب معنای قرآن (جلد اول) را از اینجا دانلود فرمائید:

<http://ariaye.com/ketab/eftekhar/eftekhar4.pdf>

2 - - قسمت های پیشینه این بحث:

- آیا پیامبر اسلام "کاتب حدیث" و "حافظ حدیث" داشت؟

حافظ-حدیث-داشت؟
- آیا احکام قرآن، تابع "زمان" و "مکان" هست؛ نیست؟
<http://www.kokchapress.com/index.php/society/culture/3189> - آیا پیامبر - اسلام - کاتب - حدیث - و -

<http://www.ariaye.com/dari10/siasi/eftekhar7.html>

- سیمای تاریخی و تکامل معاشی و عقلی مخاطبان قرآن

<http://www.vatandar.at/eftkhar161.htm>

- آیا قرآن از آیات بیشتر خداوندی در کتابی برتر سخن نمی گوید؟

http://voiceofwomenafg.blogspot.in/2013/06/blog-post_16.html

- اگر قرآن غیر عربی می بود؛ عرب ها به آن ایمان نمی آوردند!

<http://www.afghanmaug.net/index.php/-mainmenu-32/1799-2013-06-23-14-31-59>

- بازتاب تصورات آرمانی بدویان شبه جزیره بیابانی عرب

<http://www.firouzkoh.com/read.php?id=1072>

ضمناً به اطلاع میرسانم که خوشبختانه این سری تحلیلات و سایر آثار این کمترین؛ در وب سایت های متعدد افغانی اقبال نشر می یابند و سایت هایی چون رسانه نور؛ آنها را در صفحات اختصاصی منسجم نموده و به شکل پی دی ایف خدمت عزیزان همیشه حاضر و مهیا دارند:

<http://nuroddin.de/artikel%20von%20aleme%20eftekhar/werken%20von%20aleme%20efte>

[khar.htm](http://nuroddin.de/artikel%20von%20aleme%20eftekhar/werken%20von%20aleme%20eftekhar.htm)

نتیجه گیری ها از بحث: آیا احکام قرآن؛ تابع "زمان" و "مکان" هست، نیست؟

با درود بر شما.
اخیراً شماری از کادر ها و فعالان و شاید هم رهبران ح.د.خ.ا که برایم عزیز و محترم اند؛ طی نشست هایی خصوصی و معمولی در جرمنی؛ کار ها و آثار بنده را مورد مباحثه قرار داده به این نتیجه رسیده اند که آنها برای اکنونی ها و این زمانی ها قابل فهم و استفاده نیستند و شاید برای مردمان 50 سال بعد فهمیدنی و مفید واقع گردند.
ایشان بر علاوه ابراز نگرانی فرموده اند که در 50 سال بعد شاید هم آنقدر ها؛ ادبیات و گفتار و نوشتار دیگر گونی یابد که باز؛ نوشته های امروزی من؛ به چیز هایی چون نگارش های خط میخی اولیه و غارنگاره ها مبدل گردد.
در هر حال؛ 50 سال بعدی ها اندیشمند و نویسنده و غیره خود را میداشته باشند. تصور میکنم این ارزیابی ها خیلی جدی است و لهذا آرزومندم در مورد رهنمایی ام فرمائید تا...
نمونه ای از نظر های دریافتی:

Bad az salaam, Ayakash aenra 35 sal qabel kase dar jalasayee ba
buzurgan H.D.K.A. mashwara medad,ke awzaee Afghanistan,barayee
"anqelabe saour" hamada nest wa shayad baese qatle amha showad!
Wali hanch ra shuma emroze mefarmahed jebae Eftekhar, waqean baraae
aemroz ast,wa agar nagehed,50 sal bad nafreen meshawed.
(بعد از سلام . ایکاش 35 سال قبل کس در جلسه ای به بزرگان ح.د.خ.ا مشوره میداد که اوضاع افغانستان برای "انقلاب ثور" آماده نیست و شاید باعث قتل عام ها شود!
ولی آنچه را که شما امروز میفرمائید جناب افتخار؛ واقعاً برای امروز است و اگر نگوئید؛ 50 سال بعد نفرین می شوید.)

* دومین بنای مسلمانی ی قرآنی؛ انفاق و سومین بنا؛ تعقل است!

* قرآن؛ منطبق بر وسع عقلانی مخلوق میباشد نه بر علم غیب بیکران خالق!
* آیات خداوندی صرف مندرجات کتب مقدس نبوده بلکه تمام هستی؛ و پدیده ها و جریانات آن است و حتی خلاقیت های بشری نیز؛ آیات الهی محسوب میشوند!
* زمان و مکان؛ از جمله آیات خداوندی ی مقدم و مؤثر بر قرآن است!
* تعدد پیامبران در زمانها و مکانهای مختلف؛ دلیل تغییرات و تطورات در وضع عقلی و معاشی بشر است نه در وضع خداوند!
* احکام مدنی ی قرآن؛ بر وضع زمانی و مکانی ی معین انطباق دارد نه بر همه زمان ها و مکان ها!

چنانکه احکام قرآن؛ در مورد برده ها و کنیزها؛ به علت از میان رفتن "برده داری" در قرون اخیر؛ کان لم یکن گردیده و در مورد اوضاع و مناسبات پیچیده و بی سابقه طبقات جدید اجتماعی در عصر تمدن صنعتی؛ نمیتوان از قرآن؛ احکام و رهنمود ها انتظار داشت!
* قرآن؛ تکلیف سایر زمانها و مکان ها را با احاله بر عقل و علم؛ یعنی ممیزه آدمی از دیگر جانوران؛ معین کرده است!

ولی "جای تعجب و تأسف است که فقه و آیات الاحکام که کمتر از ۹ درصد قرآن را به خود اختصاص داده امروز به ۱۰۰ درصد و حتی هزار درصد قرآن و اسلام تبدیل شده اند و این؛ یکی از عوامل عقب افتادگی مسلمین است!"
* زبان قرآن؛ زبان بنده و بشر میباشد؛ چنانکه زبان سایر کتاب های مقدس؛ زبان های بنده و بشر است؛ "عرب زبان" و "عرب" خیال کردن خداوند؛ جهل و جنون شوم ملایان و متکلمان است!

در ابتدای بحث عرض کرده بودم که قرار است به کمک ذات الله متعال؛ به این پرسش ها که توسط دوستی از کابل فرستاده شده؛ 1 پاسخ های قرآنی و علمی و انسانی پیدا نمایم:
آیا درست است که:

- 1- لت و کوب کردن زن توسط شوهر؛ یک حکم خداوند و نص قرآن است لهذا اینکه قانون منع خشونت علیه زنان گفته که اگر شوهری زنش را لت و کوب کند تا سه ماه زندانی خواهد شد؛ برضد حکم خدا و قرآن است.
- 2- اینکه قانون مذکور برای ازدواج دختران؛ سن 18 (یا شانزده) ساله گی را قید کرده و متخلف از آنرا مجرم دانسته؛ به معنای مجرم دانستن پیامبر اسلام میباشد که بی بی عایشه را در شش ساله گی و صغارت نکاح کرده بودند.
- 3- اینکه قانون؛ تعدد زوجات را مشکل ساخته و بیشتر به یک زن داشتن مرد؛ تاکید دارد؛ خلاف امرالله و کفر است؛ خداوند برای مرد مسلمان 4 زن را امر فرموده است.
- 4 - قانون منع خشونت علیه زنان؛ قانون خارجی هاست که میخواهند برای اهداف استعماری خود جامعه افغان و زن افغان را تغییر بدهند.
- 5 - قانون ما؛ قرآن است، دموکراسی و قانون های ساخت بشر همه مردود و کفری میباشد.

این سوال ها و سایر پرسش ها از همین گونه؛ را به اشکال و میتود های مختلف میتوان بررسی کرد، به آنها پاسخ هایی داد که تعداد بیش و کم آدمیان را بتواند قانع و راضی نماید؛ ولی اگر بخواهیم آنها را به طور ریشه ای حل و فصل کنیم؛ باید مسأله را قسم کلیدی و بنیادی مطرح نمایم:

- آیا قرآن؛ دارای مخاطب مشخص و زمان و مکان معین بوده است یاخیر؟
- آیا احکام قرآن؛ تابع "مرور زمان" و "تغییر مکان" هست، نیست؟

قرار اطلاعات؛ پرسش های پنجگانه بالا؛ از فحوای خطبه نماز جمعه مولوی محمد ایاز نیازی استاد پوهنهی شرعیات و خطیب مسجد وزیر محمد اکبر خان در کابل نشنات کرده بوده که از تلویزیون نور متعلق به تنظیم جمعیت اسلامی هم پخش گردیده است. اتفاقاً برخی از فرمایشات جناب نیازی که گفته میشود از مرکز تعلیمات عالی "الاظهر" دکتورا نیز دارند؛ طی برنامه ستلایتی 114 محترم شفیع عیار مورد نقد ارزنده قرار گرفته است:

http://www.youtube.com/watch?list=UUSBn0GRI9ET7TMh1e-HXWDQ&feature=player_detailpage&v=YOUQp-ZyHJ4

به طور کلی گرایشات فکری و عقیدتی بشری؛ در دو سوی متضاد و متقابل میلان دارد.

1 - گرایش به گذشته و سلف:

این گرایش که اساساً کودکانه است؛ از احساس بیچاره گی و نیاز به تقلید و اتکا به پدران و نیاکان؛ نشنات میکند. بر مبنای این گرایش؛ تمام عقل و دانش و فضیلت و توانایی و توانایی بخشی را گذشته گان داشته اند؛ گذشته؛ آرمانی و ایده آل بوده است؛ لذا باید به سلف و اسلاف نظر داشت و اقتدا کرد و در جهت باز آوردن و باز ساختن بهشت گم شده و از دست رفته قدیم و سلف کوشید و لاغیر.

2 - گرایش به آینده و ترقی و تعالی:

این گرایش؛ آشکارا حاکی از بلوغ عقلانی است و بر این واقعیت استوار است که گذشته؛ ولو که محاسن بسیار هم داشته؛ گذشته است. گذشته را نمی توان باز گشتاند و مرده گان - ولو پیامبر- را نمی توان زنده گردانید. لذا از گذشته و گذشته گان باید درس گرفت و به سوی آینده؛ شتافت. گرایش عمومی تاریخ نوع بشر؛ مؤید گرایش دومی اندیشه و اعتقاد است. با همه شکست و ریخت ها و خطا ها و مصایب و فجایع... جوامع بشری سیر پیشرونده، مترقی و متعالی داشته اند و می توانند و باید داشته باشند!

اما میتود و سیستم تعلیم و تربیت دینی منجمله اسلامی؛ متأسفانه قریب تمام و کمال؛ بر گرایش نخستین مبتنی بوده است و مبتنی میباشد. و این حکم تنها بر جریان افراطی موسوم به "سلفیه" و متفرعات آن؛ محدود نیست و لهذا تعجبی ندارد که عالیترین و معاصر ترین مراکز تعلیمی اسلامی هم؛ کسانی با طرز دید و بینش جناب مولوی دکتور محمد ایاز نیازی؛ بیرون دهند.

طوریکه منجمله در مقاله «آیا پیامبر اسلام "کاتب حدیث" و "حافظ حدیث" داشت؟» و در گزیده هایی از "تاریخ تمدن اسلام" نشان دادیم؛ عظیمترین فاجعه در تاریخ اسلام؛ فاجعه «جعل حدیث» بوده است. با اینکه در همان اوایل اسلام هم؛ این جریان شدیداً به افتضاح کشیده و بر این فاجعه وقوف نسبی حاصل شده بوده است که ریفورم "صحیح" سازی احادیث؛ ثبوت بزرگ آن است؛ معهدا نتوانسته است تمامی پیامد های شوم آن؛ رفع و دفع گردد.2

از آن جمله احادیثی که مبنای کلیدی ایدئولوژی طبقات حاکمه اسلامی را سفت می کرده اند؛ به حد کافی باقی و مقبول و مطاع نگهداشته شده اند. "خیر الناس قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، ثم یجیء اقوام تسبق شهادة احدهم یمینه و یمینه شهادته" گویا حدیث خیریه و قول بیچون و چرای پیامبر اسلام است که چنین معنی میدهد:

«بهترین مردم (مردمان) قرن من هستند؛ سپس کسانی که در پی ایشان می‌آیند و سپس دیگرانی که در پی آنان می‌آیند. پس از ایشان، مردمانی می‌آیند که گواهی هر یک، سوگندشان و سوگند هر کدام گواهی‌شان را نقش می‌کند»

مفاد این حدیث؟؛ گویا نشانگر برتر بودن سه نسل از دیگر مسلمانان است: صحابه یعنی کسانی که حتی یکبار هم که شده با پیامبر اسلام دیدار و صحبت کوتاهی کرده اند، تابعین یعنی پیروان صحابه؛ و تابعین تابعین.

طراحان ایدئولوژی حاکمه اسلامی از سوی دیگر، هر قرن و نسل را معادل صد سال گرفته‌اند و کلاً دوران سلف را معمولاً سیصد سال می‌پندارند.

این حدیث نه فقط آشکارا مخالف قرآن و سیرت رسول الله است بلکه تاریخ رسمی اسلام هم به شدت بطلان آنرا اثبات نموده و نشان داده است. یکی از متفکران روشن بین اسلامی در مورد سلفیان؛ سخنانی دارد که متأسفانه با اندکی تفاوت؛ بر کل جریان بینش و روش متحجرانه "مولوی" سازی و "ملا" پروری اسلامی نیز انطباق می‌یابد. توجه فرمائید:

به عقیده‌ی اسلامبولی، سلفی‌گر در پی آن است که جامعه‌های گذشته سلطه‌ی خویش را بر آیندگان هموار کنند؛ گویی گذشتگان، زندگانی در بدن آیندگان، و پدران، زندگانی در اجساد فرزندان هستند. به باور اسلامبولی: "سلفیان چون فهم کتاب (قرآن) و سنت را مقید به فهم صحابه کرده‌اند، به جمود عقلی گرفتار شده‌اند؛ به گونه‌ای که اگر با یکی از آن‌ها مذاکره کنی، دانمأ به زبان «ابن تیمیه» سخن می‌گویند و پیوسته برای تو از سخنان گذشتگان نقل می‌کند. آنان مذهبشان را بر **عقل** استوار نمی‌کنند، بلکه تکیه‌گاهشان را **نقل** قرار می‌دهند؛ از این‌رو، از بحث عقلی و مناظره‌ی فکری می‌گریزند و تنها بر مسائلی تکیه می‌کنند که نصی قطعی یا ظنی بر آن اقامه شده باشد. آنچه در نظر آنان پسندیده است، قیل و قال گذشتگان است و آن‌ها زبان گذشتگان اند و در رابطه با عقل و نقل، می‌گویند که نقل؛ اساس هر فکر و اندیشه‌ای است و عقل، چیزی جز تابع و خادم نقل نیست. (سامر اسلامبولی، «تحریر العقل من النقل» ص 179)

و اما تاریخ‌های رسمی اسلامی مبین آن است که "خود سلف و طبقات مختلف آن نیز در حوزه‌های مختلف - که در پی می‌آید - این گونه از گذشتگان و سلف خود پی‌روی نمی‌کردند:

1) مسائل اجتماعی: زندگی صحابه، تابعین و تابعین تابعین، هرگز به یک صورت نبود و در همان نیمه‌ی نخستین قرن اول تغییرات بنیادینی در آن به وجود آمد. در مکه، بیش‌تر مسلمانان با لباس دوخته آشنا نبودند، اما در مدینه با آن آشنا شدند و حله‌های یمنی و غیر عربی فاخر بر تن کردند. در حالی که در صدر اسلام، مسلمانان جز خرما و گوشت شتر و گوسفند، چیز دیگری را نمی‌شناختند؛ بر اثر فتوحات و ارتباط با دیگر ملت‌ها، انواع خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها در میانشان رایج شد. در حالی که در ابتدا خانه‌هایشان با خشت و گل ساخته شده بود، اما رفته رفته از مصالح دیگر نیز در ساخت آن‌ها استفاده کردند؛ و در حالی که بسیاری از این تحولات در زمان خود رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام شد، آن حضرت هرگز به این امور هشدار ندادند و از این مسائل نیز استقبال کردند.

خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه و حتی در مدینه انگشتر به دست نمی‌کردند، اما هنگامی که شنیدند پادشاهان نامه‌ای را که بر آن مهر نخورده باشد نمی‌خوانند، انگشتری از نقره انتخاب کرد که عبارت «محمد رسول الله» در سه سطر بر آن نقش شده بود، و از آن پس، با این انگشتری نامه‌ها را مهر می‌کردند.

در دوره‌های بعد نیز مسلمانان هرگز چنین مسلکی را نپذیرفتند و همواره در مسائل اجتماعی خود، همگان با شرایط روز جامعه پیش می‌رفتند.

در این جا این پرسش مطرح می‌شود: در حالی که خود مسلمانان قرن‌های **نخستین** اسلام، به پیروی از روش سلف خود پای بند نبودند، چگونه امروز مسلمانان باید به روش سلف در حوزه‌ی مسائل اجتماعی عمل کنند؟

2) حوزه‌ی اعتقادی: مشکلات عقیدتی در صدر اسلام، با رجوع به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حل و فصل می‌شد و نیازی به مباحث عقلی در مسائل اعتقادی نبود؛ اما پس از آن حضرت، شرایط کاملاً دگرگون شد؛ ورود اندیشه‌های بیگانه و القای شبهه‌های جدید که به علت فتوحات در میان مسلمانان رواج یافته بود از یکسو، و نیازها و اقتضانات جدید از سوی دیگر، موجب عقل‌گرایی و توجه به استدلال و مباحثه‌های علمی شد و در نتیجه، اختلاف دیدگاه‌ها و قرائت‌های مختلف به وجود آمد.

افرادی همانند «عبدالله بن عباس» به رد شبهه‌ها در مسائل مستحدثه پرداختند؛ مسائلی که نه تنها در گذشته سابقه‌ای نداشت، بلکه اگر در دوران صحابه مطرح می‌شد، آنان مسلمانان را از این مباحث نهی می‌کردند. تابعینی همانند «حسن بصری»، «عمر بن عبدالعزیز»، «عطاء بن ابی‌رباع»، «سلیمان بن یسار» و «طاووس بن کیسان» نیز رسماً وارد مباحثی شدند که هرگز در زمان صحابه مطرح نشده بود. کتاب «الاسماء و الصفات» بیهقی پر از مناظره‌ها و استدلال‌های منطقی است که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نبوده است.

3) حوزه‌ی فقه: در دوران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چندان نیازی به مباحث عمیق فقهی نبود و با مراجعه‌ی مستقیم به ایشان، پرسش‌های مسلمانان در فروع فقهی پاسخ داده می‌شد؛ اما در دوره‌های بعدی، به دلیل وجود مسائل مستحدثه، فقیهان بزرگی ظهور کردند و فتواها، احکام و مسائل تازه‌ای مطرح کردند که هیچ یک از این مسائل به ذهن صحابه نیز خطور نمی‌کرد. دستور عمر بن عبدالعزیز مبنی بر ممنوعیت ساخت و ساز در «منا» به علت ازدیاد زانران، («الطبقات الکبری»، ج 5، ص 268) فتوای فقیه تابعی مشهور «عبدالرحمن ابی‌لیلی» مبنی بر پذیرش گواهی کودکان بر ضد یک‌دیگر در باره‌ی جراحات یا پاره کردن لباس، («المبسوط»، ج 3 ص 153) از جمله مواردی است که در زمان صحابه سابقه‌ای ندارد.

4) حوزه‌ی سیاسی: در حوزه‌ی سیاسی نیز چنین است. در حالی که به ادعای اهل سنت، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زمام امور مسلمانان را به خود آنان واگذاشت تا ایشان، خود برای سرنوشت خویش تصمیم بگیرند، [شیعه این نظر را ندارد] خلیفه‌ی اول، به سیره‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل نکرد و اختیار خلافت را به خود مردم و انبیا و عمر را به جای خود برگزید (استخلاف)؛ عمر نیز هنگام مرگ به سیره‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ابوبکر عمل نکرد و شورایی را برای انتخاب خلیفه مشخص نمود (شورا)؛ علی (ع) توسط انبوه مردم به خلافت برگزیده شد و معاویه از راه «استیلا» و «غلبه» به قدرت رسید و پس از وی نیز «وراثت»، راهکار انتقال قدرت و تعیین خلیفه شد.

در جنگ‌های جمل، نهروان و صفین هر دو طرف، به عقیده‌ی اهل سنت، صحابه بودند. در این میان کدام یک بر حق، و کدام یک بر باطلند؟ آیا امکان دارد دو طرف بر حق باشند، در حالی که در برابر هم قرار دارند؟

[ابوالاعلی مودودی، در کتاب «خلافت و ملوکیت»، چگونه‌ی تبدیل خلافت به سلطنت را در دوران خلیفه‌ی سوم، به دقت بررسی کرده است. (18:-) هم‌چنین ر.ک (19:-)]

چنان‌که دیده می‌شود، از همان ابتدا، صحابه هرگز مقید به پیروی از یک دیگر نبوده‌اند، و در هر مرحله روشی را برگزیده‌اند. در چنین وضعیتی، چگونه ممکن است آیندگان با چند قرن فاصله و با شرایط و مقتضیات جدید، موظف باشند در همه‌ی زمینه‌ها، حتی در امور اجتماعی، از سلف پیروی کنند؟ هم‌چنین چگونه از آنان تقلید کنیم، در حالی که خود به چنین امری تن در نداده‌اند؟"

کمینه این مطالب کلیدی را عمداً خود انشاء ننموده و از مقاله ((مفهوم شناسی سلف، سلفی‌گری و سلفی)) منتشره در بخش اطلاعات هفته‌گی سایت آریایی به نقل از **پایگاه پژوهشی تخصصی و هابیت شناسی**، اقتباس نمودم تا منجمله برای عزیزانی که در فهم نوشته‌های من مشکل دارند و ضرور میدانند که من باید شخصاً برای تفهیم آنها خدمت‌شان برسم؛ زحمت نباشد. طبعاً آرزومندم که برای خوانش و فهم این اقتباسیه هم؛ ضرورت به احضار نویسنده و مؤلف آن پیش نیاید!

اما این یاد دهانی را ضروری میدانم که افق نظر من؛ محدود به حدود نگارش بالا نیست. صحابه و تابعین و تابعین تابعین و امامان و محدثان و مفسران... قرن 1 و 2 و 3 هجری که تقریباً منطبق بر قرن 7 و 8 و 9 میلادی - برهه آغازین «قرون وسطی» در تاریخ عمومی بشر- میشود؛ قبل از همه آدم‌های زمان خود بوده و در بهترین حالات هم؛ محدودیت‌های شدیدی در بهره‌های هوشی و عقلی و کیفیت بینش و دانش خود داشته‌اند.

یکی از شهکاری‌های آنها؛ همانا تدوین و تنظیم «بناهای مسلمانی» است که گویا پنج تاست: کلمه طیبه، نماز، روزه، زکات و حج!

این ترتیب و تنظیم در قرآن وجود ندارد؛ لذا می‌بایستی ایشان همین سلسله مراتب و حدود را از مطالعه و فهم قرآن؛ برداشت نموده و مسلمانان را مکلف و محدود به آنها فرموده باشند. در حالیکه قرآن به اعمال و اوصاف دیگری به مراتب بیشتر از نماز و روزه و زکات و حج تأکید و ارشاد دارد. منجمله "انفاق" را عمل اعلایی به مثابه «قرض دادن به الله» بر می‌شمرد و تجلیل میکند و حتی قوم حضرت محمد را تهدید میدارد که هرگاه آنها از انفاق که به آن فراخوانده شده‌اند؛ امتناع بنمایند؛ جای و مقام‌شان به قوم دیگری داده خواهد شد.

چنین تجلیل و متقابلاً چنین تهدید سخت در مورد هیچ یک از پنج بنای مسلمانی مهندسی کرده سلف یاد شده در قرآن وجود ندارد.

لذا یک بنای مسلم، متداوم، شباروزی یعنی توقف ناپذیر اسلام قرآنی؛ همانا "انفاق" میباشد! تفصیل و ثبوت را در (بخش دوم) سیمای تاریخی و تکامل معاشی و عقلی مخاطبان قرآن می‌یابید. هکذا قرآن با تأکید و تکرار بی حد و حصر؛ مسلمانان را به "تعقل و تفکر" امر میکند؛ این ارشاد قرآنی - تاجایی که بنده وقوف دارم؛ در همه کتب مقدسه دیگر نظیر و هم‌تا ندارد. هوشدارها و اخطارهای قرآنی در باره عقل‌ستیزها و عقل‌گریزها و عقل‌بر اندازها به حدیست که آنان را نه تنها از دایره اسلام منحیث دین قرآنی - نه دین حدیثی! - بلکه از دایره انسان هم بیرون میکند و منجمله به حکم قرآن؛ نادان مسلمان نیست و هیچ بهانه‌ای هم درین حکم؛ تعدیلی و تخفیفی داده نمیتواند:

" إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ (22 - الانفال)
قطعا بدترین جنبندگان نزد الله کران و لالانی‌اند که **نمی‌اندیشند** (22 - انفال)

*

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ (100 - یونس)
و هیچ نفس (بشری) را نرسد که جز به اذن الله ایمان بیاورد و [الله] برکسانی که **تعقل** نمی‌کنند؛ **پلیدی** را نصیب می‌سازد. (100 - یونس)

آیا در مورد کدام یک از بنا های مسلمانی مهندسی فرموده "سلف" و "سلف صالح" چنین تهدید و توبیخ و تقبیح قرآنی وجود دارد؛ آیا میتوان آیه ای به فحوای همانند بالا در مورد نماز و روزه و حج پیدا کرد؛ مثلاً:

- قطعاً بدترین جنبندگان نزد الله کران و لالانی اند که نماز نمی خوانند

- قطعاً بدترین جنبندگان نزد الله کران و لالانی اند که روزه نمی گیرند

- قطعاً بدترین جنبندگان نزد الله کران و لالانی اند که حج نمی کنند

یا به لحاظی :

- قطعاً بدترین جنبندگان نزد الله کران و لالانی اند که جهاد نمی کنند

لطفاً احتجاجات افزونتر درین راستا را در مقاله اینجانب با فرنام «به حکم قرآن؛ نادان مسلمان نیست! 3 ملاحظه فرمائید.

ولی افزودنی است؛ ثروت عقل و تعقل را که قرآن؛ 15 قرن قبل؛ چنین تذکار و تجلیل کرده و بنایی از مسلمانی قرار داده بود؛ روشنفکران اروپایی پس از رونسانس؛ در عصر موسوم به "روشنگری" و مشخصتر "عصر خرد" یعنی قرن 18 (سه قرن پیش) باز کشف نمودند که منتج به ترقیات عظیم علمی در قرون بعدی گردید.

پدیده های ساینفیک و تکنولوژیک که اکنون تمام دنیا را پر کرده و بر علاوه آنرا مانند دهکده ای به هم اتصال بخشیده؛ ره آورد این کشف دورانساز است.

لهذا آیا پرسیدنی نیست که چرا سلف؛ آنهم سلف صالح؛ این آیات مشدد الهی را نادیده گرفته؛ تعقل و تفکر و تدبر را نه تنها از بنا های مسلمانی ندانسته اند؛ بلکه اصلاً "تعقل" را از اسلام منفک فرموده و یا نهایتاً چنانکه در بالا دیدیم عقل را خادم و تابع "نقل" (قال فلان و قال فلان...) قلمداد نموده اند؟

در حالیکه نماز و روزه و حج؛ از جمله عبادات "اعراب جاهلی" هم بوده و توسط قرآن مجید مرعی و معمول نگهداشته شده است؛ ولی انفاق و تعقل؛ اعمال و اوصاف و اخلاق نوین و بدیع قرآنی می باشد.

بدبختانه محدودیت فکری و عقلانی سلف اسلامی؛ و بر علاوه دسایس غریزی و وحشیانه در راستای جهانگشایی چپاولگرانه و بربری و اتکای محض به شمشیر و نه قرآن؛ اسلام و مسلمانان را از همچو ظفر تاریخی و انسانی محروم ساخت و هنوز که هنوز است؛ مسلمانان در همان باتلاق ساخته و پرداخته سلف آنچنانی دست و پا میزنند.

لطفاً روشنگری ها و احتجاجات را در سایر موارد استنتاجی؛ که در دیباچه مقاله آمده است؛ طی بخش های مختلف و متواتر بحث؛ با سرنامه ها و لینک های زیرین دنبال فرمائید:

- آیا پیامبر اسلام "کاتب حدیث" و "حافظ حدیث" داشت؟

<http://www.kokchappress.com/index.php/society/culture/3189>-آیا-پیامبر-

اسلام-کاتب-حدیث-و-حافظ-حدیث-داشت؟

- آیا احکام قرآن؛ تابع "زمان" و "مکان" هست؛ نیست؟

<http://www.ariaye.com/dari10/siasi/eftekhar7.html>

- سیمای تاریخی و تکامل معاشی و عقلی مخاطبان قرآن

<http://www.vatandar.at/eftekhar161.htm>

- آیا قرآن از آیات بیشتر خداوندی در کتابی برتر سخن نمی گوید؟

http://voiceofwomenafg.blogspot.in/2013/06/blog-post_16.html

- اگر قرآن غیر عربی می بود؛ عرب ها به آن ایمان نمی آوردند!

- بازتاب تصورات آرمانی بدویان شبه جزیره بیابانی عرب

<http://www.firouzkoh.com/read.php?id=1072>

- پیامبران عصر حجر؛ چگونه شریعتی را تنفیذ میکردند؟!

<http://pendar.forums1.net/t4022-topic>

گفتنی است که در سایت های آریایی، وطندار و رسانه نور تمامی مقالات یکجایی در صفحات ویژه اینجانب؛ قابل دسترس میباشد.

و اما یک ملاحظه کوتاه دیگر:

جناب دکتور فرید یونس (با دکتور یونس برنده جایزه صلح نوبل اهل بنگلادیش اشتباه نشود) که میتوان گفت از ملایان روشنبین و مترقی اند؛ در دفاع از طرح و تصویب و مفاد قانون منع خشونت علیه زنان؛ قرار گرفته و طی مقاله ای در ویبسایت هایی چند؛ نوشتند:

« با کمال تأسف خبر شدیم که قانون منع خشونت علیه زنان از شورای نمایندگان افغانستان به خاطر اینکه مخالف شرعیت اسلام است!!!، رأی نگرفت. درین جا اول باید بگوئیم که نمایندگان نادانی خود را از شرعیت اسلام بر ملا کردند و باعث شرم ملت شدند.

زن و مرد در اسلام از نگاه مدنی حقوق مساوی دارند. درین مضمون کوتاه چند مطلبی عمده را که در کتاب تساوی جنسی در اسلام منتشره سال 2002 به زبان انگلیسی نوشته ام، خدمت خوانندگان گرامی تقدیم میکنم.»

درین سلسله مطالب خیلی خوب از ایشان میخوانیم تا جاییکه « یک دلیل که مسلمانان شدید عقب مانده شده اند برای این است که دانشمندان اسلامی آرزو ندارند مقتضیات عصر را در نظر گیرند و با قافله تمدن جهانی بدون از دست دادن ارزش های فرهنگی خود مطالب را طوری تحلیل و تفسیر کنند تا جوابگوی نیازمندی های مسلمانان در عصر حاضر باشد. و واقعاً ما خود به دست خود برای دشمنان اسلام راه را برای انتقاد باز می کنیم.»

اما وقتی ایشان خود؛ جای همان «دانشمندان اسلامی» قرار می گیرند؛ اینگونه فرمایشات می آورند:

- با اینکه پیغام خداوند به زبان عربی است و اما انسان قادر نیست که زبان خداوند (قرآن) را از زبان عربی انسانی خودش ترجمه کند... چون انسان به جای اینکه قرآن را تفسیر کند، از زبان عامیانه عربی انسانی به ترجمه پرداخته است و نتیجه اینکه باعث اشتباهات بزرگ شده است. طور مثال در اکثر تفاسیر، تفسیر آیه 106 سوره بقره را چنین نوشته اند " هر حکمی را نسخ کنیم، و یا آن را به دست فراموشی بسپاریم " (طور مثال به تفاسیر فولادوند، کابلی، حسینی و سیرت نگاه کنید). مفسر یا بهتر بگویم " مترجم " هرگز فکر نکرده است که خداوند فراموش نه می کند و خداوند فراموشکار نیست. اصل تفسیر به « تعویق می اندازیم » می باشد.

مثال دیگر ترجمه کلام خدا از زبان انسان کلمه "اضربوهن" می باشد که همه "زدن" ترجمه کرده اند، یعنی زنان تانرا اگر به سخن شما گوش ندادند، بزنیید. در حالیکه درین جا «جدا شدن» معنی میدهد نه زدن. (ختم نقل قول دکتور یونس)

آیه 106 سوره بقره چنین است:

مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (106)

ملاحظه میفرمائید که در آیه مبارکه؛ کلمات " نَنْسَخْ " و " نُنسِهَا " استعمال شده است. حالا سوال این است که آیا محترم دکتور یونس کدام دیکشنری یا "فرهنگ لغات" زبان خداوند! را در دست دارند که در

آن مصدر های این کلمات «نسخ و نسیان» برخلاف زبان عربی انسانی؛ به "تعویق انداختن"؛ و نیز "اضربوهُن" «جداشدن» وانمود گردیده باشد؟

آیا در آن دیکشنری یا لغتنامه؛ صدها مورد افسانوی و اساطیری و توهمی اعراب یک و نیم هزار سال قبل که به اعتبار «ذهن مخاطبان» و **وسع** عقلانی آنها در قرآن آمده؛ هم به معانی و مصادیق متفاوتی درج است؟ اگر که چنین باشد؛ احتمالاً مقام جناب دکتور یونس برابر با پیامبر اسلام خواهد بود و ایشان به منبع وحی هم اتصال خواهند داشت!

درین صورت؛ چه اشکال دارد که همان دیکشنری یا لغتنامه یا رهنمای زبان خداوند! را به اختیار خلق الله بگذارند تا همه معضلات گذشته و آینده به یکباره گی حل؛ و دنیا گل و گلزار شود!
ولی میدانیم که بدبختانه چنین نیست و اینهمه لاطایلات که ناگزیر کفر آمیز و شرک آلود نیز میباشد؛ از اساسات ملایی نشئات میکند که خشت اول آن در سلف؛ کج و معوج نهاده شده و تا ثریا هم کج و معوج رفته است و بیش از پیش هم کج و معوج رفته راهی است!
قرآن؛ به زبان بنده و در سطح فرهنگ بنده است و اصل «مخاطب محور» بودن و «بنده محور» بودن است که تناقضات و عجایب و غرایب را که روز تا روز بیشتر و بیشتر در آن آشکار میشود؛ توجیه و حل و فصل مینماید نه پرپر خوانی های ملایی ولو روشن بینانه و عصری و مدرن....!

+++++

رویکرد ها :

1 - نامه وارده در مورد بدین مضمون بود:

" برادر عزیز و محترم جناب محمد عالم افتخار نویسنده توانای کتاب های درخشان معنای قرآن و گوهر اصیل آدمی!

اسلام علیکم . دعاگوی تان استم . از روی نوترین مقاله تان در باره حدیث و اسلام دانستم که ماشاءالله صحتمند و توانا استید .

روز پیشتر راستش به تشویق و اصرار کسی برای ادای نماز جمعه به مسجد شریف غازی محمد اکبرخان رفته بودم . نمیدانم خداوند این نماز را قبول میکند یانی . چرا که آنجا عطر و رایحه عبادت نبود بلکه بوی گند سیاست اخوانیت و آی ایس آی مشام جان را خراش می کرد .

خلص یک آخوند به زعم خودش و الله اکبر گویان نوکر یا فریب خورده و احمق شده اش برای ما خطبه نماز جمعه دادند . این خطبه برای من تمام دوران اغتشاش ضد امانی و شر و فساد پیشاطالبی و طالبی و القاعده ای را دو باره زنده کرد .

آخوند علیه قانون منع خشونت علیه زنان گپ زد ؛ همان گپ هارا که پیشتر نوکران معلوم الحال آی ایس آی و پاکستان در ولسی جرگه زده بودند و مشتی محصلان تحریک و تطمیع شده با بالا کردن بیرق های دشمنان در حال جنگ با دولت افغانستان و با شعار های بربری مرگ بر دموکراسی و حقوق بشر و حقوق زن و غیره با زیر پا کردن قانون اساسی و همه نورم های ملی و کشوری سر داده بودند . راستی این آخوند صراحتاً از عمل ها و حرف ها و شعار های آن ها دفاع و تجلیل کرد؛ حرف هایش ثبت تلویزیونی هم میشد؛ شاید جایی نشر شود .

برادر دانشمند و محققم !

من اینقدر شعور دارم که تشخیص دهم این جریانات با حوادث فجیع در فراه ، ولسوالی سنگین هلمند ، مرکز ولایت تخار و بالاخره داخل مسجدی در غزنی و غیره تا حمله بر مقر سازمان بیطرف بین المللی آی او ایم در شهر آرای کابل همه و همه اجزای یک ستراتیژی اند که توسط آی ایس آی به نام غزوه «خالد بن ولید»؛ عملیات بهاری طالبان و غیره علناً اعلام شده و برای آنها حد اقل یک سال آماده گی گرفته شده است.

از این جهت نمیخواهم شما در مورد؛ تبصره سیاسی - نظامی کنید؛ این کار را خودم و کارشناسان محترم فراوان ما خاصتاً در ستیژ های عمومی و تلویزیونی کرده ایم و میکنیم و کاملاً از عهده اش بر می آییم.

من در چند مورد نظرات محققانه شما را میخواهم بدانم که این آخوند شارلتان و امثال او با سوء استفاده از نادانی مردم در مورد مسایل دینی و خصوصاً معنای قرآن و حدیث؛ مثل همین خطبه شیطنانی طرح هیجانی میکنند و با نعره های تکبیر هم گویا تائید حاضران را دریافت میدارند:

1- زدن زن توسط شوهر یک حکم خداوند و نص قرآن است لهذا اینکه قانون منع خشونت علیه زنان گفته که اگر شوهری زنش را لت و کوب کند تا سه ماه زندانی خواهد شد ؛ برضد حکم خدا و قرآن است.

2- اینکه قانون مذکور برای ازدواج دختران سن 18 (یا شانزده) ساله گی را قید کرده و متخلف از آنرا مجرم دانسته ؛ به معنای مجرم دانستن پیامبر اسلام میباشد که بی بی عایشه را در شش ساله گی و صغارت نکاح کرده بودند.

3- اینکه قانون؛ تعدد زوجات را مشکل ساخته و بیشتر به یک زن داشتن مرد تاکید دارد؛ خلاف امرالله و کفر است؛ خداوند برای مرد مسلمان 4 زن را امر فرموده است.

4 - قانون منع خشونت علیه زنان؛ قانون خارجی هاست که میخواهند برای اهداف استعماری خود جامعه افغان و زن افغان را تغییر بدهند.

5 - قانون ما؛ قرآن است، دموکراسی و قانون های ساخت بشر همه مردود و کفری میباشد.
جناب افتخار عزیزم!

من این مسایل را به خاطری به شما محول میکنم که یقین دارم تنها شما قادر به حل درست قرآنی و علمی و انسانی آنها در میان دوستان و آشنایانم استید؛ اینکه شما در مقاله اخیر تان اعلام فرموده اید که این مسایل را حالا هزاران دانشمند و متفکر افغانستان و پاکستان و بیرون از آنها به نیکویی از روی تجارب سی چهل ساله کشور و منطقه دانسته و دریافته اند؛ به بزرگواری و وسعت اطلاعات شما مربوط است.

هان . یک عرض را ناگفته نگذارم اگر سخن گفتن درین موارد را فعلاً در ملای عام لازم نمی بینید؛ لطف کرده فقط برای خود من توضیحات مختصری لطف نمائید. من شدیداً زیر فشار روحی استم و کابوس های ترسناک می بینم ؛ کابوس های تکرار چند و چندین باره تاریخ.

نادانی چیز بسیار بد و خطرناک است؛ ما نتیجه های نادانی توده مردم در مورد ساده ترین احکام و اصول دین را از همه ملت های روی زمین در طول تاریخ، بیشتر دیده ایم و دیده راهی استیم.

من و امثال من؛ هنوز بسیار که زور بزنینم؛ به تاریکی و سیاهی و نادانی؛ لعنت می فرستیم ولی یقین دارم که شما به جای لعنت فرستادن؛ به توفیق آفریدگاری میتوانید شمع بیافروزید.

به همکاری که چند صباح کوتاه با شما داشتم پیوسته مباحثات میکنم و آرزومندم از تقصیرات و بیعقلی های من در آن هنگام بگذرید.

با عرض حرمت و آرزوی عمر دراز پر از کشف و روشنگری تان.

کابل - 4 جوزای 1392

امضا" (محفوظ)

2 - لطفاً به اثباتیه ها و احتجاجات غنی تر در مورد فاجعه جعل حدیث؛ درینجا نیز مراجعه فرمائید:

<http://www.ariaye.com/eftekhar.html>

<http://www.ariaye.com/dari9/siasi2/eftekhar13.html> - 3